

شماره: ۱۱۲-۱۱۳

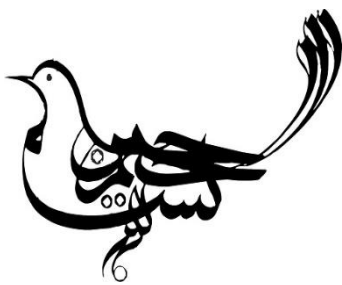
بهار - تابستان ۱۳۹۲

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

جمالی نو سن سایه
مشکر

تاریخچه نشریات علمی و فرهنگی
فصلنامه دانش
شماره ۱۱۲-۱۱۳
بهار - تابستان ۱۳۹۲





۱۱۳-۱۱۲

بهار و تابستان

۱۳۹۲

دانش

فصلنامه علمی-پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

فصلنامه دانش از سوی کمیسیون آموزش عالی پاکستان

حائز درجه علمی - پژوهشی شده است.

مدیر مسئول و سردبیر: قهرمان سلیمانی

مدیر داخلی: سید مرتضی موسوی

ویراستار: عسکر بهرامی

شورای علمی

حروفنگاری و صفحه آرایی: محمد عباس بلتستانی؛ نمونه خوان: شگفته یاسین عباسی

چاپ: آرمی پریس (اسلام آباد)

نشانی مجله: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۱/۸،

اسلام آباد ۴۴۰۰۰، پاکستان

تلفن: ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶ دوزنگار: ۲۸۱۶۰۷۵

نشانی اینترنتی: daneshper1@yahoo.com & thedanesh.com/105

بها: ۳۰۰ روپیه

وبگاه مرکز: <http://ipips.ir>

شرایط پذیرش مقاله

مجله دانش، فصلنامه‌ای علمی- پژوهشی با موضوعات تاریخ و زبان و ادبیات فارسی و نسخه‌های خطی در ایران و شبه‌قاره هند و پاکستان است. از آنجا که این مجله حایز درجه علمی - پژوهشی (ISI) در پاکستان گردیده، اولویت پذیرش با مقالات تحقیقی در خصوص موضوعات مذکور است.

راهنمای تدوین مقاله

۱. مقالات باید به شیوه علمی تدوین شوند و مستند به منابع متقن و درجه یک باشند. منابع هر مقاله در متن، به اجمال و در پایان مقاله، به تفصیل، ذکر شود. به شرح ذیل:
الف. شیوه ارجاع در متن مقاله: «نام خانوادگی مؤلف، تاریخ چاپ: شماره جلد و صفحه» در دو کمان.
ب. شیوه کتابنامه‌نویسی در پایان مقاله:
نام خانوادگی، نام کوچک، تاریخ چاپ اثر، نام اثر، نام مصحح، نام ناشر، محل نشر.
ج. شیوه ارجاع به مقاله:
نام خانوادگی، نام کوچک، تاریخ چاپ، «نام مقاله»، نام مجله، دوره یا سال و شماره مجله، محل نشر.
د. ارجاع به منابع اردو و انگلیسی و جز آن نیز به شیوه مذکور است.
۲. ساختار مقاله باید منسجم و به هم پیوسته باشد و بنا بر این، در هر مقاله لحاظ کردن موضوعات ذیل ضروری است: عنوان مقاله، چکیده مقاله، واژه‌های کلیدی، مقدمه یا پیش‌گفتار، متن مقاله که به تشخیص نویسنده می‌تواند در ذیل چند عنوان فرعی بیابد، نتیجه‌گیری، کتابنامه، چکیده و واژه‌های کلیدی به انگلیسی.
۳. زبان مقاله باید به فارسی روان و شیوا و قابل فهم باشد.
۴. هر مقاله حداکثر در ۳۰۰۰ کلمه (حدود ۱۵ تا ۲۰ صفحه A4) تدوین شود.
۵. چکیده و واژه‌های کلیدی حداکثر در ۲۰۰ کلمه تنظیم شود.
۶. ذکر نام کامل نویسنده، مقام و شأن علمی ایشان، رایانامه، نشانی و شماره تلفن ضروری است.
۷. نویسندگان محترم فایل مقالات خود را در word.doc با قلم میتر، به انضمام نسخه تایپی ارسال کنند.
۸. رسم‌الخط مقالات دانش مبتنی بر شیوه‌نامه مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی است.
۹. موضوع و مضمون مقالات نشانگر دیدگاه شخصی نویسندگان آنهاست.
۱۰. مجله دانش در ویرایش مقالات آزاد است.
۱۱. مقاله غیر قابل چاپ، به نویسندگان مسترد نخواهد شد.
۱۲. مقالاتی که به دانش ارسال می‌شود، نباید در مجله دیگری به چاپ برسد.
۱۳. نسخه اینترنتی مجله دانش بر روی وبگاه مرکز به نشانی <http://ipips.ir> جهت استفاده عموم پژوهشگران عرضه می‌گردد.
۱۴. استفاده از مقالات دانش با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست مطالب

از میراث گذشتگان

سخن دانش

۹

مقالات

نسخه‌شناسی

هفت‌ضابطه رساله‌ای در مراتب ترسل

علی (پدرام) میرزایی و

سعیدیه رشید ۱۵

نسخه نویافته مقالات علمی و سیاسی فرصت‌الدوله شیرازی

قهرمان سلیمانی

۴۱

نسخه خطی نویافته از نقد ادبی رساله امتیاز انداز

نجم الرشید

۵۳

متأخرین از متقدمین

ادب و فرهنگ

سیمای زن در احوال و آثار و افکار اقبال

حمیرا شهباز

۷۳

تأملی در افکار و اشعار فارسی زبیده صدیقی

شگفته یاسین

۸۹

عباسی

عارف نوشاهی	نگاهی به احوال و آثار قدرت‌الله بلیغ	۱۰۱
عسکر بهرامی	برخی جنبه‌های واژگانی اشعار فوقی یزدی	
علی بیگدلی و	نگاهی تحلیلی به دلایل رویکرد بابر به هندوستان	۱۰۹
غزال	مهدی یاراحمدی ۱۲۱ نقش ارسطو در حمله اسکندر به ایران و هند	
	مهاجری‌زاده	۱۳۹
فلیحه زهرا	مثنوی بزیمیه جذب رسا: اثری از دوره افغانها	
محمدحسین	کاظمی ۱۵۹ کبیکج و بدوح تسبیحی ۱۶۹	
شگفته یاسین	عرصه‌های پژوهش معرفی چند پایان‌نامه عباسی ۱۸۳	
سید مرتضی	پاسخ به نامه‌ها ظرافت نامه‌ها موسوی ۱۹۱	
۱	چکیده انگلیسی	



از میراث گذشتگان

<p style="color: red; font-size: 1.2em;">وینا ایضانی نه اوله محمد</p>		
<p style="color: red;">کساره</p> <p style="color: red;">کساره</p> <p style="color: red;">کساره</p> <p style="color: red;">کساره</p> <p style="color: red;">کساره</p> <p style="color: red;">کساره</p> <p style="color: red;">کساره</p> <p style="color: red;">کساره</p>	<p>دلفین نوع روزی مریه بی قیمت مکتبه و خاتم خصوصاً بطور دیلم و زوجه کاه چاره مرهم کس خوار مادی حرم ستودن و اوستی جامع بی سخن باوری کتم یکنه الوقاع زادم خرابه دین و بچشم بالک و جوان طری لم ابراهیم سید اعظم</p>	<p>سید فلک صبح سیدم کساره آ ملکی بجهل سته اطباع قدیان خرم سسته سته برانوی کشیم باخندک من سوزلک من اوله حم بحر روزی ستم حرفت اوله انفر جلوه کرد سماطس سوزی س در روزگاه طبعه زورین اعلین سحری سلاب نسل خود اوری یزیم اوله ریا بطر سسته سوز حم ضویف نکاسته جزیل ملک ایم مری به بر زبان فری سته دانستم</p>
<p style="color: red; font-size: 1.2em;">ختم اعمه مهدی است انا مریه اینت خلفه با صر مات قولی مریه</p>		
<p style="color: red;">جره</p> <p style="color: red;">جره</p> <p style="color: red;">جره</p> <p style="color: red;">جره</p> <p style="color: red;">جره</p> <p style="color: red;">جره</p> <p style="color: red;">جره</p> <p style="color: red;">جره</p>	<p>جزوا لک حیرت حیرت برستان حیرت از نعل کاشن از مکتب طبع سوزان جز سستی خرابوی حیران ز کلبت از خیره جان از کشته های صورتی الله مال خانه حیران جعفر عامرانه برهان زاجت ز نام خلفان کای جمع کار دین زندان</p>	<p>ای در کس و هوای سحر حیرت سوزنه در عیار احرام جانک تا در آسمان از کشته باطن سسته جز در سوزن کار کسای سوزن اوله سوزی عهد زانته وفا مریه کار بانس ارکان سسته لادری کس بانو کس و کس و کس از رضای نوع قضا ساختن دلوت از خفته کریم حیرت ختم نوزده سسته معنی چو نوزده</p>

دیوان سیف اسفرنگی، نسخه شماره ۷۶۸ کتابت ۷۵۴ ق محفوظ در کتابخانه گنج بخش اسلام آباد

سخن دانش



9



سخن دانش

آماده شدن فهرست نسخ خطی عربی مرکز تحقیقات

در گزارشهای پیشین، خبر از آغاز فهرست‌نویسی نسخه‌های عربی کتابخانه گنج‌بخش دادم و آرزو کردم که بتوانیم این مهم را به سرانجامی برسانیم. خداوند بزرگ را سپاسگزارم که اینک در هنگام نوشتن این یادداشت، بعد از قریب به دو سال، فهرست فراهم آمده است و به‌زودی در اختیار اصحاب فرهنگ و فضیلت قرار می‌گیرد.

فهرست‌نویسی نسخ خطی در زمره کارهای بسیار مهم و ضروری مراکزی است که این آثار در آنها نگهداری می‌شود. تا پیش از فهرست‌نویسی، این منابع به مثابه راز سربه‌مهر هستند و تنها با انتشار فهرست راز‌گشایی می‌شوند و دوستداران و علاقه‌مندان درمی‌یابند که در پی یافتن گمشده خویش به کجا مراجعه کنند.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با گذشت بیش از چهار دهه از تأسیس آن، و جمع‌آوری هزاران نسخه ارزشمند از مناطق مختلف، تا این تاریخ از داشتن فهرستی تفصیلی و قابل اعتماد از نسخ خطی عربی محروم بوده است. به یاری خداوند متعال این کمبود اکنون برطرف شده است و با انتشار آن، اطلاعات بخشی دیگر از این گنجینه در دسترس همه علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

این تأخیر چنددهه‌ای دو علت داشته است: نخست اولویت کار زبان فارسی و نسخ مربوط بدان، که موجب شد فهرس گوناگونی برای نسخ فارسی تدوین شود و گزارش تفصیلی و انتقادی آن در شماره پیشین *دانش* (ش ۱۱۰-۱۱۱، ص ۱۶۵-۱۹۷) درج شده است. البته با وجود این فهرس گوناگون، باید گفت متأسفانه فهرست تفصیلی قابل اعتماد



مرکز ناقص است و شمار قابل توجهی از نسخ فارسی هنوز فهرست‌نویسی تفصیلی نشده‌اند.

علت دوم را در دشواری فهرست‌نویسی نسخ عربی در پاکستان باید دانست. نبود نسخه‌شناس و فهرست‌نویس آثار عربی کار را به عهده تعویق انداخته و بخشی قابل اعتنا از این گنجینه در خمول و گمنامی مانده بود.

اما سرانجام توفیق رفیق شد و طی دو سال گذشته مرکز توانست از دانش و تجربه استاد فهرست‌نویس پاکستانی دکتر احمد خان بهره بگیرد. او که بخشی عمده از عمر پرپرکت خود را به این کار اختصاص داده، اینک تنها فهرست‌نویس عربی پاکستان است و توانسته است، پس از بازنشستگی از کار دانشگاه، با فهرست‌نویسی نسخ عربی، بخشی عظیم از میراث تمدنی و فرهنگی جهان اسلام را به همگان معرفی کند.

بر اساس فهرست تهیه شده، اینک می‌توان گفت که بیشتر کتب خطی عربی این مرکز در حوزه فقه حنفی است، به گونه‌ای که به گفته فهرست‌نویس این مجموعه بزرگترین گنجینه نسخ خطی فقه حنفی است و این ویژگی اهمیت مرکز را دوچندان می‌کند، زیرا تاکنون اغلب پژوهشگران زبان فارسی و نسخ خطی فارسی به این مجموعه توجه داشتند، اما اینک اهمیت این گنجینه در پژوهش‌های دینی هم مشخص شده است. بر مبنای اطلاعات به دست آمده، نسخی که در گنجینه مرکز نگهداری می‌شوند، اغلب در افغانستان آسیای مرکزی و شبه‌قاره کتابت شده‌اند.

با این فهرست اینک مشخص شده که در این مجموعه کتبی وجود دارد که در گنجینه پادشاهان و امرا نگهداری می‌شده‌اند، از جمله: *عجائب‌الملکوت کسای، مشکوه المصابیح خطیب تبریزی، فتح الجلیل ببيان خفی انوارالتنزیل محمدبن انصاری مصری، التلویح الی کشف حقائق التنقیح تفتازانی.*

به علاوه فراوانند کتبی که در تاریخ فرهنگ اسلامی اهمیت فوق‌العاده دارند و نسخی از آنها در کتابخانه گنج‌بخش موجود است که از این جمله می‌توان به این کتابها اشاره کرد: *صحیفه سجادیه امام زین العابدین (ع)، القانون فی الطب ابن سینا، احیاء علوم‌الدین غزالی، و انوار التنزیل بیضاوی.*

همچنین در این فهرست نسخی وجود دارد که نزد علمای معروف خوانده شده و به تأیید آنان رسیده‌اند و این تأیید اهمیت نسخه را دوچندان کرده است.



با فهرست‌نویسی انجام شده، کتب نفیسی معرفی می‌شوند که به لحاظ خط و صحافت و موضوع، در نوع خود دارای ارزش بسیارند. فهرست‌نویس کوشیده است در کار خود اطلاعاتی در خصوص عنوان نسخه، اسم و سال تولد و مرگ مؤلف و شارح و حاشیه‌نویس درج کند تا مراجعه‌کننده بتواند دسترسی دقیق‌تری به اطلاعات داشته باشد. به علاوه تعداد اوراق و صفحات و سطور هر صفحه، و اندازه هر صفحه نیز درج شده است. از آنجا که برخی اطلاعات موجود بر روی نسخ خطی اهمیت خاص دارند، فهرست‌نویس هر جا اطلاعاتی از قبیل مهرها، سماعات، تملیکات نسخه وجود داشته، آنها را نیز در فهرست ضبط کرده است. او به سنت علمی فهرست‌نویسان چند سطر آغازین و پایانی هر نسخه را هم آورده است تا مراجعه‌کننده با سنجیدن آن با متن مورد نظر خود، دریابد که با چه نسخه‌ای روبه‌روست. تعیین قدمت نسخه و نوع کاغذ استفاده شده نیز در فهرست درج شده است. فهرست‌نویس با درج مقدمه‌ای بر کتاب، مراحل و ویژگیهای کار خود را توضیح داده و مشکلات کاری از این دست را برشمرده است.

مرکز تحقیقات فارسی خداوند بزرگ را سپاسگزار است که سرانجام توانست کار تدوین این فهرست را — با وجود مضایق و مشکلات موجود — به پایان برساند و امیدوار است در سال آینده بتواند کار فهرست‌نویسی تفصیلی نسخ خطی فارسی را بار دیگر پی بگیرد و فهرست تفصیلی کاملی از نسخ فارسی مرکز نیز به دست دهد.

با نشر این فهرست در آینده نزدیک، چشم‌به‌راه پیشنهادها و انتقادهای بزرگوارانی هستیم که به اهمیت این نوع کارها واقف هستند.

بمَنه و کَرَمه

قهرمان سلیمانی

مدیر مسئول

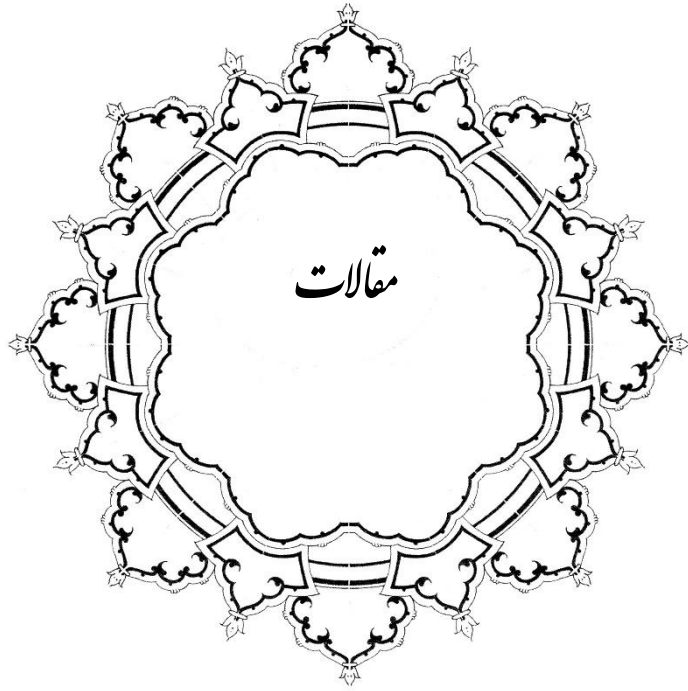


سخن دانش



13





هفت ضابطه

رساله‌ای در مراتب ترسل

علی (پدرام) میرزایی¹

سعیدیه رشید²

چکیده

نگارش تاریخ را به وجود آورد. بخش اعظم این تاریخ نوشته شده، نامه‌ها هستند. از میان انواع نامه‌ها که چهارچوب خود را دارند، و به همین دلیل نوع خاصی را در نوشته‌ها به خود اختصاص دادند نامه‌های دیوانی در میان نامه‌ها وجهه و اهمیت خاصی دارد. از ضوابط لازم نامه‌های دیوانی، رعایت «مراتب» و «مقادیر» نویسنده و مخاطب است. دبیران وظیفه خطیر نگارش نامه‌ها را بر عهده داشتند. از همان اوان شکل‌گیری این اصول، دانشی‌مردانی آنها را به قید کتابت درآوردند. یکی از بهترین این آثار رساله هفت ضابطه از سید علی‌نقی خان است که به درستی و در کمال اختصار از ارائه این ضوابط برآمده است. در این مقاله ضمن درج کامل این رساله به ایجاز نکات ضروری در مقدمه آورده شده است. امید که یکی دیگر از نوشته‌ها و نویسندگان این نوع ادبی راهگشای مطالعات و تحقیقات آتی گردد.

کلیدواژه‌ها: هفت ضابطه، سید علی‌نقی خان، نامه، مراتب

نور	پیام	دانشگاه	علمی	عضو	.*
پاکستان	نُمل	دانشگاه	دکتری	دوره	apedmir7@yahoo.com
					**
					دانشجوی
					rsdraseed@yahoo.com

نگارش اولین خطوط، تاریخ را ساخت. از آن زمان بشر آنچه را که می‌خواست نگاشت و برای آیندگان به ارث گذاشت. اگر به قطع و یقین نتوان اما به حدس قوی می‌توان گفت که قسم اعظم این نوشته‌ها، نامه‌ها بودند. از آن اوان تا کنون نامه‌نگاری فراز و فرودهای فراوانی را به خود دیده است و اکنون درختی گشن با برگ‌وبارهای انبوه و گسترده شده است. بی‌شک یکی از شاخه‌های سترگ این درخت، نامه‌های رسمی و دیوانی است که خصایص و چهارچوب خاصی دارد که به این گونه ادبی در طول تاریخ جایگاه ویژه‌ای داده است. در همین راستا افرادی با عنوان دبیر رسته شغلی ممتاز و حساسی را اختیار کرده‌اند و طبقه‌ای را به وجود آورده‌اند که در دستگاه حکام مقام شامخ و جایگاه ارزشمندی داشته و دارند. با توجه به این جایگاه ممتاز دبیران و دبیری، دانشی مردانی به تدوین و تعیین راه و رسم این فن پرداخته و کتاب‌هایی در این زمینه نوشته‌اند تا ره‌پویان این راه پر پیچ و خم از چند و چون نکته‌ها و ظرایف آن آگاه و با قوانین و زیر و بم آن به درستی آشنا شوند و راه‌های برونرفت از مضایق را دریابند. گاه این آثار مجموعه نامه‌ها هستند؛ چون *التوسل الی الترسل* بهاء‌الدین محمد مؤید بغدادی، و *رقعات بیدل*، گاه حاوی آداب دبیری است، مانند *دستور الکاتب فی التعین المراتب* محمدبن هندوشاه نجوانی، گاه انحای دیگر ترسل و انشا را شامل می‌شده‌اند. در این آثار علاوه بر آگاهی از چونی نگارش و ضوابط دبیری اطلاعات ذی‌قیمتی می‌توان از اجتماع و فرهنگ هر دوره کسب کرد.

دبیری یکی از حساس‌ترین و ظریف‌ترین مشاغل حکومتی بوده و هست با قوانین و اصول و مبانی خاص آن، قواعدی که این گونه ادبی را از سایر انواع ادبی متمایز و مشخص می‌کند. جایگاه خاص این شغل و نازک‌کاری‌های آن عده کثیری را بر آن داشت تا در زوایا و خبایا ترسل و انشا و نامه‌نگاری بیچند و یافته‌های خود را در رساله‌ها و کتابها انتشار دهند. زبان غنی فارسی که در تمام انواع ادبی آثار گرانسنگ و گسترش چشمگیری دارد در این نوع ادبی نیز پر بار و توسعه‌یافته است. بر اساس یافته‌های این اندیشمندان مهم‌ترین وظیفه هر دبیر پس از تسلط به آداب نویسندگی، رعایت عناوین و مراتب فرستنده و گیرنده نامه بود. چنان‌که در *چهارمقاله نظامی عروضی*، قدیم‌ترین اثر موجود در باره آداب دبیری، آمده است: «پس دبیر باید که مراتب ابنای زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند.. و به هرکس آن نویسد که اصل و نسب و ملک و ولایت و



لشکر و خزینه او برآن دلیل باشد» (نظامی عروضی، چهارمقاله، ۲۰-۲۱).

نظامی عروضی بیش از این در خصوص «مراتب ابنای زمانه» و «مقادیر اهل روزگار» به رغم بایستگی آن توضیحی نمی‌دهد، ولی تشریح مختصر و مفید در این مورد را می‌توان در *هفت ضابطه* یافت. این رساله مختصر با دقتی خاص در این مورد توضیح می‌دهد و مشخص می‌کند که میزان و ملاک مرتبه و مقدار فرستنده و گیرنده نامه بر چه اساسی تعیین می‌شود و با تقسیم‌بندی‌ای دقیق این مطلب را روشن می‌کند. با ورود و نفوذ زبان فارسی به دیگر سرزمین‌ها عالمان آن نواحی آثار متنوع زیادی را در انواع گونه‌گون ادبی تألیف کردند و بدین ترتیب بر شاخ و بال این درخت گشن افزوده و سایه آن را تا دور دست‌ها گسترده کردند. زبان فارسی چندین قرن زبان درباری و رسمی شبه‌قاره بود. در این سرزمین پهناور نیز در انواع مختلف ادبی، آثار متنوعی نگاشته شده است، از جمله مهم‌ترین زمینه‌های فعالیت ادبی در شبه‌قاره نام‌نگاری و انشا و ترسل است که پیشرفت و توسعه فراوانی یافت و گوی سبقت را در میان انواع دیگر ربوده است. یکی از مختصرترین و مفیدترین آثار نگاشته شده در شبه‌قاره در آیین نام‌نگاری اثری است به نام *هفت ضابطه* از علی‌نقی خان‌بن سید حشمت‌علی که نسخه خطی آن در گنج‌خانه گنج‌بخش نهان بوده است. در این مقاله ضمن درج کامل این رساله، مطالبی درباره متن نیز آورده شده است.

درباره علی‌نقی خان متأسفانه تذکره‌ها و کتابهای تاریخ ادبیات سکوت اختیار کرده‌اند؛ ولی با توجه به چاپهای متعدد سنگی این اثر، مشخص می‌شود که *هفت ضابطه* از جمله مهم‌ترین کتابهای دستور کاتب و دبیری در شبه‌قاره بوده است. نویسنده که آشنا به رموز دبیری بوده است، پس از توحید و نعت، اسم خود را چنین می‌آورد: «بعد چنین گوید احقر العباد سید علی‌نقی خان‌بن سید حشمت‌علی.»

نویسنده چنان‌که در ابتدای اثر می‌آورد، متوطن ساندی بود: «بعد چنین گوید احقر العباد سید علی‌نقی خان‌بن سید حشمت‌علی متوطن «ساندی» که در عقل ناقص این کس چنان مستحسن معلوم گردید.»

همچنین از کاربرد کلمات و اصطلاحات زبان اردو به کار رفته در متن چنین برداشت می‌شود که اولاً نویسنده اردو زبان بوده و دوم آن که مخاطب اصلی این اثر کاتبان شبه‌قاره بوده است؛ و اگر مفلس به تفاوت «لک»‌ها است بسیار دانی و اگر مفلس به تفاوت «کرور»‌ها است نهایت دانی. دلیل اصلی نگارش این اثر ضرورت دانستن مراتب و مقادیر در



نامه‌نگاری و دبیری بوده است: «که در عقل ناقص این کس چنان مستحسن معلوم گردید که قبل از تعلیم فن خطوطنویسی ضوابط چند به مبتدیان مستحضر گردانیده شود تا به حالت تعلم قوت حاصل گردد.» این رساله را خود مؤلف هفت ضابطه می‌نامد: «ضوابط چند به مبتدیان مستحضر گردانیده شود تا به حالت تعلم قوت حاصل گردد. بنابر آن هفت ضابطه رقم نموده.» و پس از مقدمه‌ای مختصر، عناوین این ضابطه‌ها چنین توضیح می‌دهد: «ضابطه اول: در کیفیت تحریر خط و کمیت مراتب و اسباب تفاوت مراتب، ضابطه دوم: در تفصیل مراتب به اعتبار هر یک از اسباب، ضابطه سوم: در القاب و مقدمه القاب و ادعیه و خاتمه، ضابطه چهارم: در تحیت و اشتیاق و غیره تمهید قبل مطلب مع بعض تکلفات، ضابطه پنجم: در کتابت ذکر مکتوب‌الیه و مکتوب منه و غیرها مع کتابت خط و خبر مکتوب‌الیه، ضابطه ششم: میان در استعاره بعض افعال به نسبت مکتوب‌الیه و مکتوب منه که خط آید، ضابطه هفتم: در الفاظ متعلقه لفافه و تنبیه بر فوائد جدول و غیره.»

علی‌نقی خان اسباب تعیین مراتب و مقادیر را پنج چیز می‌داند: «اما اسباب تفاوت مراتب پنج‌اند: عمر و مال و قرابت و کمال و صفت.» سپس هر یک از این ضوابط را به سه اصل تقسیم می‌کند: «و اصول سه است: مساوی و عالی و دانی.» و بعد از آن هر اصل را به سه فرع تقسیم می‌کند: «فروع هر یک سه‌اند به این صورت که فروع مساوی، مساوی مطلق و مساوی مایل به علو و مساوی مایل به دانی و فروع عالی اندک عالی و بسیار عالی و نهایت عالی و فروع دانی اندک دانی و بسیار دانی و نهایت دانی.» پس از آن هر فرع را به سه شعبه بخش می‌کند: «و اگر هر یک فروع را سه شعبه مقرر نموده شود، به این صورت که شعبه‌اعلی و شعبه اوسط و شعبه ادنی.» بنابر این بیست و هفت مرتبه در هفت ضابطه شرح داده می‌شود: «مراتب بیست و هفت شوند.»

اهمیت این رساله علاوه بر تبیین دقیق مراتب و مقادیر متکلم و مخاطب، در دریافت بسیاری از اطلاعات در باره اجتماع زمان نویسنده است، مثال را، به هنگام تشریح مراتب کمال، پیر را نهایت عالی می‌شمارد: «و اگر پیر است نهایت عالی... و اگر مرید است نهایت دانی.» دیگر امتیاز این رساله وقوف بر مراتب نوشته شده در نامه‌نگاریهای مرسوم است که به صورت معمول در نامه‌ها ذکر نمی‌شود، برای مثال در ذیل ضابطه چهارم می‌توان دریافت که لفظ «قدم‌بوس» برای افراد خاصی به کار می‌رود: «برای نهایت عالی قدم بوس.» و حتی کاربرد افعال نیز به حسب مراتب متفاوت است: و برای بسیار عالی «می‌سازد» و برای



نهایت عالی «می‌دارد». همچنین با قدری تدقیق می‌توان به میزان ثروت و فقر و اختلاف طبقاتی و سایر آگاهیهای اجتماع پی برد: «اگر متمول به تفاوت لک‌هاست بسیار عالی و اگر متمول به تفاوت کرورهاست نهایت عالی... و اگر مفلس به تفاوت کرورهاست بسیار دانی.»

با عنایت به علم و دانش مخاطبان محترم، دریافت مطالب بیشتر بر عهده خوانندگان محترم گذاشته می‌شود. پس رساله هفت ضابطه بر مبنای نسخه موجود در کتابخانه گنج‌بخش آورده می‌شود، ولی پیش از آن ذکر چند نکته ضروری می‌نماید:

تلاش شده است اهم و اعم موارد با اقل شواهد ذکر گردد تا از اطالۀ کلام تا حد امکان کاسته شود.

الف. نسخه اساس:

۱. با شماره ۹۰۱۳ در کتابخانه گنج‌بخش نگهداری می‌شود.

۲. دارای رکابه است.

۳. بازخوانی شده است و در مواردی اصلاحات و افزوده‌هایی در

متن رؤیت می‌شود.

۴. صفحاتی از این شماره نسخه مربوط به اثر دیگری است که با

هفت ضابطه یکجا صحافی شده است.

۵. در نسخه افتادگیهایی هست که تا حد امکان برطرف گردیده

است.

۶. کاربردهای خاصی در نسخه مشاهده می‌شود، حاکی از آن که

زبان اصلی مؤلف غیر زبان فارسی مناطق اصلی این زبان بوده است.

۷. در مواردی با کمک فعل «آمدن» مجهول ساخته می‌شود:

«الفاظ ملاقاتیه مناسب مرتبه‌اش نوشته می‌آید.»

ب. در بازنویسی رساله تلاش شده که تا حد امکان نگارش مؤلف

رعایت شود، فقط در موارد زیر برای سهولت قرائت خوانندگان امروزی

تغییراتی اعمال شده است:

- حرف اضافه «به» و «می» پیش از فعل استمراری که در متن

اساس پیوسته به کلمه بعد نوشته شده بود، جدا نوشته شده است. همچنین

در مواردی که جدانویسی هم اکنون معمول‌تر است کلمه‌ها جدا نوشته

شده‌اند؛ چون: فیضدرجت یا فیاضزمان یا آنقدردان. یا در موردی که

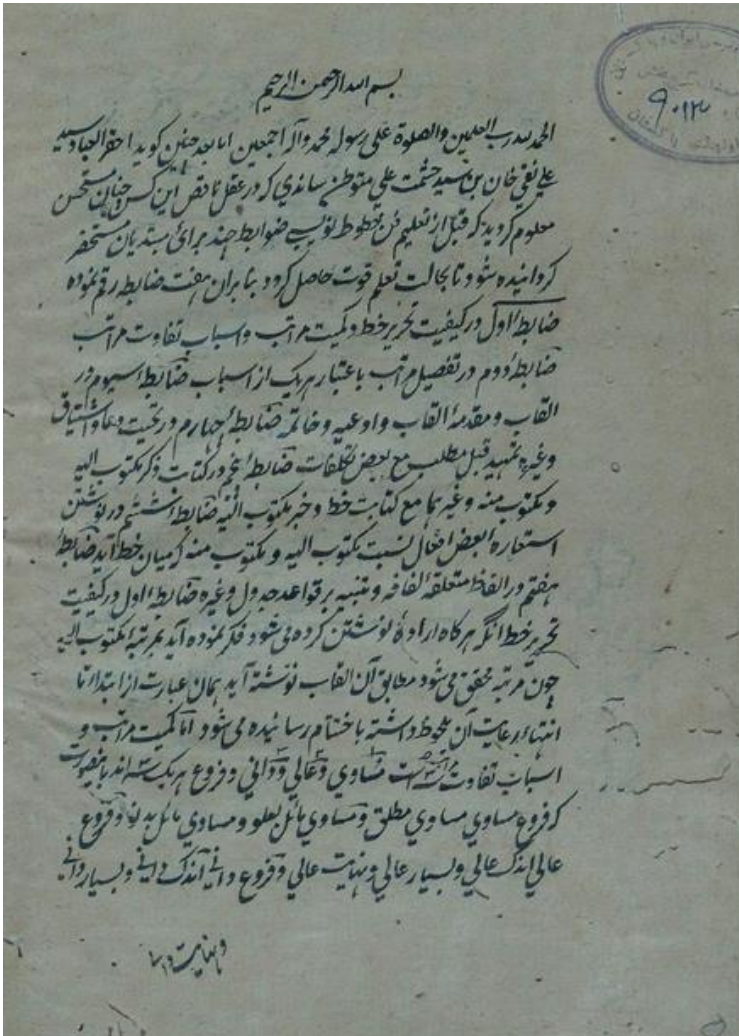
سرهم‌نویسی بر جدانویسی ترجیح دارد کلمه‌ها پیوسته نوشته شده است: و

پیش نام مکتوب منه در صورت «نه کردن» مهر و پیش تاریخ. که به

«نکردن» تغییر داده شد.



- علائم سجاوندی و نگارشی در متن اساس وجود ندارد. این موارد و پارگراف‌بندی و سایر تغییر قلم‌ها از مصححین است.
 - در مواردی که املائی کلمه نادرست بود، اصلاح گردید: «برای بسیار عالی: «گذارش»؛ که در متن به «گزارش» اصلاح شد. «
 پ. از این رساله نسخه‌ای چاپ سنگی با ویژگی زیر نیز موجود است: نسخه چاپ سنگی در تاریخ ۱۲۷۷ قمری در کانپور مطبوع گردید. این نسخه با شماره ۲۲۳۷۴ در کتابخانه گنج بخش موجود است. این نسخه در جزئیات با نسخه خطی متفاوت است. اختلافات حائز اهمیت در پانوشت ذکر شده است.



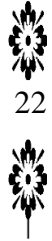
تصویر صفحه اول از متن اصلی رساله هفت ضابطه



و نیز الحاق بعضی اصطلاحات نشانند که در وقت کتابت هر چیز را بدان نگارند نیست بلفظ
 آدم بلفظ راس است و همچنین چرخ و گاویش و نیل گاو و خروگ و خروند و بز و گوسفند و
 بلفظ همایش بلفظ دست تا این در جانوران شکاری در سپهر خلعت بلفظ قلاوه و شیر و بلیک
 خروگوش و سیاه گوش و میمون بلفظ شترل خمیر و قنات و چهار گوش و غراب و جوی و خانه
 پلنگ و چوکی و سوج و عماری و زین و پالکی و چیکرا بلفظ قطعه الماس و عمل در مرد و پادشاه
 نیل و پهران و فیروزه و خط و زراعت و باغ و مآلاب بلفظ چوچه و سلک مالا و غیره و یاور
 که در گاون باشد بلفظ طاقه زلفقت و پیلام و نخل و شجر و طاش و بانات و صوف و
 مرو و بعضی چیز بلفظ قبضه شمشیر و خنجر و برنجی و گمان و چوره و گلر و کار و دو گوی و گاو خنجر
 بلفظ ضرب توپ و شترال و بندوق و قرابین و پیچ و شلق یعنی دستی بلفظ ساز و سب
 چنگ و مردنگ و رون و دو دیوایک بلفظ دسته تیر و گانغ بلفظ جفت موزه و پادشاه
 فعلین چوین و باز و بند و لنگن و پیوچی و پایی زینت غیره بلفظ جلد و قوس و چرم و یار و غیره و کتاب
 بلفظ درعه دارانی و چولی و نصب با چوبه بینی و ارضه و چوبه که آبی باشد از اجزای غیره بلفظ غده
 اشرفی و رویه و آلات حسینی و سبکی و نظرون و آلات بلفظ وزن و غل و سنگ و شکر و روغن
 عقیقات و صندل و اگر و دندان نیل و ابریشم بلفظ فروقالین و سوزنی و نظری و جام و درین گانه
 بلفظ طبق زینت آسمان بلفظ تو که که توپ و چو گونید ملا و قوه و شمشیر غیره و نقشه و خط و کاف و غیره
 کتابت این ابریشم بلفظ وانه و دراید و در جان بلفظ ثوب مرتبه آستین را باشد از جامه و در ال

و نیز الحاق بعضی اصطلاحات نشانند که در وقت کتابت هر چیز را بدان نگارند نیست بلفظ

محمد بن محمد
 محمد بن محمد
 محمد بن محمد



تصویر صفحه آخر نسخه چاپ سنگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على رسوله محمد و آله اجمعين.
اما بعد چنین گوید احقر العباد سید علی نقی خان بن سید حشمت علی متوطن
ساندی که در عقل ناقص این کس چنان مستحسن معلوم گردید که قبل
از تعلیم فن خطوطنویسی ضوابط چند به مبتدیان مستحضر گردانیده
شود تا به حالت تعلم قوت حاصل گردد. بنا بر آن هفت ضابطه رقم نموده.
ضابطه اول: در کیفیت تحریر خط و کمیت مراتب و اسباب تفاوت
مراتب؛ ضابطه دوم: در تفصیل مراتب به اعتبار هر یک از اسباب؛
ضابطه سوم: در القاب و مقدمه القاب و ادعیه و خاتمه؛ ضابطه چهارم:
در تحیت و اشتیاق و غیره تمهید قبل مطلب مع بعض تکلفات؛ ضابطه
پنجم: در کتابت ذکر مکتوب الیه و مکتوب منه و غیرهما مع کتابت خط
و خبر مکتوب الیه؛ ضابطه ششم: میان در استعاره بعض افعال به نسبت
مکتوب الیه و مکتوب منه که میان خط آید؛ ضابطه هفتم: در الفاظ متعلقه
لفافه و تنبیه بر فوائد جدول و غیره.

ضابطه اول: در کیفیت تحریر خط^۱

آن که هرگاه اراده نوشتن کرده می شود و فکر نموده می آید به مرتبه
مکتوب الیه، چون مرتبه محقق^۲ شود مطابق آن القاب نوشته آید. همان
عبارت از ابتدا تا انتها رعایت آن ملحوظ داشته به اختتام رسانیده
می شود.

اما کمیت مراتب و اسباب تفاوت مراتب سه است: مساوی و
عالی و دانی. و فروع هر یک سه اند. به این صورت که فروع مساوی:
مساوی مطلق و مساوی مایل به علو و مساوی مایل به دنو. و فروع
عالی: اندک عالی و بسیار عالی و نهایت عالی. و فروع دانی: اندک
دانی و بسیار دانی و نهایت دانی. پس مراتب به اعتبار اصول سه اند و
به اعتبار فروع نه. و اگر هر یک فروع را سه شعبه مقرر نموده شود.

۱. + کمیت مراتب و اسباب تفاوت مراتب، اما کیفیت تحریر خط.

۲. اما متحقق



به این صورت که شعبهٔ اعلی و شعبه اوسط و شعبه ادنی، مراتب بیست و هفت شوند.

اما اسباب تفاوت مراتب پنج‌اند: عمر و مال و قرابت و کمال و صفت. پس هرگاه یکی از مکتوب الیه یا مکتوب منه چند جنس از اسباب تفاوت مراتب^۱ باشد لحاظ و حساب نموده، مرتبه مقرر نموده می‌شود.

ضابطهٔ دوم: در تفصیل مراتب به اعتبار هر یک از اسباب

اما تفصیل تفاوت مراتب به سبب عمر آنکه اگر هم‌عمر است مساوی مطلق، و اگر کلان به تفاوت پنج و شش سال است مساوی مایل به علو، و اگر کلان به تفاوت ده دوازده سال است اندک عالی، و اگر کلان به تفاوت پانزده و بیست سال است بسیار عالی، و اگر کلان به تفاوت سی و چهل سال است نهایت عالی. و اگر خرد به تفاوت پنج و شش سال است مساوی مایل به دنو، و اگر خرد به تفاوت دوازده سال است اندک دانی، و اگر خرد به تفاوت پانزده و بیست سال است بسیار دانی، و اگر خرد به تفاوت سی و چهل سال است نهایت دانی.

اما تفصیل تفاوت مراتب به سبب مال: آنکه اگر هم‌تا است مساوی مطلق، و اگر متمول به تفاوت صدها است مساوی مایل به علو، و اگر متمول به تفاوت هزارها است اندک عالی، و اگر متمول به تفاوت لک‌ها است بسیار عالی، و اگر متمول به تفاوت کرورها است نهایت عالی. و اگر مفلس به تفاوت صدها است مساوی مایل به دنو و اگر مفلس به تفاوت هزارها است اندک دانی، و اگر مفلس به تفاوت لک‌ها است بسیار دانی و اگر مفلس به تفاوت کرورها است نهایت دانی.

اما تفصیل تفاوت مراتب به سبب قرابت: آنکه اگر برادر از یک مادر و پدر است مساوی مطلق، و اگر شوهر خواهر است مساوی مایل به علو، و اگر عم بعید است اندک عالی، و اگر خسر است بسیار عالی، و اگر پدر است نهایت عالی، و اگر خسرپوره است مساوی مایل به دنو، و اگر برادرزادهٔ بعید است اندک دانی، و اگر داماد است بسیار دانی، و اگر پسر است نهایت دانی.

اما تفصیل تفاوت مراتب به سبب کمال: آنکه اگر هم کمال است مساوی مطلق، و اگر خلیفه است مایل به علو و اگر عالم است



اندک عالی، و اگر استاد است بسیار عالی، و اگر پیر است نهایت عالی، و اگر مبتدی است مساوی مایل به دنو، و اگر جاهل است اندک دانی، و اگر شاگرد است بسیار دانی، و اگر مرید است نهایت دانی.

اما تفصیل تفاوت مراتب به سبب صفت: آنکه اگر همجنس است مساوی مطلق، و اگر رئیس است مساوی مایل به علو، و اگر حاکم است اندک عالی، و اگر خاوند است بسیار عالی، و اگر پادشاه است نهایت عالی، و اگر مرئوس است مساوی مایل به دنو، و اگر محکوم است اندک دانی، و اگر نوکر است بسیار دانی، و اگر رعیت است نهایت دانی.

ضابطه سیوم: در القاب و مقدمه القاب و ادعیه و خاتمه

اما القاب مساوی مطلق: صاحب مهربان کرم فرما و صاحب مشفق مهربان، القاب مساوی مایل به علو: صاحب مشفق مهربان کرم فرما، صاحب مشفق مهربان قدردان و صاحب مشفق مهربان فیض رسان، القاب اندک عالی: صاحب قدردان فیض رسان، صاحب فیض بخش فیض رسان، صاحب فیض بخش فیاض زمان، القاب بسیار عالی: صاحب قبله فیض رسان، صاحب قبله خدایگان، صاحب قبله معتقدان، القاب نهایت عالی: قبله و کعبه دو جهان، پیر و مرشد بر حق، قبله عالم و عالمیان، القاب مساوی مایل به دنو: مهربان برادران، مهربان دوستان، مهربان عزیز از جان، القاب اندک دانی: اعتضاد دوستان، گرامی قدر، عزیزدلی، القاب بسیار دانی: شرافت پناه، عزیز القدر، صداقت دستگاه، القاب نهایت دانی: سعادت نشان، معتمد الخدمت، فدوی خاص.

تنبیه: اگر مرتبه مکتوب الیه مساوی مطلق یا به طرف علو متجاوز است پیش از القاب مقدمه، القاب نوشته می شود. اما مقدمه القاب پنج قسم است: یکی به قرابت چون اخی و چچا و والده و خاله و همشیره؛ دوم به خطاب چون نواب و خان و راجه و رانی و بیگم؛ سیوم به صفت چون مولوی و حافظ و حکیم و پندت و اوستانی؛ چهارم به عهده چون قاضی و مفتی و بخشی و دیوان و چودهری و دایه؛ پنجم به ذات چون میر و میرزا و خان و لاله و بایی.

اما ادعیه مساوی مطلق: سلمه ربه و سلمه الله تعالی و سلامت، و ادعیه مساوی مایل به علو: دام اشفاقه و دام الطافه و دام دولته، و ادعیه اندک عالی: دام حشمته، دام برکاته و دام اقباله و ادعیه بسیار عالی مدظله، مدظله الله تعالی، و ادعیه نهایت عالی: دام مجده، و دام اجلاله و خلد الله



ملکه، و ادعیه مساوی مایل به دنو: حفظ الله تعالی و حفظه، و ادعیه اندک دانی محفوظ باشند و به عافیت باشند و سلامت باشند، و ادعیه بسیار دانی: زاد قدره، و شادکام باشند، و کامیاب باشند، و ادعیه نهایت دانی: طال عمره و خوش وقت باشند و به رو^۱ مراحم بوده بدانند، اگر مرتبه^۲ مکتوب الیه مساوی مطلق یا به طرف علو متجاوز است اکثر به ادعیه هریک از آن اندر خط لفظ سلامت را استعمال جاری است، چنانچه اکثر متجاوز به دنو: به عافیت باشند.

اما خاتمه مساوی مطلق: زیاده چه برطرزاد، و خاتمه مساوی مایل به علو: زیاده چه متصدع^۳ شود، و خاتمه اندک عالی: زیاده ایام به کام باد، خاتمه بسیار عالی: زیاده آفتاب دولت تابان باد، و خاتمه نهایت عالی: سایه بلند پایه بر فرق فدویان مدام و مستدام باد، و خاتمه متجاوز به دنو: زیاده چه نوشته شود.

ضابطه چهارم: در تحیت و اشتیاق و غیره، تمهید قبل مطلب مع بعض تکلفات

اگر به ملاقات جانبین مدتی مستلزم گردیده در صورت بودن مکتوب^۳ مساوی مطلق و متجاوز به علو بعد القاب و ادعیه و تحیت مناسب مرتبه مکتوب الیه نوشته می شود. اگر مدتی مستوجب اشتیاق گذشته باشد الفاظ اشتیاقیه به اضافه الفاظ ملاقاتیه مناسب مرتبه اش نوشته می آید. پس لفظ بعد به ابتدا و مفعول با فعل به انتها لازم می شود، بعدش کاف و در صورت جمع هر دو و تقدیم تحیت بر اشتیاق واو عطف در میان مناسب است اما لفظ تحیت برای مساوی مطلق: سلام، و برای مساوی مایل به علو: ماوجب، و برای اندک عالی: نیاز و بندگی، و برای بسیار عالی: کرنش و تسلیمات، و برای نهایت عالی: ادای آداب.

اما الفاظ اشتیاقیه: برای مساوی مطلق: اشتیاق، برای مساوی مایل به علو: تمنا، و برای اندک عالی: آرزو، و برای بسیار عالی: آرزومندی، و برای نهایت عالی: آرزومندی ها.

اما الفاظ ملاقاتیه: برای مساوی مطلق: ملاقات، و برای مساوی مایل به علو: مواصلت، و برای اندک عالی: خدمت، و برای بسیار عالی: ملازمت، و برای نهایت عالی: قدمبوس.



اما مفعول برای مساوی مطلق: مکشوف، و برای مساوی مایل به علو: مشهود، و برای اندک عالی: مبرهن، و برای بسیار عالی: ملتمس و برای نهایت عالی: معروض.

اما فعل برای مساوی مطلق: باد، و برای مساوی مایل به علو: نموده می‌آید، و برای اندک عالی: می‌گرداند، و برای بسیار عالی: می‌سازد، و برای نهایت عالی: می‌دارد. و در صورت تکلف پیش لفظ تحیت لفظ تمهیدیه و بعدش لفظ بیانیه و بعد شوقیه، لفظ ادراکیه و افادیه و بعد ملاقاتیه و بعدش جمله صفتیه مع کاف و میان مفعول و فعل، لفظ واسطه نوشته می‌شود به حسب مراتب.

اما لفظ تمهیدیه برای مساوی مطلق: تمهید مراسم، و برای مساوی مایل به علو: ابلاغ لوازم، و برای اندک عالی: تبلیغ مدارج، و برای بسیار عالی: تقدیم مراتب، و برای نهایت عالی: ادای آداب.

اما لفظ بیانیه برای مساوی مطلق: شرح، و برای مساوی مایل به علو: ابراز، و برای اندک عالی: اظهار، و برای بسیار عالی: گزارش، و برای نهایت عالی: عرض.

اما لفظ ادراکیه برای مساوی مطلق: دریافت، و برای مساوی مایل به علو: حصول، و برای اندک عالی: تحصیل، و برای بسیار عالی: ادراک، و برای نهایت عالی: استفاضه.

اما لفظ افادیه برای مساوی مطلق: سرور، و برای مساوی مایل به علو: دولت، و برای اندک عالی: افادت، و برای بسیار عالی: سعادت، و برای نهایت عالی: شرف.

اما صفت ملاقاتیه برای مساوی مطلق: ملاقات بهجت‌آیات، و برای مساوی مایل به علو: مواصلت و افرالمسرت، و برای اندک عالی: خدمت فیض‌درجت، و برای بسیار عالی: ملازمت کیمیا خاصیت، و برای نهایت عالی: قدم‌بوس والا.

اما جمله صفتیه مع کاف برای مساوی مطلق: که زیاده از حد و بیان است، و برای مساوی مایل به علو: که لاتعد و لاتحصی است، و برای اندک عالی: که متجاوز التحریر و التقریر است، و برای بسیار عالی: که اهم مطالب دلی است، و برای نهایت عالی: که خلاصه مقاصد عظمی است.

اما لفظ واسطه برای مساوی مطلق: خاطر عاطر، و برای مساوی مایل به علو: ضمیر منیر، و برای اندک عالی: رای کرامت‌انتما، و برای بسیار عالی: خدمت فیض‌درجت، و برای نهایت عالی: جناب فیض‌مآب.



ضابطه پنجم: در کتابت ذکر مکتوب الیه و مکتوب منه و غیرهما مع کتابت خط و خبر مکتوب الیه

اما کتابت ذکر مکتوب الیه در ضمن خط می‌آید با لفظ آن لفظی از القابش نوشته می‌شود. پس اگر مساوی مطلق است: آن مهربان و آن کرم‌فرما و آن مشفق، و اگر مساوی مایل به علو است: آن مشفق مهربان و آن قدردان و آن فیض‌رسان، و اگر اندک عالی است: آن قدردان و آن فیض‌رسان و آن فیاض‌زمان، و اگر بسیار عالی است: آن خداوند و آن خدایگان و آن قبله، و اگر نهایت عالی است: آن قبله و کعبه و آن پیر و مرشد و آن جناب، و اگر مساوی مایل به دنو است: آن برادر و آن مهربان و آن عزیز از جان، و اگر اندک دانی است: آن اعتضاد دوستان و آن گرامی‌قدر و آن عزیزدلی است، و اگر بسیار دانی است: آن شرافت‌پناه و آن عزیز‌القدر و آن صداقت‌دستگاه، و اگر نهایت دانی است: آن معتمد‌الخدمت و آن سعادت‌نشان و آن فدوی خاص، نوشته می‌شود به جای شما و تو. تنبیه: در صورت تجاوز مرتبه مکتوب الیه به طرف دنو لفظ «ایشان» را اکثر استعمال جایز است به جای «تو».

اما کتابت ذکر مکتوب منه؛ هرگاه ذکر مکتوب منه میان خط می‌آید، پس اگر مرتبه مکتوب الیه مساوی مطلق یا به طرف علو متجاوز است با لفظ «این» لفظی مناسب مرتبه خود نوشته می‌شود. چنانچه مقابله مساوی مطلق: این جانب و این دوست و این دوستدار، و به مقابله مساوی مایل به علو: این عاصی و این مخلص و این خیرخواه، و به مقابله اندک عالی: این خادم، این اضعف، این نیازمند، و به مقابله بسیار عالی: این هواخواه، این احقر، این بنده، و به مقابله نهایت عالی: این خاکسار و این غلام و این فدوی نوشته می‌شود به جای من. تنبیه: اگر مرتبه مکتوب الیه به طرف دنو متجاوز است «این جانب» نوشته می‌شود به جای «ما».

اما کتابت غیرهما چون ذکر غیرهما در میان خط می‌آید. کل یا بعض القاب نوشته نامش می‌نویسند و در صورت بودن متجاوز به علو و یا مساوی مطلق مقدمه القابش نیز می‌نویسند نامش را به لفظ «صاحب» موصوف می‌کنند و اگر ذکر او مکرر شود مقدمه القابش را به لفظ «صاحب» به مفعول مستعار یا جمله مستعار به حسب مرتبه موصوف کرده می‌نویسند.



اما مفعول مستعار جهت مساوی مطلق و متجاوز به دنو: مسطور، و جهت مساوی مایل به علو: مرقوم، و جهت اندک عالی: مصدر، و جهت بسیار عالی: موصوف، و جهت نهایت عالی: ممدوح.

اما جمله مستعار جهت مساوی مطلق و متجاوز به دنو: مومی‌الیه، و جهت مساوی مایل به علو: مشار‌الیه، و جهت اندک عالی: مکرم‌الیه، و جهت بسیار عالی: معزی‌الیه، و جهت نهایت عالی: معظم‌الیه.

اما کتابت خط مکتوب‌الیه برای مساوی مطلق: صحیفه شریفه، و برای مساوی مایل به علو: رقیمه کریمه، و برای اندک عالی: مفاوضه عالی، و برای بسیار عالی: نوازش‌نامه، و برای نهایت عالی: سرفرازنامه.

اما کتابت خبر مکتوب‌الیه برای مساوی مطلق: شریف، و برای مساوی [مایل] به علو: سامی، و برای اندک عالی: عالی، و برای بسیار عالی: مبارک، و برای نهایت عالی: والا.

ضابطه ششم: در استعاره بعضی افعال به نسبت مکتوب‌الیه و مکتوب منه که میان خط آید

اگر مرتبه مکتوب‌الیه مساوی مطلق یا به طرف علو متجاوز است در اکثر افعال مثل رسیدن و فرستادن خط مکتوب‌الیه و مکتوب منه و نوشتن و گفتن و آمدن و خود رفتن و استعاره نموده می‌شود به حسب مراتب.

اما رسیدن خط مکتوب‌الیه برای مساوی مطلق: وصول فرحت نمودن، و برای مساوی مایل به علو: وصول الطاف نمودن، و برای اندک عالی: غرور نمودن، و برای بسیار عالی: شرف صدور نمودن، و برای نهایت عالی: نزول اجلال نمودن، استعاره می‌کنند.

اما رسیدن خط خود را به مقابله مساوی مطلق: به مطالعه در آمدن، و به مقابله مساوی مایل به علو: موصول مطالعه شدن، و به مقابله اندک عالی: به شرف مطالعه مشرف شدن، و به مقابله بسیار عالی: به نظر فیض‌اثر گذشتن، و به مقابله نهایت عالی: به جناب فیض‌مآب مستفیض شدن، استعاره می‌کنند.

اما فرستادن مکتوب‌الیه برای مساوی مطلق: لطف فرمودن، و برای مساوی مایل به علو: تلطف فرمودن، و برای اندک عالی: عنایت فرمودن، و برای نهایت عالی: تفضل فرمودن، استعاره می‌کنند.

اما فرستادن خط را به مقابله مساوی مطلق: مرسل کردن، و به مقابله مساوی مایل به علو: ترسیل کردن، و به مقابله اندک عالی: ارسال



کردن، و به مقابله بسیار عالی: ارسال خدمت کردن، و به مقابله نهایت عالی: ارسال حضور کردن، استعاره می‌کنند.

اما نوشتن خط خود را به مقابله مساوی مطلق: نگارش نمودن، و برای مساوی مایل به علو: تسطیر نمودن، و برای اندک عالی: قلمی نمودن، و برای بسیار عالی: ترقیم نمودن، و برای نهایت عالی: رقم نمودن، استعاره می‌کنند.

اما نوشتن خط خود را به مقابله مساوی مایل به علو: نگاشتن، و به مقابله مساوی مایل به علو: نگارش کردن، و به مقابله اندک عالی: ملتمس کردن، و به مقابله بسیار عالی: معروض داشتن، و به مقابله نهایت عالی: به عرض رسانیدن، استعاره می‌کنند.

اما گفتن مکتوب الیه برای مساوی مطلق: فرمودن، و برای مساوی مایل به علو: ایما نمودن، و برای اندک عالی: ایما فرمودن، و برای بسیار عالی: اشاره نمودن، و برای نهایت عالی: ارشاد فرمودن، استعاره می‌کنند.

اما گفتن خود را به مقابله مساوی مطلق: شرح کردن، و به مقابله مساوی مایل به علو: اظهار نمودن، و به مقابله اندک عالی: التماس نمودن، و به مقابله بسیار عالی: گزارش نمودن، و به مقابله نهایت عالی: عرض کردن، استعاره می‌کنند.

اما آمدن مکتوب الیه برای مساوی مطلق: تشریف‌آوری، و برای مساوی مایل به علو: کرم کردن، و برای اندک عالی: قدم رنجه نمودن، و برای بسیار عالی: رغبت افزا شدن، و برای نهایت عالی: رونق‌افزا شدن، استعاره می‌کنند.

اما آمدن خود را به مقابله مساوی مطلق: حاضر شدن، و به مقابله مساوی مایل به علو: فایز شدن، و به مقابله اندک عالی: مستفید شدن، و به مقابله بسیار عالی: شرف‌اندوز شدن، و به مقابله نهایت عالی: مستفیض شدن، استعاره می‌کنند.

اما رفتن مکتوب الیه برای مساوی مطلق: تشریف بردن، و برای مساوی مایل به علو: تشریف فرما شدن، و برای اندک عالی: نهضت‌فرمای شدن، و برای بسیار عالی: زینت‌افزای آن طرف شدن، و برای نهایت عالی: رونق‌افروز شدن.

ضابطه هفتم: در الفاظ متعلقه لفافه و تنبیه بر فوائد جدول و غیره



اما الفاظ متعلقه لفافه اگر مرتبهٔ مکتوب الیه مساوی یا به طرف علو متجاوز است بر لفافه بعد نامش در صورت نبودن خطاب بهادر لفظ: صاحب، و پیش مقدمهٔ القاب و پس ادعیه و پیش نام مکتوب منه در صورت نکردن مهر و پیش تاریخ لفظی نوشته می‌شود به حسب مراتب. اما الفاظ پیش مقدمهٔ القاب برای مساوی مطلق: مطالعهٔ شریف، و برای مساوی مایل به علو: به مطالعهٔ ساطعه و به مطالعهٔ گرامی و به مطالعهٔ سامی، و برای اندک عالی: به مطالعهٔ عالیه و و به فر مطالعهٔ و به شرف مطالعه، و برای بسیار عالی: به نظر فیض‌اثر و به خدمت فیض‌درجت و به حضور فیض‌گنجور، و برای نهایت عالی: به جناب فیض‌مآب. اما الفاظ پس ادعیه برای مساوی مطلق: برسد و در آید، و برای مساوی مایل به علو: مفتوح باد و موصول باد و فایز باد، و برای اندک عالی: مستفید باد و معزز باد و مشرف باد، و برای بسیار عالی: بگذرد و بگذرانند و بگذرانند، و برای نهایت عالی: مستفیض باد. اما الفاظ پیش نام خود که کتابت از خط خود است برای مساوی مطلق: رقیمة‌الوداد، و برای مساوی مایل به علو: رقیمةٔ نیاز، و برای اندک عالی: عریضه، و برای بسیار عالی: عریضةٔ نیاز، و برای نهایت عالی: عرضی است. اما الفاظ پیش تاریخ برای مساوی مطلق: مرقومه، و برای مساوی مایل به علو: مسطوره، و برای اندک عالی: محرره، و برای بسیار عالی: ملتمسه، و برای نهایت عالی: معروض است. تشبیه^۱ امثلهٔ مذکوره ضوابط میان جدول نوشته می‌شود و اگر به ترتیب خانهٔ تحتانی، بعد فوقانی، از ابتدای صفحهٔ اول تا انتهای صفحهٔ آخر خوانده شود پنج خط به مضمون واحد به عبارت متغایره حاصل شود. این است خلاصهٔ مضامین خطوط از وقتی که رفته‌اند یک خط نرسید باید که خبر خود نوشته بفرستد پیش از این خط به دست فلانی فرستاده‌ام. آنچه در وی نوشته‌ام و هرچه از ایشان گفته‌ام جواب آن معرفت ایشان بگویند: اگر به آمدن شما تعذر باشد من برسم زیاده خیریت است.

تنبیه: اگر تطبیق امثلهٔ جدول به ضوابط منظور باشد به طرف خانه‌های یمین و یسار بیوت خمسده دیده مطابق نموده شود.

تنبیه: جهت امتیاز تکلفات را از سرخی نگارش کرده اگر موقوف کرده شود، مطلب فوت نگردد و اطلاعی باشد که در هر یک امر تکلف را گنجایش است.

این قدر برای ابتدای مبتدیان بس داشته شد تا اگر مستحضر سازند قدرت برآوردن بس است. بیست‌وهفت خط شود و مهارت ضروری حاصل گردد فقط.



به ضابطه	نهایت عالی	بسیار عالی	اندک عالی	مساوی مایل به علو	مساوی مطلق	بیان
به ضابطه سیوم	میرزا صاحب	میر صاحب	اخوی صاحب	قاضی صاحب	مفتی صاحب	مقدمه القاب
به ضابطه سیوم	قبله و کعبه دو جهان	قبله فیض رسان	فیض بخش فیاض زمان	مشفق مهربان قدردان	مشفق مهربان	القاب
به ضابطه سیوم	دام مجده	مدظله	دام اقباله	دام الطافه	سلمه الله تعالی	ادعیه
به ضابطه چهارم	بعد	بعد	بعد	بعد	بعد	لفظ بعد
به ضابطه چهارم	ادای آداب فدویت	تقدیم مراتب کورنش و تسلیمات	تبلیغ مدارج نیاز و بندگی	ابلاغ لوازم ما وجب	تمهید مراسم سلام	تمهید به و تحیت
به ضابطه چهارم	و عرض	و گزارش	و اظهار	و ابراز	و شرح	بیانیه
به ضابطه چهارم	ملازمت کیمیا خاصیت	آرزومندی ادراک سعادت	آرزوی تحصیل افادت	تمنای حصول دولت	اشتباک دریافت سرور	اشتباک به ادراکیه



به ضابطه چهارم	قدمبوس والا	ملازمت کیمیاخاصیت	خدمت فیضدرجت	مواصلت وافرالمسرت	ملاقات بهجتآیات	صفت ملاقات به
به ضابطه چهارم	که خلاصه مقاصد عظمی معروض است	که مطالب دل است ملتمس	که متجاوزالتحریر است مبرهن	که لاتعد ولاتحصی است مشهود	که زیاده از حد و بیان است مکشوف	جمله صفت مفعول
به ضابطه چهارم	جناب فیضمآب می‌دارد	خدمت فیضدرجت می‌سازد	رای کرامت‌انتمای می‌گرداند	ضمیر منیر نموده می‌آید	خاطر عاظر باد	واسطه فعل

به ضابطه ششم	نهایت عالی	بسیارعالی	اندک عالی	مساوی مایل به علو	مساوی مطلق	بی ان
پنجم	یک قطعه سرافراز نامه	یک قطعه نوازشنامه	یک قطعه مفاوضه عالی	یک قطعه رقیمه کریمه	یک قطعه صحیفه شریفه	کتابت خطی مکتوب الیه
ششم	نزول اجلال نمود	شرف صدور نمود	غرور وود نمود	الطاف وصول نمود	وصول فرحت نمود	رسیدن خط مکتوب الیه
پنجم	امید که خیر مزاج والا	امید که خیر خیریت	امید که مزاج عالی	امید که خیر خیریت	امید که خیر خیریت	کتابت خبر مکتوب الیه



	مزاج شریف	مزاج سابی		مزاج مبارک		
ششم	ارقام نموده	قلمی نموده	تسطیر نموده	نگارش نموده	نوشتن مکتوب الیه	
ششم	تفضل فرمایید	مرحمت فرمایید	عنايت فرمایید	لطف فرمایید	فرستادن مکتوب الیه	
هفتم	قبل از این عرضی	قبل از این عریضه	قبل از این عرضه	قبل از این خط مکتوب	قبل از این رقیمه الوداع	
پنجم	مصحوب عمو صاحب قبله و کعبه دو جهان سید رضا قلی	مصحوب چچا صاحب فیض بخش فیاض زمان سیدظهور علی شاه	مصحوب چچا صاحب فیض بخش فیاض زمان سیدظهور علی شاه	مصحوب چچا صاحب قبله فیض رس ان صمصام علی صاحب	مصحوب ب بها تی صاحب مشفق مهربان میر حسن صاحب	کتابت دیگر غیرهم ا
ششم	ارسال حضور کرده شده	ارسال خدمت کرده شده	ارسال کرده شد	ترسیل کرده شد	مرسل کرده شد	فرستادن مکتوب الیه
ششم	به جناب فیض مآب مستفیض شده باشد	به نظر فیض اثر گذشته باشد	به شرف مطالعه آمده باشد	موصول مطالعه گردیده باشد	به مطالعه شریفه درآمده باشد	رسیدن مکتوب الیه
به ضابطه	نهایت عالی	بسیار عالی	اندک عالی	مساوی مایل به علو	مساوی مطلق	بیان
ششم	هر چه در وی عرض رسانیدهام	هر چه در وی ملتمس کردهام	هر چه در وی نگرش کردهام	هر چه در وی نوشتهام	هر چه در وی نوشتهام	نوشتن مکتوب الیه



پنجم	و آنچه مع عمو صاحب معظم الیه	و آنچه مع چچا صاحب مرقوم	و آنچه مع چچا صاحب مصدور	و آنچه مع چچا صاحب موصوف	و آنچه مع از ذکر غیر مستعا ر
ششم	عرض کرده‌ام	اظهار کرده‌ام	التماس کرده‌ام	گزارش کرده‌ام	گفتن مکتو ب منہ
پنجم	جواب آن معرفت عمو صاحب معظم الیه	جواب آن معرفت چچا صاحب مشار الیه	جواب آن معرفت چچا صاحب مکرم الیه	جواب آن معرفت عمو صاحب مغری الیه	تکرار ذکر غیر جمله مستعا ر
ششم	ارشاد فرمایید	ایما نمایید	ایما فرمایید	ارشاد نمایید	گفتن مکتو ب الیه
ششم	اگر به رفق افزاشدن	اگر به کرم کردن	اگر به قدم رنجه کردن	اگر به نهضت افزویی فرمودن	آمدن مکتو ب الیه
پنجم	آن قبله و کعبه تعذر باشد	آن قدردان تعذر باشد	آن فیاض زمان تعذر باشد	آن قبله تعذر باشد	کتابت ذکر مکتو ب الیه
پنجم	این خاکسار	این عاصی	این اضعف	این احقر	کتابت ذکر مکتو ب منہ
ششم	مستفیض شود	فایز شود	مستفید شود	شرف انداز شود	آمدن مکتو ب منہ
سیوم	زیاده سایه هما پایه بر فرق فدویان مستدام باد	زیاده چه مصدع شود	زیاده ایام به کام باد	زیاده آفتاب دولت تابان	خاتمه



به ضابطه	نهایت عالی	بسیار عالی	اندک عالی	مساوی مایل به علو	مساوی مطلق	بیان
هفتم	به جناب فیض مآب	به نظر فیض اثر	به شرف مطالعه	به مطالعه گرامی	به مطالعه شریف	الفاظ خبر مقدمه القاب
هفتم	میرزا	میر	اخی	قاضی	مفتی	مقدمه القاب
هفتم	صاحب قبله و کعبه دو جهان	صاحب قبله فیض رسان	صاحب فیض بخش فیاض رسان	صاحب مشفق مهربان قدردان	صاحب مشفق مهربان	القاب
هفتم	میرزا حشمت علی صاحب	سید بشارت علی صاحب	سید فضل الله صاحب	سید اسد علی صاحب	ریاست سید علی صاحب	نام مکتوب الیه
هفتم	دام مجده	مد ظله	دام اقباله	دام الطافه	سلمه الله تعالی	ادعیه
هفتم	مستفیض باد	بگذرد	مشرف باد	موصول باد	در آید	الفاظ پس ادعیه
هفتم	عرضی	عریضه نیاز	عریضه	رقیمه نیاز	رقیمه الوداد	کتابت خط مکتوب منه
هفتم	سید امام علی خان	سید مرشد علی خان	سید نقی علی خان	سید علی نقی خان	سید الطاف علی	نام مکتوب منه
هفتم	معروضه	ملتمسه	مسطوره	محرره	مرقومه	پیش تاریخ
هفتم	پنجم شوال الکرام	چهارم رمضان	سیوم شعبان	دوم رجب المرجب	غره محرم الحرام	تاریخ



رسالة هفت ضابطه با این جداول به اتمام می‌رسد اما برای مزید سهولت بعضی از مخاطبان، معنای تعدادی از کلمات که توضیح درباره آن ضرور می‌نمود ارائه می‌گردد.

اخی: برادر من (آنندراج، ج ۱، ص ۱۸۵).

اوستانی: اوستا، در زبان هندی استانی، درس‌دهنده، آموزگار.

بابی: برادر.

بخشی: به فتح ب و کسر شین، به معنی نصیب و حصه و دهنده و مشاھرہ دهنده هندی.

پندت: فاضل و دانا.

چچا: برادر پدر.

چودھری: رئیس ده.

خاوند: صاحب بزرگ خانه، شوھر، همسر زن.

خسر: پدرزن.

خسر و پوره: برادر زن.

خلیفه: جانشین، قائم مقام.

دلی: مخفف دهلی، شهر مشهور هند.

دیوان: دفتر حساب.

راجه: اسم مذکر هندی، به معنی پادشاه یا حاکم.

راخه: به خای معجمه، بر وزن شاخه به معنی غم و اندوه (آنندراج، ج ۳، ص ۲۰۲۳).

رانی: ملکه راجه، همسر راجه.

لاله: در هندی به معنای برادر بزرگ.

لک: عدد معروف که صد هزار باشد این معنی هندی است؛ زیرا که هندیان برای شمار مقرر کرده‌اند. چنان‌که در کتب حساب مرقوم است و نزد فارسیان و تازیان مرتبه‌ای مقرر نیست غیر از یک و ده و صد و هزار. حکیم عنصری گوید: دو لک ز لشکر او شد به زیر خاک نھان (آنندراج، ج ۵، ص ۳۷۰۶).

کرور: کرور نام شماره‌ای است، چنان‌که کرور ایران پنج صد هزار است که پنج لک باشد.

مرئوس: خادم.

مولوی: مولانا.



- انوشه، حسن، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ش.
- دانش‌پژوه، منوچهر، *سیر نامه‌نگاری در ادب فارسی*، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۷ش.
- آندراج، محمد بادشاه مخلص به شاد، *فرهنگ آندراج*، تهران، کتابخانه خیام، ۱۳۳۶ش.
- منزوی احمد، *فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان*، ج ۴، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۳۶۴ش.
- نظامی عروضی، احمدبن عمر بن علی، *چهارمقاله*، به کوشش محمد قزوینی، با تصحیح مجدد محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ش.





نسخه نو یافته مقالات علمی و سیاسی فرصت‌الدوله شیرازی

قهرمان سلیمانی*

چکیده

در جمع نسخ خطی محفوظ در کتابخانه گنج‌بخش نسخه‌ای است به شماره ۱۵۴۶۴ که در فهرست الفبایی مرکز با عنوان «مقالات علمی و ادبی و سیاسی» نوشته محمدحسین تاجر شیرازی شناسانده شده است. اما در واقع این متن جلد نخست مقالات علمی و سیاسی فرصت‌الدوله شیرازی ادیب و جغرافیانویس و نقاش و موسیقیدان دوره قاجار است که کوشیده به زبانی ساده پیشرفتهای علمی و فرهنگی جوامع دیگر را در قالبی داستانی از زبان شیخی همه‌چیزدان بیان کند و ملت ایران را با مشکلات خویش آشنا کند و راههای گذر از انبوه دشواریها را نشان دهد. مؤلف که خود ادیبی فاضل و دانشمندی قابل است، علاوه بر دانش علمی و ادبی وسیع مدت زمانی رئیس اداره معارف و عدلیه فارس بود.

کلیدواژه‌ها: مقالات علمی و سیاسی، مشروطیت، فرصت‌الدوله شیرازی،

محمدحسین تاجر شیرازی، تجددخواهی

در فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش دستنویسی است که با عنوان «مقالات علمی و ادبی و سیاسی» شناسانده شده است. مؤلف فهرست‌کاتب و نویسنده را محمدحسین تاجر شیرازی دانسته و تاریخ کتابت را ۱۳۲۰ق ذکر کرده است (نک: فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش، ص ۷۲۸).

اما این مجموعه ۳۳۵ صفحه‌ای که با خط نستعلیق خوش‌کتابت شده، مقالات شاعر، نقاش و ادیب و موسیقیدان و جغرافیانویس بزرگ

* . مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

ایرانی عهد قاجار، فرصت‌الدوله شیرازی است که فقه و فلسفه و حدیث خوانده بود و سپس در سفری به اروپا با مغرب‌زمین آشنا شد. انگلیسی و عربی را نیک می‌دانست. او در شیراز نزد اسکار مان، ایرانشناس آلمانی، خط میخی را فرا گرفت. وی را به احتمال زیاد، نخستین دانشمند ایرانی باید دانست که این خط را فرا گرفته است. او در نسخه خطی «مقالات سیاسی و علمی» به آگاهی خود از این خط تصریح می‌کند («مقالات علمی و سیاسی»، گ ۱۳۹-۱۴۰).

آنچه از او باقی مانده مجموعه‌ای از کتب چاپ شده و ناشر شده است. مهم‌ترین کتب چاپ شده او عبارت‌اند از: *دیوان فرصت*، *بحور الالحان* و *آثار عجم*. او در زندگینامه خودنوشت خود از چند کتاب یاد کرده که تا کنون چاپ نشده‌اند و باید در جستجوی نسخ خطی آنها بود، از آن جمله می‌توان این کتابها را نام برد: «کتاب شطرنجیه» (نک: *دیوان فرصت*، «زندگینامه خودنوشت مؤلف»، ص ۱۰)؛ کتابی در منطق (همان، ص ۱۴)؛ «دریای کبیر» (همان، ص ۸۳)؛ «مقالات علمی و سیاسی» در دو جلد (همان، ص ۸۳)؛ کتابی در صرف و نحو خط آریا معروف به خط میخی (همان، ص ۸۳-۸۴).

کتاب مقالات در دو جلد تحریر شده، ولی آنچه اکنون در کتابخانه گنج‌بخش موجود است، تنها یک جلد است و مقدمه‌نویس آثار عجم یادآور شده که نسخه‌های این متن نایاب است (آثار عجم، ص ۱۱-۱۲). در آغاز لازم است توضیحاتی درباره این نسخه داده شود و خطاهای راه یافته در فهرست اصلاح شود.

نخست نام نسخه است که بر مبنای نوشته مؤلف «مقالات علمی و سیاسی» است و مقالاتی در حوزه ادبیات در آن ندارد و اگر هم اشارتی به این مقوله شده، مؤلف در نامگذاری خود از عنوان «ادبی» استفاده نکرده است. بدین ترتیب عنوان درج شده در فهرست الفبایی نیاز به اصلاح دارد و «مقالات علمی و سیاسی» صحیح است (نک: فهرست الفبایی...، ص ۷۲۸).

از سوی دیگر کاتب و نویسنده هم محمدحسین تاجر شیرازی نیست. نویسنده همان گونه که در نسخه آمده «جناب فصاحت‌مآب، ادیب اریب، دانشمند لیبیب، حکیم فاضل، دانشمند کامل، مجمع فضایل،... افصح الفصحا، املح الشعرا، میرزا محمد نصیر الحسینی الملقب به میرزا [متن: میرزا] آقا و المتخلص به فرصت...» است (نک: «مقالات...»، گ ۲). کاتب این کتاب غلام سرور است که کتابت آن را از ماه قوس ۱۳۲۵ شروع کرده و در ماه جدی همان سال به پایان رسانده است. او

در ترقیمه آورده است: «منت خدای جهان را که به اتمام رسید کتاب مقالات علمی و سیاسی حسب‌الفرموده اختر برج شرافت و گوهر درج نجابت، خردمند یگانه و دانش‌پژوه فرزانه، صاحب محسنات حمیده و اخلاق پسندیده، دارای علوم قدیمه و جدیده، آنکه ضمیر منیرش حاوی مطالب دقیقه است و خاطر عاطرش جامع معانی رشیکه، جناب مستطاب معالی ایاب آقا محمدحسین صاحب تاجر شیرازی معروف به دهشتی، ادام الله تعالی اقباله و وصل الی الخیر مآله.»

در ترقیمه مصرحا آمده است که تحریر کتاب «حسب‌الفرموده» ایشان بوده است نه اینکه خود ایشان نویسنده کتاب باشند.

محمدحسین تاجر شیرازی معروف به «کاتب‌السلطان» فرزند محمدعلی تاجر شیرازی و از نامدارترین خوشنویسان اوایل قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری و از مقربان دربار ناصرالدین شاه و سپس مظفرالدین شاه بوده و آثار فراوانی از خوشنویسیهای او علی‌الخصوص به خط نستعلیق، امروز در دست است. اینکه این خطاط سفارش کتابت «مقالات علمی و سیاسی» فرصت‌الدوله را داده، مبین آن است که نوجویی و تحول‌خواهی در ایران در جماعت هنرمندان درباری نیز ریشه دوانده بود و به صورت خواستی همگانی مطرح می‌شد (برای دیدن شرحی از زندگی وی، نک: احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳، ص ۶۸۹-۶۹۵).

نسخه‌ای که اینک در کتابخانه گنج‌بخش نگهداری می‌شود، جلد اول مقالات است. مؤلف وعده نوشتن جلد دوم را در کتاب داده است: «چنانچه باز نگارشی از طرف قرین‌الشرف شیخ برسد یا آنکه از اتفاقات آسمانی دومرتبه درک حضور مبارکش را بنمایم و از فرمایشات حکیمانه‌اش بهره‌ور گردیدم به دفتری دیگر پرداخته...» («مقالات...»، گ ۳۲۵).

در آغاز کتاب مقدمه‌ای دوصفحه‌ای از ابراهیم الشریف متخلص به ساکت آمده است که کتاب را معرفی می‌کند. اما این ابراهیم الشریف کیست؟ محمدابراهیم، متخلص به ساکت، از دانشمندان، شاعران و

خوشنویسان فارس در نیمه دوم قرن سیزدهم و آغاز قرن چهاردهم و از هم‌نسلان محمدحسین تاجر تبریزی و فرصت‌الدوله بود که دلبستگی فراوان به آثار فرصت‌الدوله داشت. او در نیریز ولادت یافت و پس از طی مراحل مقدماتی تحصیلاتش، به شیراز رفت و در این شهر ماندگار شد. با بزرگان علم و ادب آن روزگار شیراز، من جمله فرصت‌الدوله، حشر و نشر داشت و نوشتن مقدمه بر این کتاب دوست قدیم خود را ادای دینی به او می‌دانست



(برای اطلاعات افزون‌تر درباره او، نک: دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۱۲-۱۶).

میرزا مسیح‌الله دهلوی برای این کتاب فهرستی هفت‌صفحه‌ای ترتیب داده و نسخه را تصحیح نموده است و تاریخی که برای این کار خود نوشته ۱۳۲۲ است که با تاریخ کتابت ۱۳۲۵ در تناقض است («مقالات...»، گ ۳۳۳).

کاتب در پایان کتاب دوغزل از دیوان فرصت‌الدوله را که برای استنساخ نزد او موجود بوده، برگزیده و به کتاب افزوده است (همان، گ ۳۳۴-۳۳۵).

اما اگر بخواهیم خلاصه‌ای از کتاب به دست دهیم، درج‌نوشته مقدمه‌نویس کتاب که خود با فرصت‌الدوله محشور بوده است، مناسب می‌نماید: «[فرصت‌الدوله] این کتاب مستطاب مقالات را که مشحون است از فواید کثیره و مخزون است در آن فنون و غیره و سودمند است به جهت جمیع طبقات انام از خواص و عوام خصوصاً ولات و حکام و ارباب ریاست و اصحاب سیاست و اهل تمدن و طالبین تفنن و راغبین صناعات و اصطلاحات جدیده از زبان شیخی مذکور داشته و خویشتن را راوی او پنداشته» (همان، گ ۲-۳).

پاسخ به این سؤال که چرا این متن سر از این سوی ایران در آورده است، دشوار نیست. جد فرصت‌الدوله، یعنی میرزا کاظم شرفا، متولد اصفهان بوده است، اما در دوره زندیه به سفارت در حیدرآباد دکن مأموریت یافته و در آنجا علایقی به هم زده و در اواخر عمر مجدداً از شیراز به حیدرآباد بازگشت و در همانجا بدروید حیات گفت. اموال میرزا کاظم شرفا به دست فرزندش میرزا جعفر (پدر فرصت) نرسید و ظاهراً فرصت خود به بمبئی سفر داشته و دیوانش نخست در بمبئی به چاپ رسید. خود می‌گوید که جلد نخست مقالات را در سال ۱۳۲۱ در همین شهر به چاپ رسانده است (بیوان، ص ۸۳؛ بحورالالمان، ص ۸).

فرصت متعلق به نسلی از ادبا و فرهیختگان ایرانی است که از درون دربار ظهور کردند. او پایی در عرصه اجتماع داشت و پایی در دربار، و تا آخر عمر خویش هم ارتباط با دستگاه دولت را قطع نکرد. پس از پیروزی انقلاب مشروطیت نخست به ریاست معارف فارس برگزیده شد و سپس ریاست عدلیه فارس را به او سپردند. خوشنامی و پاکدستی و میانرویی و کاردانی او موجب شد که در همه سالهای عمر خود دولتمردان به چشم احترام به او بنگرند.

با وجودی که با بزرگان جنبش مشروطیت حشر و نشر داشت و گزارشی مفصل از مجالست خود با سید جمال‌الدین اسدآبادی داده، اما بگیر و ببند مشروطیت را چندان نچشید. همه گرفتاری او محدود به بازداشتی بود که در خانه میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل صورت گرفت که البته با اذیت و آزار توأم بود، ولی با آگاهی از وابستگی او به دربار و معلمی شاهزاده شعاع‌السلطنه او را رها کردند، هر چند خانه‌اش از تاراج اوباش مصون نماند.

اما حاصل مجالست او با سید جمال و آشنایی با پیشرفتهای ممالک دیگر، از او روشنفکری متدین ساخت که با فکر و عمل خویش می‌کوشید دشواریها را از پیش روی ملت بردارد و در اجرای این برنامه از همه توش و توان خود بهره گرفت.

گزارشی که او از احوال سید جمال داده یکی از دقیق‌ترین گزارشهای زندگی سید است و لحن صمیمانه و احترام‌آمیز او نشان می‌دهد که تا چه اندازه تحت تأثیر آموزه‌های این مرد بزرگ بوده است (نک: دیوان، ص ۱۷-۷۹). گر چه عنوان کتاب «مقالات علمی و سیاسی» است، اما در واقع کتاب مقالاتی مستقل در حوزه علم و سیاست نیست؛ متنی است به هم پیوسته که برای القای بهتر مفاهیم به خواننده از قالب داستان و شعر و نقاشی و... بهره گرفته شده و مطالب مطروحه در آن از سیاست و قانون و تعلیم و تربیت و شیوه‌های آموزش تا فیزیک و شیمی و هندسه و ریاضیات و کشاورزی و پزشکی و اخلاق و علم‌الادیان و جغرافیا و بهداشت و ادبیات و هنر... توضیح داده شده است.

عالمی که همه این علوم را می‌داند، شیخی است جهانپسند و درس‌خوانده و باتجربه که به شهری وارد شده و فقر و جهل و عقب‌ماندگی و خرافات و ظلم و بیداد را می‌بیند که بر جان مردم چنگ انداخته و همین امر باعث شده است که عده‌ای مزورانه از این نادانی و جهل و ظلم استفاده کنند و شیخ می‌کوشد با روشنگری خود نشان دهد که آنچه اسباب عقب‌ماندگی جامعه ایرانی شده مجموعه‌ای از عوامل است: از کارگزاران مستبد و فاسد حکومت تا جهل و بی‌خبری مردم و سوء استفاده‌ی علما و دسیسه و دست‌اندازی استعمار همه و همه دست به دست هم داده‌اند تا این سرزمین در فلاکت و بدبختی غوطه‌ور گردد.

تصویری که فرصت‌الدوله از این شیخ به دست می‌دهد، شباهتی به سید جمال دارد. بذری که او در میان جوامع اسلامی پراکنده می‌کرد، همانندی تام و تمام با بخشی از مقالات علمی و سیاسی دارد که در این نسخه در حوزه علوم انسانی نوشته شده‌اند. اینکه شیخ خود را ابوبصیر معرفی می‌کند



«مقالات...»، گ ۵) به نوعی رسالت سید را بیان می‌کند که هر جا رفت بذر آگاهی و بصیرت پاشید و عمری را سفر کرد آموخت و آموزاند. در کتاب نیز وقتی راوی از شیخ می‌پرسد: مقصود از این ایاب و ذهاب چیست؟ فرمود: افاضه و استفاضه، اعلام و استعلام که از لوازم عالم امکان است. توضیحاتی که از زندگی این شیخ دانشمند داده می‌شود خواننده را به مسیر سفرهای سید جمال می‌کشاند.

«وقتی از اوقات که هنوز شاخ جوانیم با بر بود و نهال شبام پرثمر، به خاک مصر وارد شدم» (همان، گ ۸).

«از راه عشق‌آباد به خاک روسیه قدمی گذاشته... سپس به خاک عثمانی گذار نموده و به زیارت بیت الله مشرف شده... و از خاک عثمانی به پاریس و از آنجا به لندن و از آنجا به خلیج فارس آمده...» (همان، گ ۱۱-۱۲). سید جمال با وجودی که با رجال بزرگ جهان اسلام و دولتهای غرب ارتباط داشت، چیزی برای خود نیندوخت و زندگی ساده او شباهت فراوان به زندگی شیخ کتاب «مقالات علمی و سیاسی» دارد:

«شیخ فرمود: چون پیراهن من منحصر به یکی است، امروز می‌خواهم بروم بر سر چشمه که در این حوالی است، به دست خود آن را بشویم» (همان، گ ۱۱۱).

این خط سیر سفر و محتوای رساله، نشان می‌دهد که فرصت در خلق این شخصیت داستانی سید جمال را مد نظر داشته است، منتها چون در حاشیه دربار قاجار می‌زیست و به واسطه مشکلاتی که بین سید جمال و دربار قاجار پیش آمده بود، علاقه‌ای به اینکه راوی داستان را آشکارا به سید جمال پیوند بزند، نداشت و در بخشی از کتاب، او بین خود و شیخی که در کتاب دانای کل است، همذات‌پنداری می‌کند. گویی خود فرصت است که در جای‌جای کتاب در نقش شیخ ظاهر می‌شود. اما با این همه مصرحاً از سید جمال نام نمی‌برد تا نام بردن از او موجب ایجاد فاصله بین نویسنده و دربار نگردد، علی‌الخصوص اینکه نویسنده کتاب را هم به شعاع‌السلطنه، شاهزاده مستبد قاجار، تقدیم کرده است.

«این نسخه را تقدیم می‌نمایم به آستان ملک‌پاسبان درخشنده‌مهر سپهر عزت و کامکاری فروزنده گهر دریای رفعت و نامداری طغرای فرمان ریاست و عدالت، عنوان کتاب کیاست و کفالت، چراغ خاندان سلطنت، و فروغ دودمان دولت، حضرت مستطاب اقدس اشرف امجد ارفع والا شاهنشاهزاده آزاده، ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه... آنکه هر کجا کوکب فروزان اقبالش لامع گشت، دولت از اطوار مکاره زمان مصون آمد... همه آسایش عباد را طالب بوده و آرامش بلاد را راغب. چون خلوص و ارادت این

بنده چندی به نظر اکسیر اثرش رسیده و نقد بندگیم رایج بازار مکارمش بوده، امید که این نسخه را پیوسته به حضور مهر ظهور مبارک حاضر دارند و گاهگاهی بر کلماتش نظری افکند...» (همان، گ ۳۲۵-۳۲۶).

شعاع السلطنه پسر دوم مظفرالدین شاه قاجار و از کسانی بود که در جنبش مشروطیت اقدامات فراوان علیه این جنبش به عمل آورد. اقدامات مجلس پس از مشروطه در کاستن میزان حقوق شاهزادگان قاجار، من جمله شعاع السلطنه، موجب شد او در زمره یکی از دشمنان بزرگ آزادی درآید. هر چند در خصوص او نوشته‌اند که زبانهای فرانسه و انگلیسی را می‌دانست و از فیزیک و شیمی و ریاضی و عکاسی بهره داشت و قواعد حریبه را یاد گرفته بود، اما این همه فضیلت، موجب عدم رویارویی او با مشروطه‌خواهان نشد و در کشاکشهای بین آزادیخواهان و طرفداران استبداد جانب استبداد را گرفت (برای دیدن شرح حال زندگی او، رجوع کنید به: شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۲، ص ۱۵۳۷).

با این همه نویسنده آنجا که به حوزه فرهنگ و سیاست می‌رسد، لحن کلامش تغییر می‌کند و می‌کوشد با انتقاد از اوضاع نابسامان ایران دردها و رنجهای آنان را به رخ بکشد. این رنج و بدبختی پایان‌ناپذیر در همه جا به چشم می‌خورد و جایی نیست که بسامان باشد. از این رو نویسنده در بخشهای مختلف کتاب می‌کوشد انحطاط اخلاقی و دینی و فکری و علمی و اجتماعی جامعه ایران آن روزگار را نشان دهد و به خواننده این معنا را انتقال دهد که برای برون‌رفت از این وضع نابسامان، لازم است در همه حوزه‌های زندگی جامعه ایران دگرگونی و تحول ایجاد شود.

اعتیاد به صورت بلایی خانمانسوز بر پیکره جامعه ایران آن دوره افتاده بود و نویسنده که مردی است مطلع و کتابخوان و از اوضاع جهان آن روزگار خبر دارد، می‌داند که این وضعیت، نتیجه برنامه‌ریزی دیگران است تا از جامعه ایران، طراوت و تلاش و شادابی را سلب کنند. وی گزارشی از جنگ تریاک را ارائه می‌دهد که چگونه انگلستان با قتل و خونریزی و لشکرکشی به چین، می‌کوشد این افیون را در قالب تجارت به جامعه چین وارد کند («مقالات...»، گ ۲۰۱).

تأکید مؤلف در جای جای کتاب بر حقوق مردم، نشان‌دهنده این است که فرصت‌دوله در زمره روشنفکرانی است که لزوم تغییر را احساس کرده‌اند و مردم را صاحب حق می‌داند، اما همین مردم که از حقوق خود آگاه نیستند و در منجلا ب نادانی دست و پا می‌زنند خادم را از خائن باز نمی‌شناسند:

«...عرض کرد در بعض از کتب متعرض شده‌اند که مملکت را قانونی باید که بدان تعیین حقوق اهالی مملکت کنند و تکالیف مردم را معلوم



دارند و قصاص و مجازات را بر وضع عدالت مجری دارند، مقصود از این مطالب چیست و منظور کدام؟ شیخ فرمود: عجب سؤالی نمودی ما نه وقت داریم و نه جرئت آنکه در این مقوله سخنی گوئیم، چرا که مردمان وحشی سخنان را که راجع به عنوان تمدن و سیاسی باشد عجب می‌دانند و قبول نمی‌کنند، بلکه کار به جایی می‌رسد که گوینده آن هدف تیر بلا می‌شود و بالاتر از این بسا که مقصر و خائن دولتش می‌خوانند و حال آنکه تشکیل آن فعل مستحسن منافی با ثروت و اقتدار دولت و ابقای شأن و ناموس ملت نیست، بلکه بنای اساس عدل در مملکت و بنیان آداب و رسوم ملت به اجرای قانون است. البته شنیده‌ای که هر کس در این مقوله سخنی راند، مردمانی بی‌دانش در پی او افتد که این شخص جمهوری‌طلب است، آزادی می‌خواهد («مقالات...»، گ ۲۴۷).

او چاره کار را هم نشان می‌دهد. اما آنجا که به کارگزاران ارشد دولتی می‌رسد، دم فرو می‌بندد و می‌کوشد تغییرات را با کمک همین دولتمردان انجام دهد و کمترین علاقه‌ای به رویارویی با حکومت ندارد و هر جا ایده اصلاحی مطرح می‌کند تأکید می‌نماید که این فکر باید به کمک همین دستگاه حاکمه اجرا شود:

«ارباب عقول را که اندک توغلی نمایند معلوم خواهد بود که نفع قانون از برای ملت و دولت به چه درجه و مرتبه است و نیز همه کس می‌داند که هر ملکی را که قانونی و نظمی نیست، مانند است به خانواده‌ای که در آن روشنایی نباشد، یا مثل سرزمینی که خالی از سکنه آبادی و لم یزرع باشد. این قانونی که مقصود ماست مسلماً ذات ملکوتی صفات اقدس همایونی ارواح العالمین له الفدا راضی و در تشکیل آن از تمام عقلای عالم داناتر و بیناتر است اما جهالتی که ما رعایای او داریم نمی‌گذارد که در این کار اقدام فرماید» (همان، گ ۲۴۸).

«بالاخره اینها که گفتیم در مسئله قانون، یکی از هزار بود. قیاس می‌توانی بنمایی که مقصود ما چیست و دانستی که از این قانون که ما بیان کردیم، ابدأ نقصی برای دولت و ملت ما نخواهد داشت. مردمان خودپسند سفیه که جمهوری و آزادی‌طلباند، گاهی سخنی از قانون رانده‌اند و بسیاری از مردم وحشت کرده و نفرت از آن برده‌اند. گمان می‌کنند که ما هم در خط آنها هستیم. حاشا و کلا. آنچه گفتیم جز ملت‌دوستی و پادشاه‌پرستی نبوده و نیست و مراد این است که بلکه دولت قدیمه ما کمکم ترقی کند در سایه رأفت و رحمت بندگان اعلاحضرت همایونی تربیت شویم و مادام‌العمر دعاگوی وجود مسعود مبارکش باشیم» (همان، گ ۲۵۲).

مواجهه با غرب و تمدن غرب در این دوره موجب داوریهها و اختلافات فراوان گردید و بسیاری به این پدیده به دیده انتقاد می‌نگریستند. فرصت‌الدوله ضمن ستایش از نظم و قانون و پیشرفتهای مغرب‌زمین، مستفرنگان را به دیده انتقاد می‌نگرد و دستاوردهای تمدنی و صنعتی مغرب‌زمین را محصول بهره گرفتن از آموزه‌های دین اسلام می‌داند و از بی‌اعتنایی مسلمانان به این اصول و آموزه‌ها شکوه می‌کند:

«در آن اثنا یکی از مردمان مستفرنگ و بنگ که چهار روزی با فرنگیها معاشرت کرده و از عقاید دین قویم غرای محمدی منحرف شده و به خیالات فاسده افتاده، وارد شد با کوتی یخه لب در گردن... و دستمال هفت‌رنگ که گره صلیبی بدان زده و به گردن بسته نیم‌چکمه چیردار با خشاخش به پا کرده با فشافش تمام از راه رسیده، نشست، بی آنکه سلامی کند و علیکی شنود» (همان، گ ۱۹۲-۱۹۳).

همین توصیف مؤلف از سیمای ظاهری مرد مستفرنگ، کفایت می‌کند که بدانیم سلاطین و نظر او را نمی‌پسندد و سؤال و جوابی هم که بین او و شیخ در می‌گیرد، اشکالاتی است که او به برخی دستورات دینی دارد و شیخ می‌کوشد بدانها پاسخ دهد (همان، گ ۱۹۳-۱۹۸).

کتاب در دوره‌ای نوشته شده که علوم جدید اندک‌اندک به ایران وارد می‌شد و مؤلف که خود انگلیسیدانی ماهر بود، در بخشی از کتاب این دستاوردها در حوزه پزشکی و بهداشت و حساب و هندسه و فیزیک و شیمی و کشاورزی و باغبانی و... را بر می‌شمارد. برابرگذاری نامهای علمی در این کتاب نمونه‌ای از کوششهای علمی دانشوران ایرانی در غنی کردن زبان فارسی از لغات علمی، و در جای خود دارای ارزش است (برای دیدن این زبان علمی کتاب، نک: همان، گ ۱۷-۵۳).

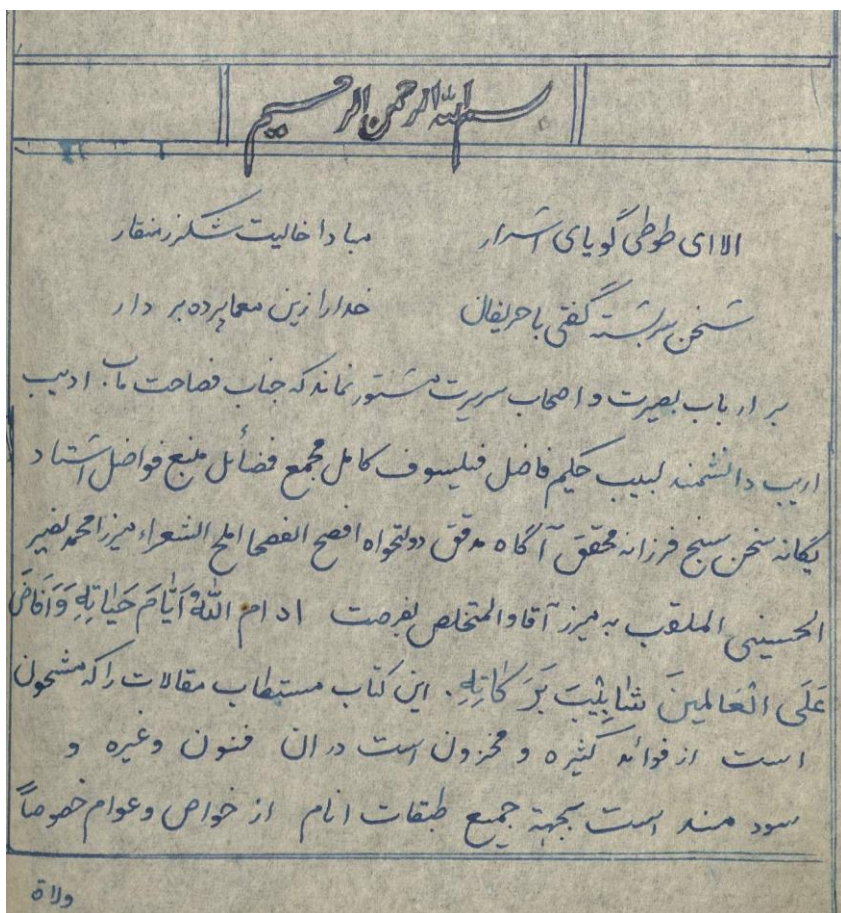
بی‌گمان جستجو برای یافتن جلد دوم مقالات فرصت‌الدوله کاری است ارزشمند، و در شناخت تاریخ تحولات فکری جامعه ایران پس از انقلاب مشروطیت بسیار سودمند خواهد بود.

منابع

- آثار عجم، فرصت‌الدوله شیرازی، نشر بامداد.
- احوال و آثار خوشنویسان، مهدی بیانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- بحورالاحیان، فرصت شیرازی، تصحیح علی زرین‌قلم، تهران، فروغی، ۱۳۴۵.
- تاریخ انقلاب مشروطیت، رحیم نامور، انتشارات چاپار، ۱۹۵۸.
- دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، اسلامیه و خیام، ۱۳۳۹.



- دیوان فرصت، با مقدمه و تصحیح و حواشی علی زرین‌قلم، تهران، کتابفروشی سیروس، ۱۳۳۷.
- شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، باقر عاقلی، تهران، نشر گفتار با همکاری نشر علم، ۱۳۸۰.
- فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش، محمدحسین تسبیحی، ویرایش دوم، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۸۴.
- مقالات علمی و سیاسی، نسخه خطی، کتابخانه گنج‌بخش، نسخه شماره ۱۵۴۶۴.



مقالات علمی و سیاسی، نسخه شماره ۱۵۴۶۴، محفوظ در کتابخانه گنج‌بخش



50



نسخه خطی نویافته از نقد ادبی رساله امتیازانداز متأخرین از متقدمین

نجم‌الرشید*

چکیده

رساله امتیازانداز متأخرین از متقدمین را عبدالباسط درباره نقد ادبی نگاشته است. این رساله به صورت نسخه خطی در مجموعه شیرانی در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور نگهداری می‌شود و مشتمل بر سی برگ می‌باشد. مؤلف در این نسخه ویژگیهای شعر شعرای متأخر پرداخته است و آنان را در این کتاب به چهار دسته تقسیم کرده است. لازم به تذکر است که مؤلف نسخه مزبور در آخرین دسته نسخه و اژه‌ها و ترکیبات و اصطلاحات شعرای متأخر نیز آورده است.

کلیدواژه‌ها: رساله امتیازانداز متأخرین از متقدمین، نسخه خطی، معرفی و بررسی، نقد ادبی در شبه‌قاره.

«امتیازانداز متأخرین از متقدمین» رساله‌ای است در نقد سخن. نسخه خطی آن که مشتمل است بر سی برگ، به شماره ۳۹۳۸ در مجموعه شیرانی کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور نگهداری می‌شود (بشیر حسین ۱۹۷۵: ۶۸۶).

مشخصات نسخه خطی

آغاز رساله: «باب هفتم، در امتیازانداز متأخرین از متقدمین: معلوم جواهر صرافان کنوز سخن سنجی باد که انداز شعرای متأخرین اگرچه بعض جا در اشعار شعرای متقدم نیز یافته می‌شود» (عبدالباسط، گ ۸ پ).
پایان رساله: یکسرتاز و یکسوار و یکسواره: تنها و بی‌همتا در تاخت (همو، گ ۳۰ پ).

این رساله در حقیقت قسمتی است از کتاب جامع الفوائد فی منار الضوابط نوشته عبدالباسط امیتھوری. به گفته منزوی، این کتاب نوشته عبدالباسطین احمدبن سعید امروهوی (۱۱۶۶ق/۱۷۵۲م) است و او در پایان کتاب خود دوازده اثر خود را بشمرده است: ۱. شاهدالمنشآت، ۲. جنگنامه، ۳. گلگشت افهام، ۴. معراج‌المقال، ۵. نگارستان، ۶. غمنامه، ۷. شور بکتران، ۸. مناقب، ۹. مثنوی عشق، ۱۰. انوار فصاحت، ۱۱. دیوان، ۱۲. انشای ثانی (منزوی ۱۹۹۲: ۲۴۱۴-۲۴۱۵).

جامع الفوائد فی منار الضوابط کتابی است به فارسی در دانشهای مختلف. کتاب در یک مقدمه و هفده باب تقسیم شده است: ۱ و ۲. صرف صیغه‌های فارسی، ۳. نقد نحو و تحقیق در اعراب سخن فارسی، ۴. قواعد معانی و الفاظ فارسی، ۵. حذف و ایراد کلمه و حروف در فارسی، ۶. الفظی که مخصوص ترکیب آخر کلمه می‌باشند، ۷. امتیازانداز متأخرین از متقدمین، ۸. تحقیقات چند در لغات، ۹. محاورات متقدمان، ۱۰. صنایع و تواریخ و معما، ۱۱. عروض و قافیه، ۱۲. قصص شاهنامه، ۱۳. تحقیقات چندی در الفاظ مصطلح اهل نجوم، ۱۴. انواع اشعار و اقسام ابیات، ۱۵. سبک و تلازم در شعر، ۱۶. تذکره شعرای متقدمین و متأخرین، و نقد اشعار (همانجا).

دو نسخه خطی از کتاب مذکور در کتابخانه‌های پاکستان و نسخه‌های دیگر در کتابخانه‌های مختلف جهان نگهداری می‌شود (همانجا؛ نوشاهی ۱۹۸۳: ۳۵۱-۴۵۵).

مطالب رساله امتیازانداز متأخرین از متقدمین

این اثر از جهت آشنایی با سنت نقد ادبی در شبه‌قاره و از لحاظ دقت در شعر فارسی ادیبان شبه‌قاره ارزش فراوانی دارد. «امتیازانداز متأخرین از



متقدمین» عنوان باب هفتم کتاب جامع الفوائد فی منار الضوابط از عبدالباسط است. به عقیده عبدالباسط:

- سبک و شیوه شعر شعرای متأخرین در انداز شعرای متقدمین وجود داشت.

- و همچنین سبک و شیوه شعر شعرای متقدمین در سبک و شیوه شعر شعرای متأخرین نیز آمده است و متأخرین این طرز را شعار و شیوه شعر خود گردانیده‌اند.

- «عاطل» صنعتی است که در شعر سخنگویان متقدم به کار رفته است. عبدالباسط در آغاز مطلب این باب چنین می‌نویسد: «معلوم جواهر صرافان کنوز سخن‌سنجی باد که انداز شعرای متأخرین اگرچه بعض جا در اشعار شعرای متقدم نیز یافته آمده، تا از آنجا که این طریقه را متأخران شعار خود گردانیده‌اند و غیر این طرز را بالکلیه متروک‌الاستعمال خویش گردانیده، به نام ایشان موسوم گردیده، مثلاً صنعت عاطل را که یکی از صنایع متقدمین است اگر کسی اکنون طریقه خود سازد به نامش منسلک گردد، حضرت شیخ سعدی که پیشرو سخن سنجان متقدمین است، در «پندنامه» گوید:

تواضع زیادت کند جاه را که از مهر پرتو بود ماه را
«مهر» را مقابل «تواضع» و «ماه» را مقابل «جاه» بر انداز متأخران داشته، و به همین نهج بعضی جا در اشعار حضرت نظامی و غیره آمد اینجا این‌قدر مثال را بس بود و در متأخرین نیز طریقه متقدمین بعضی جا می‌آید؛ خصوص در اشعار زلالی [خوانساری] و [جلال] اسیر بسیار است. زلالی:

زلالی این جهاتی هیچ در هیچ همه هیچ و همه هیچ و همه هیچ

(عبدالباسط، گ ۸ - پ ۹)

به گفته عبدالباسط شعرای متأخر چهار ویژگی برجسته دارند: در اغلب موارد، مصراع دوم بیت، بر مصراع اول بیت دلالت می‌کند؛ شخصیت بخشیدن به اشیای بیجان؛ حروف و کلمات تشبیه را حذف می‌کنند؛ ترکیبات و محاورات که متأخرین به کار برده‌اند، در شعر شعرای متقدمین دیده نمی‌شود و در بعضی موارد، متأخرین واژگان و ترکیبات را از لحاظ لغت مانند شعر متقدمین به کار نبرده‌اند، بلکه برعکس به کار برده‌اند.

عبدالباسط نکات مذکور را در رساله خود چنین آورده است: «چون آگاهی طریقه متأخرین را چهار انداز دانستن ضروری است، باید که در هر انداز پی برده طریقی هر یک را کوشد تا امتیاز از یکدیگر توانی گردد: یکی، آن است که متأخرین مصرعه ثانی نظیر مصرعه اول دارند، هر چند این معنی هر جا لازم نیست؛ دیگر، غیر ذی‌الروح را به لباس ذی‌الروح بیاریند؛ سوم،

آنکه اکثر حروف و الفاظ تشبیه را ظاهر نمی‌سازند: تمثیل را به کنایت و اشارت بیان نمایند؛ چهارم، چند محاورات نو استعمال شعرای متأخرین که در استعمال متقدمین کمتر آمده است، بعضی الفاظ که از روی لغت معنی آن وجه دیگر است و در استعمال هر دو فریق برعکس یکدیگر مستعمل‌اند (همو، گ ۹).

پس از بحث مقدماتی، مؤلف کتاب حرف خود در چهار دسته تقسیم کرده است:

۱. نظایر انداز اول تطابق مصراعها با یکدیگر، ۲. نظایر انداز دوم که غیر ذی‌الروح بیارایند، ۳. نظایر انداز سوم آنکه بی اظهار الفاظ تشبیه تمثیل را کار فرمایند، ۴. نظایر انداز چهارم که محاورات نو مستعمل متأخران است. ما در اینجا مطالب چهار نکات مذکور را معرفی و بررسی می‌کنیم:

نظایر انداز تطابق مصراعها با یکدیگر

نویسنده تحت این عنوان «تطابق مصراعها با یکدیگر» را بر سه نوع تقسیم کرده است و در تأیید سخن خود در مجموع شانزده بیت از شوکت بخارایی، بیدل دهلوی، و ناصر علی سر هندی آورده است سه نوع «تطابق مصراعها با یکدیگر» بدین قرار است: ۱. مناسبت و مشابهت صوری و معنوی از لحاظ معنی، ۲. التزام تناسب معنوی طبق مضمون‌بندی متقدمین، ۳. ارائه دادن استعاره مضمون را به طرز تمثیل.

عبدالباسط این سه نوع مذکور را چنین توضیح می‌دهد: «انداز تطابق مصراعها با یکدیگر، گوش باید داشت که آن را نیز سه طرز است: یکی، آنکه مشابهت و مناسبت صوری و معنوی هم از روی معنی؛ دوم، آنکه ملازم و مناسبت معنوی که شرکت پنهان به تطابق مضمون‌بندی سلف داشته باشد، سوم، آنکه به طریق استعارات مضمون را تمثیله بیارایند و آن را به مصرعها هم مقابل دارند» (همو، گ ۹ پ).

نویسنده در پایان این بخش، تحت عنوان «امثله مناسبت و مشابهت صوری و معنوی» یازده بیت از شوکت بخارایی، سه بیت از میرزا بیدل، و دو بیت از ناصر علی سر هندی به عنوان شاهد آورده و در آخر به اختصار بررسی هم کرده است.

شواهد شعری از مناسبت و مشابهت صوری و معنوی

شوکت بخارایی:

آماده فنا نکته زندگی قبول دست زد است رعشه پیری حیات را



تماشای کهنسال از جوان سنجیده‌تر باشد

ترازوی نگه‌سنجی است عینک چشم پیران
را

گرم کن دود آهی با شرارم
نفس سرگرم ترک جای خویش است
ره عشقم غلط کردن ز جان کش
بلند آواز کن شور جنونم
پ از تبخاله‌های سوزم آرای
سراپا دل به شکر تست تقریر
جگر داغ سیاهی لاله رویانست
ناصرعلی:

کمند طالع اختر شکارم
چو دود آتش به زیر پای خویش است
خط ردا ز شکاف دلبران کش
صدا لیریز کن بر زخم و خونم
زبانم را به یادت سبچه بگشای
ندارد جز زبانها غنچه تعمیر
خیال آماج خال فتنه‌جویانست

نفس نذر فنا کردم غباری کوی اورفتم
از تواضع می‌توان کردن مسخر عالمی
بیدل:

علی قالب تهی کردم ز بس کردم
زمین‌بوسش
خاتم دست سلیماتی همین پشت تو تاست
از نفس تا موج مژگان بوریا افتاده
است

دیده تا دل فرش راه خاکساری کرده‌ام

پس مشاكل «دست زد» را با «رعشه» و «عینک» را با «ترازو» و
«گل» و «آه با شرار» را با «کمند» و «اختر و نفس» را با «دود» و خط
را با «شکاف» و «تبخاله» را با «سبچه» تأمل باید کرد [و] بدین نهج در
هر شعر پی باید برد» (همو، گ ۹پ - ۱۰ر).

پس از این، نویسنده تحت عنوان «امثلة تلازم مناسبت معنوی مطابق
مضمون‌بندی سلف» دو بیت از شوکت بخارایی، یک رباعی از ناصرعلی
سرهندی، بیٹی از میرزا بیدل دهلوی، و بیٹی از آفرین لاهوری به عنوان
شاهد آورده است:

شوکت بخارایی:

گل بنفشه شود پنبه بر سر مینا
صدا خیزد رسانم بیکدیگر دو مصراع
را

به محفلی که رسد فیض از بهار خطش
خیالات متینم بس که سنگین کرد مطلع را

رباعی:

چشمی ز پرست نفس هر پاش مگر
مهرش می‌شد به ساغر دور قمر

دیوانه دیدنش خلاق یکسر
چمن اورنگ عشق عالم ریخت
ناصرعلی:

در کتاب عمر غیر از یک ورق افسوس نیست
روز و شب در چشم عارف دست برهم سوده است

بیدل:

عاقبت چو چنار دارد کف تهی بر کمتر

چمنی است عالم پی بری طلب شکاف
آفرین:

زبان در دل کشانی آشنا کرد گره از غنچه امید وا کرد
به دیدارش دلم از خود رها شد شگفتن غنچه را هستی ربا شد

به گفتهٔ عبدالباسط «پس بنفشه را با خط خوبان و متین را با سنگ و دیوانه را با چشم پری و عالم را با دور قمر و دست به هم سودن را به افسوس و پی بری را با چنار و غنچه را با دل و دهان خوبان مناسبتی قدیم است» (همو، گ ۱۰ - ار ۱۰).

سپس نویسنده تحت عنوان «تمثیل»، از مضامین هندی سلف: مثله، مقابل داشتن الفاظ را تا استعارات پنهانی به ایما جلو مگر گردد» بیتی از بیدل، بیتی از حسرت، و سه بیت از ناصر علی سر هندی به عنوان شاهد می‌آورد:

بیدل:

برگ گل ظلم است گر خواهی بر آتش داشتن دست در خونم مزن رنگ حنا خواهد شکست
ناصر علی:

گر رود غم لذت غمهای او در سینه نیست رفت گر زنبور من هم انگبین خواهد گرفت
مخزن عشق مهر دل آواره ماست برق را دانه شوخم گره‌بندی قباست
حالات عشق را ز دل داغ داغ پرس در باب نقش پا و بنه در سراغ پا

حسرت:

وفاداران به بدبختی منالید بود خصم هنر این بی‌هنر چرخ
«پس دست حنا را با برگ گل و خون آتش و غم را با زنبور و لذت را با انگبین و برق را با عشق و دانه را با دل و داغ را با نقش پا و وفا را با هنر مراد داشتن استعارات است به مقابلهٔ مصراعهای هم آوردن» (همو، گ ۱۰ - اپ ۱۱).

نظایر انداز دوم که غیر ذی‌الروح بیارایند

عبدالباسط تحت این عنوان چهار بیت از میرزا بیدل دهلوی، هجده بیت از ناصر علی سر هندی، و شش بیت از زلالی خوانساری را به عنوان شاهد آورده است. ما در اینجا برخی از آنها را نقل می‌کنیم:

ناصر علی:

سیر در عالم بیهوشی ما ممکن نیست نقش پا نیست در آن راه که قدم لغزش
پاست

دعا را وقت ناکامی سرآمد اجابت اندکی از جا درآمد
صبحی جانب محراب رو کرد تمنا باز تجدید وضو کرد
نسیم بوسه برچشم ترش داد که تسبیح و نمازش رفت از یاد
هنوزش در گره بال و پر خویش قدم بکشاد بیرون از در خویش



حدیثی گفت با من شکر خویش
خط تقدیر ما لفظ آشنا نیست
فلان فاسق که نیکی را حیا کرد
دلش خواهد که هم در پرده خاک
محقق شد لباس آرای تقلید
خیالی دید در پهلو فتاده
به گفتهٔ عبدالباسط در اشعار مذکور
نظایر انداز دوماند (همو، گ ۱۲ر).

به رنگ طوطی آئینه در پیش
حریف معنیش ادراک ما نیست
گناه اهل عالم را قضا کرد
گریباتی به بدنامی کند چاک
خرامان رفت تا سر منزل دید
نگه خواب عدم را بوسه داده
لغزش، اجابت، تمنا، نسیم و نگه

نظایر انداز سوم

عبدالباسط تحت عنوان «نظایر انداز سوم آن که بی اظهار الفاظ تشبیه تمثیل را کار فرمایند» شواهد شعری از ناصرعلی سرهندی، صائب تبریزی، و شوکت بخارایی آورده است که برخی از آنها بدین قرار است:

ناصرعلی سرهندی:

صلح کن با دشمن و از کینه‌اش ایمن
سنگ را تا نشکنی بیرون نمی‌آید شرار
ای ختم رسل قرب تو معلوم شد
دیر آمده‌ای ز راه دور آمده‌ای
(همو، گ ۱۲ر - ۱۳پ)

نظایر انداز چهارم

عبدالباسط، در پایان بحث خود، تحت عنوان «نظایر انداز چهارم» فرهنگنامه‌ای از واژه‌ها و ترکیبات و اصطلاحات شعری متأخر آورده است. در گردآوری این اصطلاحات نکات زیر به کار گرفته شده است:

- برای آنکه هر ترکیب و معنی آن بر اساس شواهد معتبر ذکر شود، نویسنده، آثار منظوم شاعران فارسی‌زبان را مورد توجه قرار داده و ترکیبات و کنایات و اصطلاحات مورد نظر را بیرون آورده است.
- سپس این شواهد را با یکدیگر سنجیده و با در نظر گرفتن مفهوم هر ترکیب در بیتهای مربوط، معنی آن را به دست داده است.
- شرح و توضیح مفهوم اصطلاحات بر اساس شواهد شعری است که در ذیل هر عنوان آمده است؛ از این رو ملاک عمل در این فرهنگنامه مفهوم عام و مجرد عنوان نبوده، بلکه آنچه شاعران از آن در اشعار خویش اراده

کرده‌اند، بوده است؛ چنان‌که خودش می‌نویسد: «محوارات نو مستعمل متأخران است؛ هر چند از روی لغت معنی آن نهج دیگر دارد، اما در استعمال ایشان به طرز دیگر جلوه گرفته» (همو، گ ۱۲ پ).

- واژه‌ها و ترکیبات و اصطلاحات به ترتیب الفبای فارسی تنظیم یافته است. عبدالباسط در این مورد چنین نوشته است: «در اینجا به ترتیب حروف تهجی همه محاورات مع امثله آنها مندرج گردید» (همانجا).

- نویسنده رساله فقط به ادبیات معاصر دوره خود توجه دارد؛ با این همه گاهی به مناسبت از شاعران متقدم نیز ابیاتی آورده است.

- شاعرانی که نویسنده از آنان شاهد زیاد آورده است، بدین قرارند: میرزا بیدل دهلوی، ناصرعلی سرهندی، زلالی خوانساری، راسخ، و صائب تبریزی.

ما به عنوان مثال، برخی از واژه‌ها و ترکیبات را بدون شواهد شعری در اینجا نقل می‌کنیم:

[باب الالف]

آن طرف: آن سوی، جانب دیگر چیزی را نامند که اشاره بدان دهند

ادبش ده: ادب کن

ای مثل او یا دل او یا آنکه حیران او یا ظاهر کننده او: آنه او

ظاهرکننده‌ها باشد: آنهدار

اعضای مصفای هر گوشت را نامند: انگیز بدن

تیز و جلد باشد: آتش عنان

آستین مالیدن و آستین چیدن: ای بالا آوردن آستین و مستعد شدن: آستین بر زدن

به معنی ترک کردن و رقص کردن: آستین افشاندن

آتشی را گویند که شعار نداشته باشد: آتش خاموش

به معنی اینقدر آمده: این همه

شراب مراد است: آفتاب

کنایت از شام شدن است و عبارت از تمام شدن: آفتاب پس دیوار

نیز آمده

قصد کردن باشد: احرام

عبارت از دغا و فریب باشد: آب در زیر کاه

چون سد راه و سنگ راه، مانع راه راست: آب راه

خجالت باشد: آب گردیدن



آتش در زیر پا: بی‌قرار باشد
آتش کاروان: چون گرد و غبار و دریای کاروان علامت ظهور باشد

باب الباء

بی‌طاقتی: اضطراب باشد
باد بروت: غرور باشد
برگریز: خزان باشد
بر خود چیدن: غرور باشد
بوی پیراهن: کنایت از شنیدن مژده
به سنگ زدن: ضایع کردن باشد
بلاگردان: قربان شدن باشد
باد دامان: به جای آتش تیز کردن مستعمل است
بغل پرورده: ای فرزند و جگرگوشه
بوسه شکستن: بوسه زدن باشد
به دست باش: ای هوشیار باش و به کار باش
بسمل: مذبح باشد
بسم الله: آغاز کار و حضور حال باشد و به معنی البته نیز آمده
بی‌نماز: ناپاک باشد
بیرنگی: کنایت از بی‌خوفی حق باشد
پرافشانی: پی‌علاق و باطرب باشد
پرواز آنه: ای صیقل آنه
پریشان کردن: افشاندن باشد
پر: به معنی بسیار
پشت پا زدن: ترک کردن
پشت دستش بر زمین گذاشتن: عاجزی باشد
پشم در کلاه ندارد: ای هیچ ندارد و مفلس است
پرواز رنگ شکست: متغیر شدن رنگ است
پریدن چشم: سکون باشد
پرده زنبوری: قسمی از دامنی است که به رنگ حلقه‌های دامش می‌بافند و نیز قسمی از پرده‌های خیمه باشد که با وجود روشنی مگس را در آن دخلی نباشد، بلکه برای محافظت مگس می‌بافند، و نیز پرده‌ای است از موسیقی و کنایت از آسمان نیز تواند شد

باب التاء

تعیین:	چون خودداری به جای غرور مستعمل است و ضد
تردامن:	اطلاق در اصطلاح صوفیه
توتیا شد:	گنہگار باشد
ترزبان:	ای معدوم شد
ترجبین و تر شده:	چالاکزبان
تیر:	شرمنده و خجل باشد
تلافی کردن:	به تاریکی افکندن کنایت از کار بی‌حاصل کردن باشد
	عوض چیز و نقصان برابر شدن

باب الجاء

جدا:	به معنی سوای نیز آمده
جواب:	به معنی مثل مستعمل است
جگر خوردن:	محبت کردن باشد
جنون کردن:	ای مضطرب گردانیدن
جرس کاروان:	چون غبار کاروان و درای کاروان ظهور علامت را می‌آید
جان بریان و جان آدم:	کنایت از شراب باشد
چار ابرو:	کنایت از حسینی که سبزه لبه‌ایش نو باشد
چار طاق:	جنسی است از خیمه و کنایت از آسمان باشد
چشمک زدن:	کنایت از اشارت بشارت است
چار آئنه:	چار آهن را پهن کرده که در زره بر سینه پیوند نمایند
چشم به راه دوختن:	منتظر نشستن است
چون رم آهو:	کنایت از وحشت است
چپ‌انداز:	زخم کاری باشد
چشم‌سفید:	نابینا باشد

[باب الحاء]

حسن گلوسوز:	حسن شوخ و شیرین را نامند
حسن برشته:	حسن پخته و نمکین باشد
حنای‌پا:	ای بند پا
حنای سر ناخن:	عنقرب زوال رسیدن باشد
حاضر باش:	ای هوشیار باش
حریف:	مشابه و مقابل یار باشد
حلقه بر در زدن:	اشارت از تفتیش حال باشد



[باب الخاء]

خودرائی:	غرور باشد
خواب‌پا و خفته‌پا:	پاگرفته را گویند
خضر راه:	هادی راه باشد
خواب فراموش:	کنایت از غایت نسیان است
خون شد:	ای هلاک شد
خواب مخمل:	آن سوی مخمل را گویند که موپه‌ایش افتاد
خواب سنگین:	خواب سخت باشد
خواب سیاه شدن:	خرابی باشد
خاک با خون سرشتن:	جنگ و فساد برپا شدن
خودسری:	تکبر باشد
خون سبیل شدن:	حلال شدن خون را نامند
خورشید لب بام:	کنایت از آخر عمر است
خشک‌مغز:	زبون و ناکس و دیوانه باشد
خاک بوسیدن:	به جای حیرانی و تعظیم می‌آید
خط جام و خط ساغر:	خطی که در ساغر جم بود
خط کبک:	ایمای خطوط کبک است یعنی که قابل خواندن نباشد
	مراد پوشیدگی است
خط زیر نگین:	ای نمایان
خانه‌بردوش:	آزاد باشد
خط خراب:	چون خانه سیاه بجای مفلس و سخت و بی رحم نیز
مستعمل است	
خانه‌برانداز:	کنایت از محبوب نیز آمده
خرمن کردن:	جمع کردن باشد

[باب الدال]

داغ:	خراب و دق شدن باشد و در متقدمین به معنی معروف است
دود بر آوردن:	چون گرد بر آوردن و خراب کردن باشد
دماغ رسانیدن:	مست شدن باشد
دماغ:	به معنی طاقت و غرور کردن باشد
دوکان چیدن:	آرایش متاع دوکان باشد
دام چیدن:	دام گستردن باشد
دام کشیدن:	دام گستردن باشد

داد دادن: به انصاف رسیدن باشد
دست و دهان، دست و بغل، دست و گریبان: به معنی آویزش و چنگ زدن باشد
دست در زیر سنگ: عجز باشد
در کمین اوست: ای با انتظار اوست
در کار او کرد: ای در حق او کرد
دست بر کمر: بیکار باشد
دامبردوش: صبا باشد
دیوانه اوست: ای طالب اوست، بی‌قرار اوست
در آستین دارد: ای با خود نهان دارد
دامن در زیر پا: مضطرب باشد
دامن به میان بر زدن: اراده گریز داشتن و مستعد شدن به کار
دست ده: ای طرب کن و خوش باش
دسته شدن: چون غنچه شدن و گیر دیدن باشد
دست به هم دادن: کنایت از طرب است
دست گذاردن: تسلیم کردن باشد
دست بر دل: عاجز باشد
دوکان آواره‌ها کردن: بر هم زدن دوکان باشد
دست برد: مانع شدن
دست بر دیوار: کنایت از نابینا باشد

[باب الرءاء]

رنگ باختن: تغیر رنگ نامند و پرواز و رنگ و شکست رنگ و ورق‌گردانی
رنگ ریختن: به معنی رنگ کردن است
رگ گردن: غرور باشد و آن الفاظ که از روی محاوره

در آنها رگ مستعمل است، در تحقیقات لغت بیان نموده شد چون رگ سودا، رگ در پا و رگ ابرو و رگ سنگ و رگ خواب و رگ زمین و رگ سنبل و غیره که اینجا این معنی را استعمال نمایند بر خلاف
نبايد
آنين

روز بازار: رونق بازار باشد
راهی شد: کنایت از فحش باشد
رم آهو: ای وحشت آهو



[باب الزاء]

زرق او:

ای طرف او همچنین اکثر الفاظ را
متأخران به اضافه می‌آرند چنانچه وقف
او یا مفت او یا نذر او یا محو او یا کرم [او] باید فهمید
به معنی افتادن نیز آمده؛ و نیز به معنی نواختن سرود و
عجز باشد

زدن:

غیره

زمین‌گیری:

[باب السین]

سکته:

مرضی است موت

سر و سرکرده:

سرگروه، سرخیل و سرخوش و سردار باشد

سرمه شدن:

ناچیز و معدوم شدن و سوده شدن باشد

سرمه خوردن:

گنگی و لال شدن باشد

سوده الماس:

زهرآبی که در آن الماس سوده به دشمنی می‌خورانند

سبک‌رویی:

آنکه به منزله روح سبک باشد

سیر آهنگ:

تمام آهنگ است

سنگ راه:

چون کلوخ راه مانع راه باشد

ساغر زدن:

شراب خوردن باشد

سرت گردم:

ای قربان توام

سرسیزی عمر:

درازی عمر باشد

سپری شدن:

تمام شدن عمر است

سرخوش:

مست باشد

سیماب دل:

بی‌قرار باشد

سیماب در گوش:

کر باشد

سایه:

آسیب پری و دیو باشد

سردادن:

گذاشتن باشد

سر به زیر پر و سر به زیر بال: راحت باشد

باب الشین

شبگیر:

در میان متأخران به معنی سیر مستعمل است؛ به خلاف
استعمال

متقدمان که به معنی آخر شب و صبح می‌آید؛ و در
شاهنامه به معنی صبح

در متقدمین به معنی معروف و در استعمال متأخران به	شرمنده:
	معنی ممنون
در متقدمین معروف و در متأخرین به معنی هادی	شمع راه:
	است
چون سنگ راه و خار راه و کلوخ راه مستعمل به	شیشه راه حرام:
	معنی مانع است
	شیر کرم:
نیممست باشد	شمع خاموش:
چون آتش خاموش، شمعی که دود و شعله نداشته باشد	شان:
سوراخخانه زنبوران باشد	شمع کشته:
شمع گل شده	شکسته:
کلاه فخر باشد	شیشه چیدن:
شیشه را به آرایش داشتن	شکرآب:
قدری شکر رنجی که در میان عاشق و معشوق می‌شود	شکرخواب:
نیم‌بیداری را گویند	شرر در پیرهن و شرر در خرمن:
چون کیک در شلوار بی‌قرار باشد	تیژی و افزونی باشد
	شاهی:
سره و خوبتر باشد	شاه‌بیت:
کنایت از بوسه است	شفتالو:
مرگی که پس از طرب در حال رسد	شادی مرگ:
شراب باشد	شیر مرغ:
یکجا جمع شدن باشد	شیرازه شدن:

باب الصاد

صبوحی کردن: شراب خوردن باشد

باب الطاء

گوشه کلاه باشد	طرف کلاه:
بنیاد نهادن باشد	طرح ریختن:
به معنی پوشیدگی و محافظت	طلسم:
مقابله را نامند	طرف شدن:
بهره داشتن	طرف بستن:

باب العين

متأخران به معنی فاعل آن می‌آرند در اضافت یعنی	عرض:
	عرض کننده
ای منفعل شد	عرق کرد:



باب الغین

غنچه شدن: جمع گردیدن باشد
غلط کردم: بر مقام ترقی خواستن از درجه پیشین مستعمل است
غلط گفتم: به چندین ناز برداشت

باب الفاء

فال: به معنی اظهار و شگون می‌آید
فانوس خیال: شعله آه فسرده دل سرودی را گویند که عشق ندارد

باب القاف

قالب تهی کردن: جان دادن باشد
قطره زن: شتاب رسیدن
قیامت کرد: ای قهر کرد
قلم کردن: بریدن باشد
قافیه تنگ: عجز باشد
قلمرو: ملک تصرف را نامند
قد کشیدن: برخاستن به تعظیم باشد
قید فرنگ: کنایت از قید سخت است
قسم به سرش می‌خورد: ای از معنی برترانش می‌داند و سوگند به سرش می‌خورد

باب الکاف

کرم کردن و کرامت کردن: دادن باشد
کمین اوست: ای منتظر اوست
کج کلاه: دستار کج دارنده به غرور و شان باشد
کلاه بالا افگندن: کلاه به هوا رقصاندن: نمود سر انجام عشرت باشد
گران جان: سخت جان باشد
گرد کرن و دود کردن: ظهور علامت است
گلبازی رنگ و گردیدن رنگ: تغییر رنگ باشد
گردش چشم: دیدن به توجه باشد
گل رعنا: دورنگ باشد
گرد یتیمی: آب صفایی گوهر بی‌همتا را نامند
گرفتن: سوای معنی معروف مختلفه‌اند اگر متعلق به
ماه آید خوف و اگر به مهر باشد
گوش گرفتن: حیران شدن باشد به شهود اوصاف مناسب محاوره
هندی

گره‌گون: بند کردن باشد
 کرده اوست: ای مثل اوست
 گل کردن: ظاهر شدن باشد
 گرد بردن: غالب آمدن باشد

باب المیم

مهره چیدن: آرایش مهره‌ها باشد
 مطلق عنان: از ضبط رها کرده را گویند
 موی‌چینی: درزی باریک که در چیز افتاده باشد و آن
 مانع آوازی است از آن خاموشی مراد دارند
 مو بریدن: خواستن کنایت از ترس و هیبت است
 مهمیز می‌کرد: ای اسپ را مهمیز می‌کرد
 موی چشم: چون تیز دماغ کنایت از دق شدن و داد باشد
 مفت تو: ای ترا مفت است
 مراد او نیست: ای لایق او نیست
 مرکب: با تشدید و بکسر کاف مداد باشد
 ملا حسین: مستقل تصویر دو چشمی را نامند

باب النون

نظر او: ای صرف او
 نور سیاه: ایما از نور باری تعالی است
 نقش پا: افتادگی و حیرت و آینه می‌آرند
 نقش بستن: به ظهور آمدن باشد
 نفس شماری: کنایت از حال نزع است
 نفس سوختن: نفس بی‌حاصل زدن باشد
 نفس‌درازی: کنایت از درنگ و بی‌حاصلی است
 نمک در چشم: کنایت از بیداری است
 نشتر فروختن و ناخن زدن: نشتر زدن باشد
 نظر شکستن: انتظار کردن و امید بستن باشد
 ناسور بار: ای زخم بیار
 نیم‌رنگ: بی صفا باشد
 نیم‌رس: ای بی‌مزه
 نهادن: چون راهی شدن و راهی شد و کنایت از فحش باشد
 نام خدا: ای قسم خدا

باب الواو



وحشی: به معنی صید در میان متأخران مستعمل است
ورق گردانیدن: کنایت از تغییر اسلوب است

باب الهاء

هوایی شد: ای گم شد و پرید
های قیامت: بر مقام سخت حیرت مستعمل است

باب الباء

یک قلم: ای یکسر و تمام
یک چمن و یک دهن: ای مقدار یک چمن و مقدار یک دهن، یک جهان و
یک عالم و یک
بیابان و یک کاروان و غیره: جهان جهان و عالم عالم عبارت از بسیاری
است

یک سر و گردن: کنایت از سر بلند است بلند از همه
یکی هزار و یکی صد: ای از یک هزار و از یک صد باشد
یکسر تاز و یکسوار: تنها و بی همتا در تاخت
(همو، گ ۱۲ - ۳۰ پ)

منابع

- بشیر حسین، محمد، ۱۹۷۳، فهرست مخطوطات شیرانی، ج ۳، لاهور.
- عبدالباسط امروهوی، «رساله انداز متأخرین از متقدمین»، نسخه خطی،
مجموعه شیرانی، کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور، به شماره
۳۹۳۸/۸۸۶/۲.
- منزوی، احمد، ۱۹۹۲، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان،
ج ۱۳، اسلام‌آباد.
- نوشاهی، عارف، ۱۹۸۳، فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی
پاکستان کراچی، اسلام‌آباد.



سیمای زن در احوال و آثار و افکار اقبال

حمیرا شهباز*

چکیده

این جستار شامل سه جنبه تحقیق درباره اقبال می‌باشد: شخصیت، شعر، و اندیشه‌های اقبال. بخش اول درباره شرح احوال مختصر او و نقش زنانی است که در حیات اقبال وجود داشتند. این بخش باز به دو جزو تقسیم شده است: یکی در خصوص معلوماتی از اهل خانه است که خویشاوندان و وابستگان اقبال بودند و جزو دیگری معلوماتی از زنان غیر خانواده اقبال فراهم می‌آورد که به مناسبت درس و تدریس با وی ارتباط داشتند. بخش دوم مشتمل بر بررسی آثار منظوم است که در آن، از زنان شرق و غرب ذکر شده است. بخش سوم به جایگاه زن در فکر و اندیشه‌های اقبال مربوط است. در این بخش در مورد مسائل گوناگون که زنان در سراسر جهان روبه‌رو هستند و حل آن مشکلات از نظر اقبال، بحث شده است.

کلیدواژه‌ها: اقبال، نقش زنان، زنان شرق و غرب، جایگاه زن.

بخش اول: زنان در احوال اقبال

الف. زنان خویشاوند اقبال

اقبال فقط یک شاعر متفکر و فیلسوف عالیقدر نبود، بلکه پسر، برادر، شوهر و پدر کم‌نظیری هم بود. وی شاعری خوشبخت بود که منزلش مانند دلش پررونق و آباد بود. دکتر

محمد اقبال خانواده‌ای بزرگ داشت. او علاوه بر مادر، چهار خواهر، سه همسر، دو دختر و چند زن خدمتکار نیز داشت. چنان‌که گفته‌ی معروف است: در پشت کامرانیه‌های هر مرد، یک زن کارفرما است، این زنان نقش مهمی در زندگی خانوادگی اقبال داشتند.

امام بی‌بی مادر اقبال اولین معلم اقبال بود. او اگرچه سواد نداشت، زنی فهمیده و مدبر و پارسا و مادری شایسته و بانویی پرهیزگار و نمونه‌ی کامل دیانت و مهربانی بود. این تربیت مادر بود که در ذهن اقبال گرایش مذهبی را پروراند.

اقبال مادرش را «بی‌بی جی» می‌خواند و او را بسیار دوست می‌داشت. بدین علت همیشه خود را به سیالکوت^۱ پیش مادر می‌کشاند. این مهر آسمان اقبال در تاریخ نهم نوامبر ۱۹۱۴م در افق لاهور چهره در ابر خاک فرو برد (شادروان ۱۳۷۱: ۱۸۷).

اقبال چهار خواهر داشت: فاطمه‌بی، طالع‌بی، کریم‌بی، و زینب‌بی. اقبال همیشه شفقت برادرانه نسبت به خواهران داشت، هر چند در زندگی زناشویی خواهران اقبال، سختیها و غمهای فراوان بود. فاطمه‌بی با شوهرش توافق نداشت، طالع‌بی در عفوان جوانی فوت کرد، کریم‌بی به علت ازدواج مجدد شوهرش برای مدتی نزد برادران خود زندگی کرد و زینب‌بی چون اولاد نداشت ناراحتیهای فراوان دید. ولی اقبال هیچ‌وقت از وظایف برادرانه‌ی خویش نسبت به خواهران روی نگرداند. خواهران اقبال نیز به او احترام زیادی می‌ورزیدند. «کریم‌بی همیشه با عقیدت بسیار اقبال را ذکر می‌کرد. چون باسواد بود، لذا ذوق ادبی داشت و این معمول بود که پس از نماز فجر بعد از خواندن مناجات، وی کلام اقبال را می‌خواند» (صوفی ۲۰۰۳: ۲۶).

اقبال سه همسر داشت. در پانزده‌سالگی، به سال ۱۸۹۲م، اقبال با کریم بی‌بی، دختر خان بهادر دکنر عطا محمد، ازدواج کرد (همان: ۱۲۶) و شاید به سبب کم‌سنی اقبال نتوانست بار ازدواج را تحمل کند و هر دو مدت زیادی را با هم نگذراندند. اقبال کریم بی‌بی را طلاق نداد و همسرش در منزل مادر و پدر خویش با بچه‌ها زندگی کرد و اقبال تا پایان عمر خود، هزینه‌های زندگی را به آنها پرداخت می‌کرد. اقبال از کریم بی‌بی سه فرزند داشت: معراج بیگم، آفتاب اقبال، و پسر دوم اقبال که بعد از تولد فوت کرد.

سردار بیگم همسر دوم اقبال بود که بعد از ازدواج به علت سوءتفاهم ازدواج آنان به تأخیر افتاد. در این دوران اقبال با مختار بیگم ازدواج کرد و بعداً سردار بیگم را نیز به خانه آورد. اقبال سردار بیگم را به نام «طاهره»

۱. ناحیه‌ای از توابع ایالت پنجاب در پاکستان.



می‌خواند (احمد ۲۰۰۱: ۲۶). اقبال از سردار بیگم دو فرزند داشت: جاوید اقبال و منیره‌بانو. البته در حیات اقبال زمانی بود که هر سه همسر اقبال در منزل اقبال با هم سکونت کردند. ولی در واپسین سالهای عمر اقبال هیچ‌کدام از همسرانش در کنار او نبودند. مختار بیگم و سردار بیگم در حیات اقبال درگذشتند و این غم فرقت او را دچار تنهایی ساخت.

اقبال دو دختر داشت: معراج‌بیگم و منیره‌بانو. دختران اقبال، چندان خوش‌اقبال نبودند. معراج‌بیگم در نوزده‌سالگی از جهان رفت (اقبال ۲۰۰۸: ۲۱). منیره‌بانو که در کودکی از مهر مادری محروم شده بود، با پدر زندگی می‌کرد. ولی حیات پدر نیز دیری نپایید و در کودکی منیره‌بیگم، پدر و مادرش از جهان رفتند. با این همه اقبال دختران را بسیار دوست می‌داشت و تا حدی که توانست، وظایف پدری را ادا کرد.

اقبال در زندگی خود برای نگهداری بچه‌ها یک خانم آلمانی به نام دوریس احمد را تعیین کرد و پیش از او رحمت‌بی تمام عمر خدمتکار همسر و بچه‌های اقبال بود. هیچ شکی نیست که خانم دوریس احمد آلمانی نه فقط خدمتگزار اقبال، بلکه خدمتگزار ملت بود که اقبال را از فکر نگهداری فرزندان آزاد کرد و حتی بعد از مرگ اقبال فرزندان او را مراقبت می‌کرد. پس از مرگ اقبال خانم دوریس احمد تقریباً ۲۵ سال در جاوید منزل ماند و سپس به آلمان برگشت (همان: ۶۷۸).

ب. زنان غیرخویشاوند اقبال

اقبال فردی مردم‌شناس و انسان‌دوست بود. حلقهٔ احباب وی خیلی وسیع بود. تمام عمر وی از محضر انسانهای خوب و دوستیهای نجیب برخوردار شد که شامل مرد و زن بودند.

در ۱۹۰۸م وی نه تنها با تمدن جدید و فکر و اندیشهٔ نوین آشنا گردید، بلکه با بانوانی آشنا شد که علاوه بر حسن ظاهری، آشنایی کاملی با ادبیات و فلسفه نیز داشتند و این خود باعث گردید که اقبال به طرف آنها کشیده شود. از جملهٔ خانمهای اروپایی که با اقبال مکاتبه و روابط داشتند، خانم سلوستر، خانم لیوی، میس شول، خانم ایلئیت، میس بک، مارگریت فارقوهرسن، روزیتا فرگوسن، رزیتا فریبز، خانم هاتوگ، انی بسنت، فراولین ران، فراولین گوتسمین، پرفسور هیرن، و فراولین ایماویگی ناست را می‌توان نام برد.

بعضی از این خانمها استاد اقبال در آلمان و انگلستان بودند؛ مانند ایما ویگی ناست که در هایدلبرگ معلم آموزش زبان آلمانی اقبال بود. هرچند پس از برگشت اقبال به هند یکدیگر را ندیدند، ولی اقبال با ایما ویگی ناست

مکاتبه را ادامه داد. میس بیک خواهر مدیر دانشکده علیگره، آقای بیک، بود. او در لندن حافظ منافع دانشجویان هندی بود و با آنها مثل مادر رفتار می‌کرد (صفیاری و مقدم ۱۹۸۷: ۲۲۱/۱-۲۲۲). با بعضی از این خانمها اقبال در سفرهای خود جهت شرکت در کنفرانسهای میزگرد در سالهای ۱۹۳۰م تا ۱۹۳۱م ملاقات کرد. میس مارگریت فارقوهرس بنیانگذار انجمن ملی انگلستان بود. اقبال در لندن با او آشنا شد. وی با مسلمانان اظهار همدری می‌کرد و هدف انجمن ملی او برقراری روابط حسنه با مسلمانانی بود که در قلمرو سلطنت بریتانیا زندگی می‌کردند (همان: ۳/۳۰۵).

علاوه بر زنان غرب، اقبال با زنان شرق نیز روابط دوستانه داشت. این خانمها او را دوران اقامت اقبال در اروپا و دوران سفرهای وی به جنوب هند ملاقات کردند. از میان زنان شرقی خانم عطیه فیضی، راجکماری جندان بامبا، خانم خالده ادیب، فاطمه جناح، سروجنی ناییدو را می‌توان نام برد. از آن جمله عطیه فیضی که زنی تیزهوش و حاضرذهن بود، در سال ۱۹۰۷م در منزل میس بیک در لندن، به او معرفی شد (همان: ۱/۲۲۲).. عطیه فیضی کسی است که اقبال با او تقریباً سی سال مکاتبه داشت و نامه‌های اقبال به عطیه برای دانستن وضع فکر و حالت اقبال بسیار کمک می‌کند. اقبال با عطیه فیضی روابط دوستانه داشت.

سروجنی ناییدو شاعر و سیاستمدار معروف هند بود. اقبال اولین بار او را در مهمانی تشریفاتی خانم ایلنیت در ۲۹ ژوئن ۱۹۰۷م در لندن دید (همان: ۱/۲۲۶). سروجنی ناییدو چون خودش شاعر بود، هم شعر اقبال را دوست داشت و هم نسبت به وی ارادتمند بود. وقتی او در ۱۹۳۸م خبر درگذشت اقبال را شنید، این بیانیه را در روزنامه به چاپ رسانید: «هر چند این زمین جسد اقبال را خاک خواهد کرد، ولی استعداد بادوام وی در قرون و اعصار همیشه خواهد درخشید. من به یاد وی احترام قایل هستم» (بیک ۲۰۰۴: ۵۶).

راجکماری صوفیه جندان بامبا، دختر دلپ سنگه نیز از دوستان و ستایشگران اقبال بود. اقبال برای راجکماری بامبا بسیار احترام قایل بود؛ زیرا او نوه مهراجه رنجیت سنگه بود (صفیاری و مقدم ۱۹۸۷: ۱/۲۳۰). در سال ۱۹۳۵م در دهلی، اقبال با خالده ادیب خانم نیز ملاقات کرد. وی روزنامه‌نگار معروف ترکیه و عضو سابق انجمن اتحاد و توسعه و پیشرفت ترکیه و همکار سابق مصطفی کمال پاشا بود، ولی آن زمان در تبعید در پاریس زندگی می‌کرد (همان: ۴/۹۱-۹۲).



در تاریخ ۱۲ ماه مه ۱۹۳۶م قائد اعظم محمدعلی جناح برای دیدن اقبال به جاوید منزل آمد. یک خاتون لاغر اندام و سفیدپوست، فاطمه جناح، همراه وی بود. فاطمه جناح خواهر قائد اعظم محمدعلی جناح بود (همان: ۱۲۱/۴). علاوه بر این زنان غربی و شرقی، چند نفر از زنان دیگر هستند که اقبال به ایشان خیلی احترام می‌گذاشت. بعضی از این خانمها همسران دوستان اقبال بودند که به اقبال ارادت زیادی داشتند. از این قبیل نامهای لئیق بیگم، خانم اکبر حیدری،^۱ خانم امت المسعود^۲ و خانم عبدالسلام، بیگم هاشم اسماعیل^۳ قابل ذکرند.

بخش دوم: یادکرد زن در شعر اقبال

شعر اقبال عموماً خطاب به جوانان و مردم ملت اسلامی است، ولی گاهی خطاب اختصاصی به مردان و زنان نیز دارد. اقبال برای زن یا معشوقی نمی‌سراید. در سراسر شعر اقبال هیچ بیتی نیست که به طور خاص برای معشوقه خود سروده باشد. شاید هم سروده بود، ولی الان در دست نیست. شاید او مانند یک عاشق صادق که نمی‌خواست داستان عشق او زیانزد خاص و عام باشد، در حیات خویش، سروده‌های عاشقانه خود را حذف کرد. شعر اقبال درباره زن را می‌توان در چهار جزو زیر تقسیم و بررسی نمود.

الف. زنان معروف در شعر اقبال

در شعر اقبال تذکره زنان شرق و غرب، عرب و عجم، مسلم و غیر مسلم و خرد و کلان آمده است. وقتی شعر اقبال درباره زن را تجزیه و تحلیل می‌کنیم، متوجه می‌شویم که اقبال ضمن بیان داستانهای تاریخ اسلامی از زنانی یاد می‌کند که در تاریخ اسلامی مانند ستاره درخشیدند. مثلاً اقبال

-
۱. اقبال در حیدرآباد به منزل سر اکبر حیدری اقامت داشت. سر اکبر حیدری و خانمش لئیق بیگم بسیار به ادبیات و علم علاقه‌مند بودند و به اقبال ارادت فراوان داشتند.
 ۲. سر سراسر مسعود، نوه سر سید احمد خان، در بهوپال، وزیر آموزش و پرورش و بهداشت و امور عامه بود. اقبال در سفر بهوپال برای معالجه رفته بود و به منزل سر سراسر اقامت کرد. بیگم امت المسعود مانند شوهرش به اقبال ارادت داشت.
 ۳. در بمبئی اقبال در منزل سید هاشم اسماعیل اقامت نمود. همسر هاشم اسماعیل دختر یکی از مشهورترین تجار بمبئی، حاجی یوسف سبحانی، بود. نامبرده تحصیلاتش را در آلمان به اتمام رسانده بود و شعر اقبال را بسیار دوست داشت.

شعری در وصف حضرت فاطمه زهرا سروده است و ثابت می‌کند که حضرت فاطمه از حضرت مریم عزیزتر است. چون به حضرت مریم ما فقط یک نسبت داریم که مادر حضرت عیسی روح‌الله است؛ ولی به حضرت فاطمه سه نسبت داریم: دختر، همسر، و مادر؛ چنان‌که اقبال می‌گوید:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز	از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمت للعالمین	آن امام اولین و آخرین
بانوی آن تاجدار هل اتی	مرتضی مشکل‌گشا شیر خدا
مادر آن مرکز پرگار عشق	مادر آن کاروانسالار عشق

(اقبال ۱۳۷۶: ۱۰۳)

در شعر اقبال ذکر بعضی زنان از تاریخ مسلمانان شبه‌قاره نیز آمده است. اقبال در وصف آن زنان دلیر و پرتأثیر تاریخ شعرهایی سروده است؛ مانند شرف‌النسا بیگم، دختر نواب خان بهادر خان، که پدربزرگش، نواب عبدالصمد خان، در عهد بهادر شاه ظفر والی پنجاب بود. آرامگاه شرف‌النسا بیگم در لاهور است. اقبال به این خاتون پاکباز عقیدت و ارادت زیادی داشت؛ چنان‌که گفت:

قلزم ما این چنین گوهر نژاد هیچ مادر این چنین دختر نژاد
(همان: ۲۵۶)

علت این ارادت و عقیدت اقبال به شرف‌النسا این است که او زندگی‌اش را با شأن فقر گذراند، همان شأن فقری که اقبال خود علمدار آن است. شرف‌النسا به خواندن قرآن عشق می‌ورزید و همیشه هنگام تلاوت قرآن یک شمشیر مرصع با خود می‌داشت. هنگام مرگ به مادر وصیت کرد که قبر او را در همان نزدیکی منبر تلاوت قرآن بسازند و قرآن و تیغ وی را که تمام عمر رفیق حیات وی بود بر تعویذ آن قبر گذارند. تا سال ۱۸۴۰م این قرآن و شمشیر بنا به وصیت آنجا ماند، ولی در زمان خانه جنگی پنجاب یک سیک آن را از آرامگاهش ربود (چشتی ۱۹۵۶: ۱۰۲۱-۱۰۲۳). اقبال داستان شرف‌النسا بیگم و شکست مسلمانان پنجاب از سیکها را در *جاویدنامه* به عنوان «قصر شرف‌النسا» بیان کرده است.



گفت این کاشانه از لعل ناب	آنکه می‌گیرد خراج از آفتاب
این مقام این منزل این کاخ بلند	حوریان بر درگهش احرام‌بند
گفت این کاشانه شرف‌النسا است	مرغ بامش با ملانک هم‌نواست
تا ز قرآن پاک می‌سوزد وجود	از تلاوت یک نفس فارغ نبود
در کمر تیغ دورو قرآن به دست	تن بدن هوش و حواس الله مست!
این دو قوت حافظ یکدیگرند	کاننات زندگی را محورند
مؤمنان را تیغ با قرآن بس است	تریت ما را همین سامان بس است

مقصود اقبال این است که وی هر دو عامل قرآن و شمشیر را با هم متحد و حافظ همدیگر می‌داند؛ این دو مظهر نگهبان و پشتیبان یکدیگرند. مسلمانان جهان باید هشیار و بیدار باشند تا بین قرآن و شمشیر «ارتش» جدایی نیفتد و رابطه و استحکام آنان روزبه‌روز بیشتر شود تا فرهنگ اسلامی جهانگیر گردد (شادروان ۱۳۷۱: ۲۰۷).

در کلیات شعر اقبال در یک منظومه به عنوان «تاج محل» ذکر ممتاز، زن شاهجهان، پادشاه هند آمده است. وقتی ممتاز درگذشت، شاهجهان در یاد و عشق بی‌انتهای او دستور احداث این آرامگاه را صادر کرد. بعد این روضه که «تاج محل» نامیده شد، شاهکار فن معماری مسلمانان شناخته شد.

چشم بینا! روضه ممتاز کی تعمیر دیکه
سنگ مرمر مین کبھی تخیل کی تصویر
دیکه

(اقبال ۲۰۰۶: ۵۴۴)

ترجمه:

ای چشم بینا! تعمیر روضه ممتاز
گاهی در سنگ مرمر تصویر خیالی
را
ببین

اقبال در کتاب اردوی خود با عنوان بانگ در / یک دختر عرب، فاطمه بنت عبدالله را که یازده سال داشت، مورد تجلیل و تحسین قرار می‌دهد. او در جنگ طرابلس در ۱۹۱۲م، هنگام تیمارداری غازیان شهید شد. اقبال در وصف این دختر دلیر شعری می‌گوید که ترجمه‌اش این است:

ای فاطمه! تو آبروی امت مرحوم
ذره ذره از مشت خاک تو معصوم است
می‌باشی

ای حور صحرایی! این سعادت در بخت تو بود
سقایی از غازیان دین در بخت تو بود
(اقبال ۲۰۰۶: ۶۲)

علاوه بر زنان مسلم، اقبال یک خانم برجسته انگلستان را با صراحت در شعر سروده است و این خانم ملکه ویکتوریا دختر شاه ادوارد بود. ملکه ویکتوریا در سال ۱۹۰۱م از جهان رفت. چون شبه‌قاره آن زمان مستعمره انگلیسیها بود، اقبال به مناسبت وفاتش یک مرثیه بلند به عنوان «اشک خون» به زبان اردو نوشت که مشتمل بر ۱۱۰ بیت است. اقبال در این منظومه ملکه ویکتوریا را با عناوین مختلف یاد کرده است؛ مانند شهنشاه اقلیم دل، انگشتری نگینه دل، غمگسار حزینان، آبروی خزینه‌ها، دلیل فضیلت نسوان، سلطان جهان، تاجدار، تاجور و خاتون دهر و غیره. اقبال می‌سراید:

ویکتوریه نمرود که نام نکو گذاشت

(اقبال ۱۳۷۶: ۲۵۲)

بعضی از زنان یادکرده در شعر اقبال شخصیت‌های معروف داستانهای عشقی ادب عربی و فارسی هستند، مانند لیلی و شیرین، چنان‌که اقبال می‌گوید:

هوس منزل لیلی نه تو داری و نه جگر گرمی صحرا نه تو داری و نه من
(همان ۲۶۸)

نماد ناز شیرین بی خریدار اگر خسرو نباشد کوهکن هست
(همان: ۳۳۲)

ب. ذکر زنان فرضی در شعر اقبال

علاوه بر زنان معروف تاریخ انسانی، اقبال از زنان خیالی نیز در شعر خود تصویر کشیده است و مقصودش البته رهنمایی دختران ملت است. مثال این خانمها نبیه مریخ، شهزادی گل، بنات آشیان، همسر مجاهد، حور، رقاصه، و نازن می‌باشد.

هنگام سیر آن سوی افلاک چنان‌که در *جاویدنامه* درج است، وقتی زنده‌مرد (اقبال) به فلک مریخ رسید آنجا زنی را دید که دعوی رسالت کرد. نکته‌های دقیقی که او بیان کرد و تبلیغ نمود، طبق نظریات او صحبت مرد برای زن آزار زندگی است؛ او باید از مردان دور باشد و نباید صعوبت‌های مادر بودن را تحمل کند و باید نگهدار خود باشد نه اینکه محتاج مردان. چنان‌که اقبال می‌گوید:

ای زنان ای مادران ای خواهران	زیستن تا کی مثال دلبران؟
دلبری اندر جهان مظلومی است	دلبری محکومی و محرومی است
مرد صیادی به نخچیری کند	گرد تو گردد که زنجیری کند
از امومت زردروی مادران	ای خنک آزادی بی‌شوهران
	(همان: ۱۴۶)

مقصود اقبال از خلق این شخصیت فرضی این است که او می‌خواهد زنان شرقی را وادار کند تا اسیر نظریات غرب نباشند.

ترکیبات و اصطلاحات و تشبیهات در شعر اقبال درباره زن

در سراسر اشعار اقبال ابیاتی به چشم می‌خورد که در آنها کلماتی مختص به زن، مانند مادر، دختر، زن، عروس، نازنین، دوشیزه و غیره به معنی گوناگون به کار رفته است. اقبال در شعر خود ترکیبات و تشبیهات و اصطلاحات درباره زن اختراع نموده و به کار برده است؛ مانند ضابطه امهات، شیر صد مادر، بطون امهات، مهر مادر، فرخنده‌مادر، مادر گیتی، مادر ایام، بی اب و مام، ام گیتی، امتزاج امهات، ام‌الکتاب، کور مادرزاد، دختران مادر ایام، دختر دوشیزه لیل و نهار، دخت خوش‌خرام، دختر دوشیزه



دهقان، دخترکی، دختر زهره‌وش، دختران، دختر مزدور، دختر امروز و دوش، دخترک، عروس شام، عروس شب، عروس لاله، عروس زیبا، عروس اقتدار، عروس معنی، عروس زندگی، عروس هزار داماد، بیوه‌زن، نگار خوبرو، بانوی قیصر، ماه سیما، سبز و لال‌پری، نیلم‌پری، و غیره. مثلاً ابیات زیر ملاحظه شود:

مصطفی از کعبه هجرت کرد با ام الكتاب (همان: ۴۲۹)	در کلیسا ابن مریم را به دار آویختند
چیست فردا؟ دختر امروز و دوش (همان: ۴۶۵)	با تو گویم ای جوان سختکوش
مسلمان را نزیب کافریها (همان: ۴۲۱)	بهل ای دخترک این دلبریها
که آن عجزه عروس هزار داماد است (همان)	هزار مرتبه کابل نکوتر از دلی است

د. منظومه‌های اقبال درباره زن

سه مجموعه شعر اقبال در دست است: *کلیات فارسی*، *کلیات اردو*، و *کلیات باقیات شعر اقبال*. اگر به تکتک به این کلیات نگاه کنیم، چندین منظومه به عنوان «زن» یا درباره زن وجود دارد. فهرست عناوین این منظومه‌ها به قرار زیر می‌باشد.

کلیات فارسی

۱. در معنی اینکه بقای نوع از امومت است و حفظ و احترام امومت اسلام است (مثنوی رموز بیخودی، ص ۱۰۱).
۲. در معنی اینکه سیده‌النسا فاطمه زهرا اسوه کاملی است برای نساء اسلام (مثنوی رموز بیخودی، ص ۱۰۳).
۳. خطاب به مخدرات اسلام (مثنوی رموز بیخودی، ص ۱۰۴).
۴. حور و شاعر (پیام مشرق، ص ۲۳۵).
۵. رقاچه (جاویدنامه، ص ۲۹۷).
۶. احوال دوشیزه مریخ که دعوی رسالت کرده (جاویدنامه، ص ۳۳۱).
۷. احوال جلیله حلاج و غالب و طاهره که به نشیمن بهشتی نگرویدند و به گردش جاودان گراییدند (جاویدنامه، ص ۳۳۴).
۸. نوای طاهره (جاویدنامه، ص ۳۳۶).

۹. قصر شرف النساء (جاویدنامہ، ص ۳۵۶)۔
 ۱۰. زندہ رود رخصت می شود از فردوس برین و تقاضای حوران بهشتی (جاویدنامہ، ص ۳۷۴)۔
 ۱۱. دختران ملت (ارمغان حجاز، ص ۴۶۶)۔

کلیات اردو

۱. «ماں کا خواب» (رویای مادر؛ بانگ درا، ص ۲۷-۵۱)۔
 ۲. «... کی گود میں بلی دیکھ کر» (با دیدن گریبہ در آغوش...؛ بانگ درا، ص ۱۲۶-۱۴۲)۔
 ۳. «پھول کا تحفہ عطا ہونے پر» (بر یافتن ہدیہ گلی؛ بانگ درا، ص ۱۶۹-۱۸۵)۔
 ۴. فاطمہ بنت عبد اللہ (بانگ درا، ص ۲۲۷-۲۴۳)۔
 ۵. غلام قادر روہیلہ (بانگ درا، ص ۲۳۰-۲۴۶)۔
 ۶. «والدہ مرحومہ کی یاد میں» (در یاد مادر مرحومہ؛ بانگ درا، ص ۲۳۸-۲۵۴)۔
 ۷. «پھولوں کی شہزادی» (شہزادہ گلہا؛ بانگ درا، ص ۲۵۷-۲۷۳)۔
 ۸. بخشی بہ عنوان «عورت» (زن) در ضرب کلیم دارای منظومہ های بہ عنوان زیر است کہ اقبال دربارہ زن سرودہ:
 - «مرد فرنگ» (ص ۱۰۴/۶۰۴)۔
 - «ایک سوال» (یک سوال؛ ص ۱۰۴/۶۰۴)۔
 - «پردہ» (ص ۱۰۵/۶۰۵)۔
 - «خلوت» (ص ۱۰۵/۶۰۵)۔
 - «عورت» (زن؛ ص ۱۰۶/۶۰۶)۔
 - «آزادی نسوان» (ص ۱۰۷/۶۰۷)۔
 - «عورت کی حفاظت» (تحفظ زن؛ ص ۱۰۷/۶۰۷)۔
 - «عورت اور تعلیم» (زن و آموزش؛ ص ۱۰۸/۶۰۸)۔
 - «عورت» (زن؛ ص ۱۰۹/۶۰۹)۔

کلیات باقیات شعر اقبال

۱. «اشک خون» (ص ۴۹-۶۰)۔
 ۲. «عورت» (زن؛ ص ۱۶۴-۱۶۵)۔
 ۳. «ماں کا خواب» (رویای مادر؛ ص ۱۸۳)۔



۴. «آتوگراف نازلی بیگم» (ص ۳۱۷)
۵. «پهول کا تحفه عطا ہونے پر» (بر یافتن ہدیہ گلی؛ ص ۳۷۲).
۶. «فاطمہ بنت عبدالله (ص ۳۸۸).
۷. «والدہ مرحومہ کی یاد میں» (در یاد مادر مرحومہ؛ ص ۳۹۰).
۸. «پهولوں کی شہزادی (شہزادہ گلہا)، ص ۳۹۵).
۹. «عورت» (زن؛ ص ۴۴۰).
۱۰. «حجاب» (ص ۴۴۴).
۱۱. «تاریخ وفات بیگم احمد یار دولتانه» (ص ۵۲۱).
۱۲. «تاریخ وفات مختار بیگم» (ص ۵۲۱).
۱۳. «تاریخ وفات خاتم شہاب الدین» (ص ۵۲۳).
۱۴. «تاریخ وفات سردار بیگم: والدہ جاوید اقبال» (ص ۵۲۴).
۱۵. «نادرہ مسعود کی پیدائش» (بر تولد نادرہ مسعود؛ ص ۵۲۴).
۱۶. «تاج محل» (ص ۵۴۳).

بخش سوم. جایگاه زن در فکر و اندیشه اقبال

آنچه به فلاح فرد و جامعه وابسته است در کلام اقبال همه چیز وجود دارد. او اساس و پایه اندیشه‌های خود را بر قرآن کریم استوار کرد و به تفسیر و تعبیر خویش انسان را به شناخت خود و ادار نمود (صفیاری و مقدم ۱۹۸۹: ۵). کلام اقبال پیام قرآن است و برای تمام عناصر جامعه چه مرد و چه زن راهنما است. شعر اقبال پیام دلنشین برای مردم شرق دارد. اما شاهبیت کلام اقبال پیام وی برای زنان و احترام ویژه او نسبت به این طبقه می‌باشد که در کلام منظوم و منثور خود چه به فارسی و چه به اردو و انگلیسی بیان داشته است. اندیشه اقبال در خصوص زن در ابعاد مختلفی به شرح زیر، مورد بررسی قرار گرفته است:

مادر: زن ایده‌آل

بارزترین وظیفه زن مادری است که از ابتدای آفرینش به زن محول شده است و در اسلام مقام والای مادر همیشه مدنظر بوده است. اقبال متفکر اسلام نیز هیچ مقامی را مقدس‌تر از مقام امومت (مادری) نمی‌داند و می‌گوید:

گفت آن مقصود حرف کن فکان زیر پای امهات آمد جنان

(اقبال ۱۳۷۶: ۱۰۱)

در فکر اقبال زنی پارسا و ایده‌آل است که از دامنش فرزندان رشید و دلیر و سختکوش به جامعه تحویل داده شود. فرزندان صالح و نیکو همچون گل‌هایی هستند که از ریاض جنت‌آسای مادران شکفته می‌شوند. اقبال می‌گوید:

بردمد این لاله‌زار ممکنات از خیابان ریاض امهات
حافظ رمز اخوت، مادران قوت قرآن و ملت، مادران
(همان: ۱۰۲)

اقبال شاعری واقع‌گرا بود نه ایده‌آلی که فقط در ذهن خود زن مسلمان را ترسیم کند و نمونه خارجی ارائه نداده باشد. همچنین او خودش فرزندی مادری است و بر سر مزار مادر خود (امام بی‌بی) می‌رود و اشکهای صاف و زلال و داغ خود را همچو شبنم بر خاک و گل وجود او می‌ریزد و گوید به مادر:

ترجمه: «بر مزار تو با این فریاد می‌آیم که اکنون در دعای نیمه‌شب چه کسی مرا یاد می‌کند. دفتر زندگی حیات تو، برای من ورقی زرین بود و زندگی تو برای من آموزنده دین و دنیا» (شادروان ۱۳۷۱: ۱۸۳).

زن و تنظیم خانواده

بی‌تردید سعادت هر جامعه در گرو سعادت خانواده‌های آن است. به نظر اقبال خانواده سنگ زیر بنای امت است و بانوی خانه کانون عشق و محبت در هر خانه می‌باشد. اقبال در اولین اثر خود به نام علم الاقتصاد درباره تنظیم خانواده می‌نویسد: «بشر در معرض تهدید است، به همین علت انحرافات به چشم می‌خورد که برای انسان مایه شرم و ذلت است. فقر سرچشمه تمام بدبختی‌هاست. اگر این بیماری را علاج کنیم، دنیا بهشت خواهد شد. باید از ازدواج‌های ایام کودکی جلوگیری نمود، نباید اسراف کنیم، باید در خرج و دخل دقت شود و مسئولیت آن بیشتر به دوش زن است و اوست که باید آینده‌نگر و عاقبت‌اندیش باشد تا کشور از اثرات وحشتناک افلاس و فقر مصون بماند» (صفیاری و مقدم ۱۹۸۹: ۲۳۵).



مرد و زن لازم و ملزوم یکدیگرند و از تب و تاب هر دو نفر آتشدان زندگی گرم می‌شود. اقبال می‌گوید:

نغمه خیزد از زخمه زن ساز از نیاز او دو بالا ناز مرد
مرد

پوشش عریانی مردان زن است حسن دلجو عشق را پیراهن است
(اقبال) ۱۳۷۶: (۱۰۱)

اقبال وظیفه مرد نسبت به زن را هم ابراز می‌نماید. او مرد را محافظ زن می‌نامد.

ستر زن یا زوج یا خاک لحد ستر مردان حفظ خود از یار بد
(همان): (۳۸۵)

نقش زن در آبادانی ملت

در فکر اقبال زنان نقش مهمی در تعمیر ملت دارند. اقبال سهم مادران را در تعمیر ملت مهم‌تر از هر چیز دیگر می‌داند. وی در رموز بیخودی یک باب کامل را به این موضوع اختصاص داده است. عنوان این باب این گونه است: «در معنی اینکه بقای نوع از امومت است و حفظ و احترام امومت اسلام است.» چند بیت از این باب نقل می‌گردد.

از امومت پخته‌تر تعمیر ما در خط سیمای او تقدیر ما
ملت از تکریم ارحام است و بس ورنه کار زندگی خام است و بس
(همان): (۱۰۱)

حقوق زنان

قبال احترام فوق‌العاده‌ای برای زن قائل است و می‌کوشد حق واقعی زن در اسلام را به زنان شبه‌قاره بشناساند. انجمن بانوان مدراس به همین مناسبت در ۸ ژانویه ۱۹۱۹م سپاس‌نامه‌ای به اقبال تقدیم نمود. وی در پاسخ آن سپاس‌نامه مطالبی بدین مضمون ایراد نمود: «به عقیده من زنان بهتر می‌توانند سنتها را حفظ نمایند. اگرچه در دوران تنزل و انحطاط، حق زنان پایمال شده، مردان از حفظ حقوق زنان مسلمان غفلت نمودند، ولی زنان با وجود همه این ظلمها و تعدیها وظیفه خود را انجام دادند. حالا اقتضای جامعه این است که زنها حق رأی داشته باشند. در حکومت اسلامی هنگام انتخاب با توجه به این اوضاع باید دقت بیشتری در مسائل شرعی داشته باشیم. آزادی را با بی‌بندوباری اشتباه نکنید. تنها دنبال کلمه آزادی نباید رفت، بلکه روی مفهوم این کلمه فکر کرد. ما آزادی اروپا را دیده‌ایم. ولی اگر بخواهیم آن را واقعاً مورد بررسی قرار دهیم، مو بر تنمان راست خواهد شد. ما باید

کوشش کنیم که از قید رسوم حق‌کشانه رها شویم...» (صفیاری و مقدم ۱۹۸۹: ۲۳۸-۲۴۱).

زنان و کسب علوم

در شعر اقبال این مطلب هم کاملاً روشن است که وی بر تحصیلات زنان چقدر تأکید کرده است. البته به عقیده اقبال اول زن باید تعلیمات اسلامی را به دست بیاورد و بعداً علوم دنیاوی. و اگر زن از تعلیم دین دور باشد و تنها به علوم دنیاوی بپردازد، این گونه تعلیم زن را «نازن» می‌کند. در «ضرب کلیم» اقبال فاش می‌گوید:

ترجمه: «آموزشی که در اثر آن زن نازن بشود ارباب نظر آن گونه تعلیم را مرگ می‌نامند، مدرسه زن را اگر از تعلیمات دینی بیگانه می‌سازد از آن علم که می‌آموزند، به جای عشق و محبت، مرگ و نابودی می‌آورد» (همان: ۲۴۶).

زن و مسئله حجاب

اقبال به شدت قائل به پوشش و حجاب بود. در زمان وی همه به پرده و حجاب احترام می‌ورزیدند. اقبال برای زنان خانواده خویش پرده را لازم دانست. هرچند اقبال تحصیل کرده غرب بود، ولی ارزشهای اسلامی را هیچ‌وقت فراموش نکرد، چنان‌که می‌سراید:

ضمیر عصر حاضر بی‌نقاب است گشادش در نمود رنگ و آب است
جهانتابی ز نور حق بیاموزد که او با صد تجلی در حجاب است

بهل ای دخترک این دلبرها مسلمان را نزدیک کافریها
منه دل بر جمال غازه پرورد بیاموز از نگه غارتگریها
(اقبال) ۱۳۷۶: ۳۹۳



زن و تمدن فرنگی

اقبال مردی شرقی، معتقد به شرق و آگاه از مشکلات شرق است. وی از یک طرف بی‌خبریهای دنیای شرق و از طرف دیگر سنگینی دیوارهای سهمگین و به هم فشردۀ تمدن غرب را بر روح انسان حس کرده بود و گوید آزادی فرنگ با روحیه حقیقی زن سازگار نیست. اولین وظیفه زن در زن بودن است (صفیاری و مقدم ۱۹۸۹: ۲۳۰). اشتباه اصلی شرقیان همین است که آنان ظاهراً فرنگ را پذیرفته‌اند، ولی وجه اصلی ترقی آنان را که

علوم و هنر است نمی‌شناسند و در این تقلید کورکورانه زن از همه بیشتر تحت تأثیر قرار گرفته است. اقبال فرهنگ و تمدن فرنگی را «حکمت فرعونی» می‌نامد و از دختران و نوجوانان ملت که دلباخته فرهنگ غربی هستند این چنین یاد می‌کند:

از حیا بیگانه پیران کهن	نوجوانان چون زنان مشغول تن
دختران او به زلف خود اسیر	شوخ‌چشم و خودنما و خرده‌گیر
ملتی خاکستر او بی‌شرر	صبح او از شام او تاریک‌تر
	(اقبال ۱۳۷۶: ۳۹۳)

منابع

- اقبال، جاوید، ۲۰۰۸، زنده‌رود، لاهور، اقبال آکادمی.
- اقبال، محمد، ۱۳۷۶، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، به کوشش احمد سروش، تهران، سنایی.
- اقبال، محمد، ۲۰۰۶، کلیات باقیات شعر اقبال، مرتبه صابر کلوروی، لاهور، اقبال آکادمی.
- اقبال، محمد، ۲۰۰۷، کلیات اربو، لاهور، اقبال آکادمی.
- چشتی، یوسف سلیم، ۱۹۵۶، شرح جاویدنامه، لاهور، عشرت پبلشنگ هاوس.
- شادروان، حسن، ۱۳۷۱، اقبال‌شناسی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- صفیاری، کامران، و مقدم، شهیندخت، ۱۹۸۷، جاویدان اقبال، ج ۱-۴، لاهور، اقبال آکادمی.
- صفیاری، کامران، و مقدم، شهیندخت، ۱۹۸۹، نگاهی به اقبال، لاهور، اقبال آکادمی.
- صوفی، خالد نظیر، ۲۰۰۳، اقبال درون خانه، لاهور، اقبال آکادمی.

تأملی در افکار و اشعار فارسی زبیده صدیقی

شگفته یاسین عباسی*

چکیده

زبیده صدیقی زاده ۱۹۴۳م در پتیاله (در هند کنونی) بود، ولی خانواده وی در ۱۹۴۷م به مولتان آمدند. او تحصیلات کارشناسی ارشد زبان فارسی و اردو را در دانشگاه پنجاب گذراند و دوره دکتری را در دانشگاه تهران به پایان برد. شعر او در میان فارسی‌سرایان معاصر پاکستان، به دلیل گونه‌گونی موضوعات و عمق احساس‌داری امتیاز خاصی است. مجموعه اشعار وی در ۱۹۷۶م با مقدمه دکتر الیاس عشقی در مولتان منتشر گردید که *یتفجر منه الانهار* نام دارد. احساسات و عواطف وی در منظومه‌های «رثای مادر» و «لاهور» آشکار می‌شود. او از استادان ادب نظیر رودکی، مولوی، حافظ، عرفی، حبیب خراسانی، شهریار و رهی معیری در شعر خود تأثیر پذیرفته است. نگارنده در این گفتار کوشیده است با تکیه بر دفتر شعری که از او باقی مانده، جایگاه وی را در میان فارسی‌سرایان معاصر پاکستان نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: زبیده صدیقی، یتفجر منه الانهار، شعر معاصر فارسی، شبه‌قاره.

شاعر در حقیقت آیینه تمام‌نمای اوضاع زمان و مکان خود می‌باشد و سبک شعرش نماینده محیط و زمان و مکان شاعر است. روال فارسی‌گویی که قبل از تأسیس پاکستان وجود داشت، بعد از آن نیز بیش از پیش نه فقط ادامه داشت، بلکه صدها نفر این زبان شیرین را برای اظهار افکار و ابراز احساسات انتخاب کردند. فارسی‌گویان معاصر پاکستان اغلب سعی نمودند که زبان امروزی ایران را در اشعارشان به کار ببرند تا شعرشان در ایران نیز به راحتی فهمیده شود. تاریخ سخنسرای فارسی در شبه‌قاره که با رابعه قزدار شروع شده بود، هنوز هم ادامه دارد. امروز نیز جمع کثیری، اعم از مرد و زن مردم برای ابراز احساسات خود، این زبان را انتخاب می‌کنند و مخصوصاً زنان در این بخش خیلی توجه کردند. در این نوشتار شیوه سخنسرای زبیده صدیقی، معروف به لقب رابعه قدیسه، مورد بحث قرار گرفته است.



*. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام‌آباد

دیوان فارسی زبیده مختصر است، ولی در حقیقت به مثابه رشته‌ای لطیف بین فارسی کلاسیک شبه‌قاره و فارسی امروزی ایران رابطه‌ای زیبا برقرار کرده است که نمودار عشق و علاقه مردم پاکستان به فرهنگ و ادب ایران و زبان فارسی است. زبیده در شعرش مختصات شعر قدیم و جدید را به گونه‌ای در هم آمیخته که سبکی مخصوص وی به وجود آمده است. او چنان قدرت و چیرگی در کلامش دارد که خواننده را متأثر می‌کند به همین دلیل زبیده در بین شاعران معاصر پاکستان از مقام خاصی و موقعیتی ممتاز برخوردار است.

زبیده صدیقی در روز ۲۴ فوریه ۱۹۴۳م در پتیا له (واقع در هند کنونی) چشم به جهان گشود. پدرش مولوی محمد صدیق از بازرگانان شهر پتیا له بود. او در علوم متداول آن روزگار تبحر بسیار داشت و به زبان اردو و فارسی شعر می‌گفت. بنا بر این می‌توان گفت که زبیده شعرگویی را از پدرش به ارث برد. «مولوی محمد صدیق عضو مسلم لیگ بود و در نهضت آزادیخواهی فداکاریها نمود و دو بار زندانی شد» (رضوی، فارسی‌گویان پاکستان، ص ۱۲۹).

او در سال ۱۹۴۷م هنگامی که شبه‌قاره به دو قسمت هند و پاکستان تقسیم شد و در نتیجه کشت و کشتاری سخت که در ایالت پنجاب رخ داد با زن و فرزندانش به پاکستان مهاجرت کرد و مولتان را برای سکونت انتخاب کرد.

«زبیده تحصیلات مقدماتی را در وهاری تمام کرد و سپس برای کسب تحصیلات عالی به شهرهای مولتان و لاهور رفت و در سال ۱۹۶۱م به اخذ درجه کارشناسی فارسی نایل گردید. وی در سال ۱۹۶۳م کارشناسی ارشد اردو را با موفقیت گذرانید و از آن هنگام در دانشکده‌های مختلف دخترانه زبان فارسی و اردو را تدریس می‌کرد» (گنجینه ادب پاک، ص ۳۰۰).

زبیده بر فارسی و اردو و انگلیسی تسلط کامل داشت. او در سال ۱۹۶۶م با استفاده از بورس وزارت فرهنگ و هنر ایران برای دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی به ایران رفت و از همانجا در سال ۱۹۶۷م به حج مشرف شد و پس از گذراندن این دوره در دانشگاه تهران به وطن خویش برگشت. عنوان رساله‌اش «شرح حال و نقد دیوان سیف‌الدین اسفرنگی» بود (صدیقی ۱۹۷۶: ۷۹).

او در سطح فوق لیسانس از استادان بزرگ مانند دکتر عبدالشکور احسن، پرفسور رازی، دکتر سید محمد عبدالله، دکتر محمد باقر، و در سطح دکترا از محضر استادانی چون دکتر خلیل خطیب‌رهر، دکتر مظاهر مصفا،

دکتر اسمعیل حاکمی، دکتر محمدجعفر محبوب، دکتر نیر سینا، و دکتر سادات ناصری کسب فیض کرد.

زبیده در ژانویه سال ۱۹۹۳م درگذشت.

دکتر محمدحسین تسبیحی می‌نویسد: «من که افتخار آشنایی با دکتر زبیده صدیقی یافته بودم، همچنین می‌اندیشیدم که او فقط در ایران شعر فارسی می‌سروده است، اما وقتی به جست‌وجو و پرسش پرداختم، دریافتم که او در سرودن شعر فارسی در سرزمین پاک هم مجرب و کار دیده است. این‌گونه شنیدم که بعضی از فضلالی خاورشناس و ایران، او را «رابعه قدیسه» نام نهاده‌اند. منظور از رابعه قدسیه همان رابعه قزدار یا قزدارای است که مولد و منشأ او قزدار بلوچستان بوده است. الحق این نام بر او براننده و شایسته است، زیرا رابعه بنت کعب قزدارای شاعری عارف و آزاده و نیکوسخن بوده است که در اوایل قرن پنجم هجری قمری می‌زیسته است. دکتر صدیقی یا رابعه قدیسه هم از شاعران و محققان و نویسندگان قرن چهاردهم هجری قمری است که همان حدود قزدار یا قزدار بلوچستان (پاکستان) می‌گذارند» (تسبیحی ۱۹۷۴: ۱۶۹).

زبیده فقط به زبان فارسی شعر می‌سرود، زیرا همان‌گونه که خودش اظهار می‌داشت، اگر شعر از میان جان و از ته دل برنخیزد، در شنونده یا خواننده اثر نخواهد گذاشت و خیلی زود به وادی نابودی و گمنامی راهنمون می‌گردد (صدیقی ۱۹۷۶: ۸۰-۸۱). شعر فارسی زبیده در کتابی به نام *یتفجر منه الانهار* جمع شد که در سال ۱۹۷۶م توسط مرکز ملی و فرهنگی بهبود پاکستان، در مولتان به چاپ رسیده و بالغ بر ۲۸۸ صفحه است.

زبیده در اولین صفحه دیوان در توضیح اسم مجموعه خودش می‌نویسد: «از پنج شش سالگی تا امروز از دبستان تا دانشگاه‌ها که تحصیل می‌کرده‌ام و در دانشکده‌ها که درس می‌داده‌ام، اغلب هم‌درسان و همکاران و دوستان همیشه مرا سنگدل شمرده‌اند و اصلاً قبول نداشته‌اند که پهلوی من هم دلی وجود دارد؛ حتی یکی از بزرگان ایرانی هم فرمودند که این برای حج رفت و سنگ اسود را به سینه‌اش جا داد؛ دل ندارد که عواطفی داشته باشد. من هم تصدیق می‌کنم که واقعاً سنگ سختی به جای دل به من داده‌اند و این اشعار هم زمزمه جوی اشک و خون جگر است که از سوز و گداز عشق و محبت به فحواي «و ان من الحجاره لما یتفجر منه الانهار» از این سنگ پاره به وجود آمده. این است که اسم مجموعه را از این آیه مبارکه گرفتم» (همان: ۱).

دکتر سبط حسن رضوی در حین تکمیل پایان‌نامه‌اش به عنوان «فارسی‌گویان پاکستان» با شاعره نامبرده مصاحبه کرد. وی می‌نویسد:



اگرچه زبیده یکی از هشت فرزند مولوی محمد صدیق بود، ولی بعد از وفات پدر و مادرش به شدت احساس تنهایی می‌کرد و در همین حالت گاهی به سرودن شعر مبادرت می‌ورزید و زمانی برای تسلی قلبی به گردش و سیاحت می‌رفت. وی می‌نویسد: «شعرهای من اکثر الهام است، چون هیچ‌وقت به تصنع شعر نمی‌گویم، بلکه یک حالت خاصی بر من عارض می‌شود و در آن کیفیت خاص حرارت شدیدی مثل تب حس می‌کند و برای فرونشاندن این شورش و تپش باید یا شعر بسراید یا برای گردش بیرون برود و به همین جهت شعرهایش اغلب پر از سوز و گداز و دردناک است» (رضوی، فارسی‌گویان پاکستان، ص ۱۲۹-۱۳۰).

این حالت را می‌توان از این منظومه زیر درک کرد که زبیده بعد از مرگ مادر از «ای وای مادرم» منظومه شهریار الهام گرفته، غزلی به عنوان «در رثای مادر» سروده بود:

مادر چه‌ها شب‌ها که ز دردم نخفته‌ای	بیدار مانده‌ای و دعاها بگفته‌ای
اینک شبان شمار که از سیل آب	بی‌خواب مانده‌ام که تو چشمت
چشم	نهفته‌ای
گیرم هزار رنج برایم کشیده‌ای	اما چه دیده‌ای که بیکباره خفته‌ای
اینک ترا چه شد که نشنوی فغان من	ای تو که حرفهای نگفته شنفته‌ای...

(صدیقی) ۱۹۷۶:

(۱۶۸-۱۶۹)

زبیده غیر از غزل، در قطعه و رباعی و دوبیتی نیز طبع‌آزمایی کرده است. شایسته تذکر است که اگرچه در شعرگویی هیچ‌کس استاد وی نیست و به قول دکتر سبط حسن رضوی او تلمیذ الرحمن است، ولی از یک طرف از شاعران پیشین مانند حافظ و سعدی و مولانا الگو گرفته و از طرف دیگر به شاعران جدید چون نیما یوشیج، فریدون توللی، و نادر نادرپور علاقه دارد. از بررسی دیوان زبیده پی می‌بریم که دیوان زبیده مجموعه‌ای است که در آن شاعر از شاعران کهن و جدید الهام گرفته است.

دکتر الیاس عشقی اشعار زبیده را بدین گونه ارزیابی می‌کند: «به جهاتی چند بر شعر فارسی‌گویان معاصر پاکستان رجحان دارد. اولاً اینکه تسلط و دسترس وی بر زبان فارسی امروزی به‌هیچ‌وجه کمتر از قدرت وی بر زبان مادری‌اش نیست که ضمن تحصیلات عالی درجهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی سالی چند در دانشگاه تهران درس خوانده است و در این خصوص نبوغش دارای امتیازاتی هم بود. دوم اینکه سلیقهٔ او در اخذ و ایجاد اندیشه‌های شاعرانه خیلی نزدیکی بل یگانگی با ذهن و ذوق ایرانی دارد. سوم اینکه او اطلاعات وسیع و مطالعات عمیقی در تاریخ زبان و ادبیات

ایران به هم رسانده است و از جنبشها و نهضت‌های ادبی وقوف کلی دارد؛ بنا بر این نوق و قریحه او با سلیقه گویندگان و نویسندگان ایرانی آنقدر مطابقت یافته که در خارج از ایران کمتر دیده می‌شود. از مطالعه شعر وی در می‌یابیم که سخنش همپایه شعر گویندگان امروزی ایران است، به‌ویژه از حیث زبان تفاوتی در میان نیست. چهارم اینکه چون او از چگونگی اوضاع سایر انجمن‌های ادبی آن کشور کاملاً آگاه و در نتیجه تأثیراتی از هر جنبش ادبی در شعرش آشکار است» (همان: ۱۵).

وی می‌افزاید که در دوره دانشجویی در ایران زبیده با شاعران و نویسندگان معروف و معاصر آن دوره نه فقط گفتگوهای مفصل و مداوم داشته، بلکه از محضر ایشان تا حدی بهره برده است که در شعر زبیده مختصات قدیم و جدید چنان یکرنگ و یکرشته شده است که در اثر آن، سبکی مخصوص وی به وجود آورده است که با سبک نوپردازان ایران زمین همانندی بسیار دارد (همان: ۱۵-۱۶).

بنا به گفته دکتر الیاس عشقی «عشق شدیدی که زبیده در سراسر زندگانی خود در جانش پرورده است از مادیت گذشته یک سرور روحی و قلبی بیش مانده است و معشوقش نیز از خاک نیست. گویا عشق و معشوق زبیده از بند مکان و زمان و ترس مرگ و خطر نیستی رسته و حیات ابدی یافته است» (همان: ۷۰).

زبیده به وطن خود خیلی عشق می‌ورزید و دلیل این عشق والهانه او منظومه‌ای است که به اسم «چهاردهم اوت» (سالروز تأسیس پاکستان) شب چهاردهم اوت در سال ۱۹۶۹م در تهران خوانده بود. از اشعار زیر می‌توان عواطف شاعره را نسبت به وطن خود درک کرد:

عمرها قومی بخون خویش بازی می‌کنند

تا نگار حریت بندد حنا بر خویشتن

اختران جمعاً وجود خویش قربان می‌کنند

تا ز آزادی یکی خورشید گردد ضو فکن

امشب ای یاران! به خون ریخته وعده دهیم

خون فدای خاک پاکستان کنیم و جان و تن

خاک پاکستان که هر یک ذره‌اش تابنده باد

تا قیامت میهن قدسی ما پاینده باد

(صدیقی ۱۹۷۶: ۱۰۰-۱۰۱)

زبیده اگرچه به مذهب اهل سنت بود، ولی هرگز تفرقه بین سنی و شیعه را دوست نمی‌داشت. اختلاف بین مذاهب مسلمانی او را آزرده می‌کرد. می‌گوید:

...ای عارفان، ای لولیان، ای زاهدان، ای مطربان



با هم خورید از جام آن کز جام وی تر شد لبم
سنی نه‌ای شیعه نه‌ای آخر زبیده تو که‌ای
در حیرتم در جنگ دین با که شمار تو کنم

(همان: ۱۰۸-۱۰۹)

همان‌گونه که ذکر کردیم، زبیده محاسن شعر کهن و جدید را در شخصیت خود جمع کرده بود که از بررسی دیوانش آشکار می‌شود. نخست نمونه‌ای از اشعار از شاعران کهن می‌آوریم که زبیده در پیروی آنان شعر گفته است:

رودکی

یاد یار مهربان آید همی	بوی جوی مولیان آید همی
زیر پایم پرنیان آید همی	ریگ آمو و درشتی راه او
ماه سوی آسمان آید همی	میر ماه است و بخارا آسمان

(رودکی، دیوان، ص
۱۳۶-۱۳۷)

زبیده صدیقی

جان‌شکارا صید جان آید همی	دل‌پی‌ات ای دلمستان آید همی
هر شبی زی تو نهران آید همی	آشکارا از تو دور افتاده‌ای
مثل نرگس سرکشان آید همی	شوق من با لن ترانی‌های تو
تا به چشمت گلستان آید همی	در جگر صد داغ خندد همچو گل

زی زبیده پرفشان آید همی
پیک حق تا گرد غم نخورد دلش
(صدیقی ۱۹۷۶: ۱۶۳)

غزلی که زبیده به موقع حج و در حالت خودفراموشی سرود، در حقیقت همان ریتم و آهنگ ضربی را دارد که مولانا در غزلیاتش به کار برده است:

نمونه اشعار از مولانا

این کیست این؟ این کیست این؟ این یوسف	این کیست این؟ این کیست این؟ این یوسف
ثانی است این؟	ثانی است این؟
این باغ روحانی است این، یا بزم یزدانی است	این باغ روحانی است این، یا بزم یزدانی است
این	این
امروز مستیم ای پدر، توبه شکستیم ای پدر	امروز مستیم ای پدر، توبه شکستیم ای پدر

(مولوی، دیوان کبیر، ص

۱۰۰-۱۰۱)

زبیده صدیقی

آن کیست آن شاه دلم کوی غلامش منزلم
خاک رهش بر سر نهم بهر نثارش
جان دهم

جز برق او حاصل نیم از گشت جان و
 از
 با هم خورید از جام آن کز جام وی تر
 شد
 ز آن شاه جویم رضا بر کوه و در
 صحرا
 دوم
 ...
 (صدیقی ۱۹۷۶):

یک دم از او غافل نیم جز او به کس مایل
 نیم
 ای عارفان، ای لولیان، ای زاهدان، ای
 مطربان
 خواهیم ز طوف این سرانی خانه بل خانه خدا

(۱۰۸)

به قول الیاس عشقی «غم دل و غم روزگار در شعر او به هم آمیخته و عشق برای او داستان و سرگذشت روح است و جذبه‌ای پاکیزه که موجب افزایش نشاط زندگی است و باعث سرور حیات. در شعرش نشاط از غم، و غم از نشاط می‌خیزد. او می‌خواهد غم را در نهانخانه دل نگه دارد، ولی جذبات و احساسات چنان بر او غلبه می‌کند که بیخود حدیث دل بر زبانش می‌رود» (همان: ۲۳).

غزلی که زبیده سروده به تقلید حافظ است:

حافظ

آتشی بود درین خانه که کاشانه
 بسوخت
 جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت
 دل سودازده‌اش بر من دیوانه
 بسوخت
 (حافظ، دیوان، ص

سینه‌ام ز آتش دل در غم جانانه
 بسوخت
 تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت
 هر که زنجیر سر زلف پری روی تو
 دید

(۵۲)

زبیده صدیقی

سرد شو آخر میان سینه تا جانم
 بسوخت
 سوخت آن هم سالها این سوز چندانم
 بسوخت
 داغکی بر لاله افتاد و گلستانم
 بسوخت
 خرمن جانم زبیده جان جانانم
 بسوخت
 (صدیقی ۱۹۷۶):

هست چندی ای لهییب شوق دامانم
 بسوخت
 مدتی زین سوختن هم لذتی بردم
 ولیک
 فصل گل بود و صبا آتش به دامان
 می‌گذشت
 دشمنان سوزند خرمن دشمنان را ای
 عجب

(۲۳-۲۴)

زبیده غزلی در رثای خانم دکتر باقر نوشته و به آقای دکتر باقر تقدیم نموده است که از غزل عرفی شیرازی الهام گرفته است:

نمونه اشعار عرفی شیرازی



در چمن حوروشان انجمنی ساخته‌اند
نشیند دل این طایفه در قصر بهشت
ای برهن بنگر معبد صوفی ریا

چشم بد دور بهشتی چمنی
ساخته‌اند
که به معموره دلها وطنی
ساخته‌اند
کاین طرف نیز بت و برهنی
ساخته‌اند
(عرفی، کلیات، ص

(۳۶۵)

زبیده صدیقی

بی تو ای غیرت مه انجمنی
ساخته‌ایم
هر کجا لاله دمیده است ز شوق لب
تو
صد گره عقل فسون پیشه به کار ما
زد
جامه صبر که یاران به بر ما کردند
تا رباب دل نالان زبیده بشکست

من و غم بهر تو از گل چمنی
ساخته‌ایم
دامن و جیب بهارین دمنی
ساخته‌ایم
در رهش از خم زلفت شکنی
ساخته‌ایم
خوش دریدیم و چنین پیرهنی
ساخته‌ایم
لب فرو بسته و با بی‌سخنی
ساخته‌ایم

(صدیقی ۱۹۷۶:

(۱۸۳-۱۸۲)

عشق حقیقی زبیده را از اشعار زیر می‌توان درک کرد که کاملاً به تقلید
غزل میرزا حبیب خراسانی نوشته شده است.

نمونه اشعار از غزل میرزا حبیب خراسانی

امروز امیر در میخانه تویی تو
مرغ دل ما را که به کس رام نگردد
آن مهر درخشان که به هر صبح
دهد
تاب

فریادرس ناله مستانه تویی تو
آرام تویی دام تویی دانه تویی تو
از روزن این خانه به کاشانه تویی
تو

(خراسانی، دیوان، ص

(۱۸۰)

زبیده صدیقی

ای قبله جان حاصل بتخانه تویی
تو
هم محتسب و قاضی و سجاده و
دلقی

در دیر مغان نعره مستانه تویی تو
هم رندی و هم شیشه و پیمانان تویی
تو

مستیم و ز جبریل امین سجده
ربودیم
در عشق تو از درد رقابت خبری
نیست

ساقی ازل رونق میخانه تویی تو
هر دلشده را دلبر جانانه تویی تو
(صدیقی ۱۹۷۶):

(۱۱۴)

تا اکنون درباره شعر کلاسیک زبیده و الهام او از شعر کهن سخن گفتیم.
اینک نگاهی به شعر نو زبیده می‌افکنیم که در پیروی از شاعران معاصر
ایران سروده است.

زبیده شعر شهریار را می‌ستود و در شعر خود به سروده‌های این شاعر
بزرگ معاصر ایران توجه داشت:

جوانی شمع ره کردم که جویم زندگانی را	بجستم زندگانی را و گم کردم جوانی را
کنون با بار پیری آرزومندم که برگردم	به دنبال جوانی کوره راه زندگانی را
بهاری بود و ما را هم شبابی و شکرخواهی	چه غفلت داشتیم ای گل شبیخون را جوانی

زبیده صدیقی

به غم بفروختم در عشق تو آخر جوانی را
ناروانی را
ز سوز آرزوی تو شدم تا جان بلب شادم
نیم‌جانی را
خدایا شکر چشم خود به راه کس نمی‌دارم
فلانی را
یقین کز رحمت بی‌بهره نگذاری دران عالم
جهانی را

(صدیقی ۱۹۷۶):

(۱۰۲)

در ابیات زیر که زبیده در پیروی رهی معیری گفته، پی می‌بریم که زبیده
تا چه اندازه بر زبان فارسی تسلط است.

رهی معیری منظومه‌ای به عنوان «نغمه حسرت» دارد که زبیده از آن
منظومه الهام گرفته است.

رهی معیری

یاد ایامی که در گلشن فغانی داشتم گرد آن شمع طرب، می‌سوختم پروانه‌وار	در میان لاله و گل، آشیانی داشتم پای آن سرو روان، اشک روانی داشتم
--	--



آتشم بر جان ولی از شکوه لب خاموش
بود

عشق را اشک حسرت، ترجمانی
داشتم

(رهی معیری ۱۳۴۸:
۵۸)

زبیده صدیقی

یاد ایامی که در میخانه کاری
داشتیم

از نگاه کیف احیی برد جان عالمی

تا به خلوت سر به پای عشق
ب نهادیم
ما
دیدنش را خواستیم و یک نظر
نینداختیم

هر چه کوتاه بود اما روزگاری
داشتیم

تا چه باشد کز امتیش انتظاری
داشتیم

حسن جلوه کرد و بردار اختیاری
داشتیم

از نگاه نارسایی شرمساری
داشتیم

....
(صدیقی ۱۹۷۶:

۱۹۳)

در منظومه «آدم جویی» از غزل رومی «کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزو است» الهام گرفته است. به علاوه بعضی از منظومه‌های زبیده با الهام از سروده‌های فریدون توللی گفته شده، درین مورد منظومه «تا کی» در دیوانش دارای اهمیت است (همان: ۶۹-۷۰).
نمونه اشعار:

ای راه تار پر خم و پیچ حیات من
تا کی به جاییم نرسانی ازین سفر
تا کی مرا به پست و بلند تو کار هست؟
تا کی به دوش نعلش تمام بار هست؟
ای پای لنگ با همه تاریکی شبم
خواب مرا بسوزی و سازی به خواب خویش
تا کی مرا به منزل بی‌منزلی کشی؟
تا کی دهم به باد تحسر شباب خویش

یقیناً صدیقی شعر «قم» از نادر نادرپور را در سرودن منظومه لاهور پیش چشم داشته است:

لاهور

لاهور ای الهه فرهنگ و زندگی
نیمه‌خدای عشقی و زیبایی و سرور
هر یادگار جاذب رشد و شباب من
در خاطرات دلکش حسن تو گم شده است
ای مرز و بوم آرزو و قلب زنده‌ام
آن روزهای ابر و شبان سیاه باد
کز التهاب شوق
فرمان هرزه‌گردی و آوارگی بداد
زنده است در دلم

ره‌های نیلگون تو کز مهر نیمروز
 می‌سوخت پای رهروان و نقش پایشان
 سوزنده کوچه‌های و خیابانهای تو
 از نقش ناپدید قدمهای من پر است
 لاهور ای تو مایه الهام و شعر من «می‌بینمت هنوز»

(صدیقی ۱۹۷۶: ۱۴۴-۱۴۵)

زبیده نماینده غزل جدید فارسی و در اظهار عواطف بی‌باک است. می‌توان گفت که از شعر زنانه ایران، بالاخص شعر فروغ فرخزاد، تأثیر گرفته است، با این تفاوت که شعر زبیده شعری است با رگه‌هایی از معنویت و عرفان شرقی. و این حالت را می‌توان از منظومه «قم اللیل» زبیده حس کرد:

شیم آهسته خوانی، از که ترسی؟	به غارت بر جوانی از که ترسی؟
به کوه و دشت جلوه می‌نمایی	به موسی لن ترانی از که ترسی؟
فروغی ده به جرم تار قلبم	تو خورشید جهانی از که ترسی؟
زبیده از تو می‌خواهد خودت را	مگرش از در نرانی از که ترسی؟

(همان):

(۱۳۹)

در خور تذکر است که زبیده نه فقط از شاعران ایرانی تأثیر گرفته، بلکه در دیوانش مناجاتی در پیروی قطعه اقبال لاهوری وجود دارد:

اقبال لاهوری

تو غنی از هر دو عالم من	روز محشر عذرای من
فقر	پذیر
گر حسابم را بگیری ناگزیر	از نگاه مصطفی پنهان بگیرم

زبیده صدیقی

هر کسی در انتظار دوستان چشمش به راه	انتظار لطف تو امید این تنها
فقیر	
هر گناهی رفت از این بنده آلوده‌دل	لطف کن ای خدایم پوزش و عذرم
پذیر	

منابع

- احمد، ظهور الدین، ۲۰۰۵، پاکستان مین فارسی ادب، ج ۶، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.



- تسبیحی، محمدحسین، ۱۹۷۴، فارسی پاکستان و مطالب پاکستان‌شناسی، ج ۱، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح پرویز نائل خانلری، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹ ش.
- خراسانی، میرزا حبیب، دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به سعی و اهتمام علی حبیب، تهران، زوار.
- رادویانی، محمدبن عمر، ترجمان البلاغه، به تصحیح و اهتمام احمد آتش، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲ ش.
- رضوی، سبط حسن، فارسی‌گویان پاکستان [چاپ نشده].
- رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد، دیوان اشعار رودکی، به اهتمام رسول هادیزاده و علی محمدی خراسانی، دوشنبه، بنیاد رودکی، ۲۰۰۸ م.
- رهی معیری، ۱۳۴۸، سایه عمر، تهران، امیرکبیر.
- صدیقی، زبیده، ۱۹۷۶، یتفجر منه الانهار، مولتان، مرکز ملی و فرهنگی بهبود پاکستان.
- ظفر، محمدسرفراز، ۲۰۰۰، گنجینه ادب پاک.
- عرفی شیرازی، کلیات عرفی شیرازی، به کوشش غلامحسین جواهری، تهران، محمدعلی علمی.
- فرخزاد، فروغ، ۱۳۴۷، جاودانه، تهیه و تنظیم امیر اسماعیلی و ابوالقاسم صدارت، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد، کلیات شمس یا دیوان کبیر، جزو چهارم، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ ش.
- نادرپور، نادر، ۱۳۳۵، چشمها و دستها، تهران، نیل.

نگاهی به احوال و آثار قدرت‌الله بلیغ

عارف نوشاهی*

چکیده

قدرت‌الله بلیغ شاعر دوزبانۀ فارسی و اردو طی قرن دوازدهم هجری در حیدرآباد، سایر بلاد دکن و بلگرام می‌زیسته است. وی از اخلاف شیخ محیی‌الدین عبدالقادر گیلانی بوده است. از آثار عمده وی می‌توان هشت دیوان شعر به فارسی، یک دیوان شعر به اردو، چند رساله به نثر فارسی و عربی را نام برد. بلیغ گزیده هشت دیوان را با عنوان منتخب *الدواوین* تهیه نموده و در آن از هشت اثر دیگر منظوم و منثور متذکر گردیده. نگارنده در ۲۰۰۶م نسخه خطی *کلیات آثار فارسی قدرت‌الله بلیغ* را پیش دکتر تحسین فراقی دیده بود و یادداشتی برداشته و اینک با ارجاع به چند منبع در دست، محتویات نسخه *کلیات بلیغ* را در این نوشتار معرفی نموده است.

کلیدواژه‌ها: قدرت‌الله بلیغ، *کلیات آثار فارسی*، نسخه خطی، شعر فارسی، دکن.

باعث تألیف این مقاله یادداشتی کوتاه است که حدود شش سال پیش در ۱۸ مه ۲۰۰۶م در تهران برداشته بودم. ماجرا از این قرار است که در سال ۲۰۰۶م سفری به تهران داشتم و در آنجا نزد دوست دانشمندم دکتر تحسین



فراقی^۱ عکس نسخه خطی کلیات آثار فارسی شاعری با نام قدرت‌الله متخلص به بلیغ دیدیم. چون نام این شاعر و محتویات کلیاتش برای من تازگی داشت، قلم برداشته یادداشتی در معرفی آن نسخه و محتویاتش تهیه کردم که اینک با مراجعه به برخی تذکره‌ها و فهارس نسخ خطی کامل‌تر و قابل عرضه کردن شده است.

شرح احوال بلیغ

شیخ قدرت‌الله که پیشتر «غم» تخلص داشت و بعدها به «بلیغ» تغییر داد،^۲ از فرزندان حضرت فخرالدین زاید (یا مخدوم محی‌الدین زاید) بود.^۳ اصلش از روستای سراوه، واقع در تعلقه اولدن/آلدن بود.^۴

از تاریخ تولد و وفات بلیغ اطلاعی در دست نیست. اما آثاری که من از وی دیده‌ام، زمان تألیف آنها بین سالهای ۱۱۶۶ تا ۱۲۰۲ق است. پس حیات او را می‌توان بین این مقطع تاریخی حصر کرد. وی در سال ۱۱۸۲ق به سفر حج رفت. «سعی بلیغ» ماده‌تاریخ سفر اوست.^۵ رویداد سفر مدینه را در ریاض‌القدسیه آورده است. بلیغ علم نحو، عروض و قوافی و دیگر علوم متداول را نیک می‌دانست و شاگرد می‌پرورانید. میر بهاء‌الدین حسین خان

۱. دکتر فراقی استاد بازنشسته زبان و ادبیات اردو در دانشگاه پنجاب لاهور در آن زمان به عنوان استاد اعزامی در گروه اردوی دانشکده‌های زبانهای خارجی دانشگاه تهران مأموریت داشت. به گفته دکتر فراقی، اصل نسخه کلیات بلیغ نیز نزد ایشان در لاهور موجود است که مرحوم خلیل‌الرحمان داودی به ایشان هدیه کرده بود. اکنون که به این یادداشت بازنگری کردم، دسترسی به نسخه دکتر فراقی ندارم و امیدوارم خود ایشان روزی آثار بلیغ را بهتر معرفی کنند.

۱. قدرت‌الله شوق، طبقات الشعرا (زمانه تألیف ۱۱۸۸-۸۹ق/۱۷۷۴-۷۵م) مرتبه نثار احمد فاروقی، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۸، ص ۴۶۹؛ سری رام (۱۸۷۵-۹۳۶م)، خمخانه جاوید، مخزن پریس، دهلی، ۱۳۲۵ق، ج ۱، ص ۶۰۹.

۲. غلام همدانی مصحفی، عقد ثریا، با مقدمه و حواشی شهاب‌الدین ثاقب، ناشر مصحح، علی‌گره، ۲۰۱۲م، ص ۱۵۰؛ اعظم‌الدوله سرور، عمده منتخبه (زمانه تألیف ۱۲۱۶-۲۴ق/۱۸۰۹-۱۸۰۱م)، به کوشش خواجه احمد فاروقی، شعبه اردو، دهلی یونیورسیتی، دهلی، ۱۹۶۱، ص ۱۵۲-۱۵۳.

۳. سرور در عمده منتخبه وطن بلیغ قصبه سراوه متعلقه اولدن، شوق در طبقات الشعرا وطن او را قصبه آلدن، مصحفی در عقد ثریا وطن او پرگنه میرتهو، نکا او را ساکن اولدهن گفته‌اند. چنان‌که می‌بینیم در گفته‌های تذکره‌نویسان هم در نام وطن بلیغ اختلاف است و هم در ضبط املا چندگونی است. به نظر بنده گفته عمده منتخبه دقیق‌تر است و بقیه تذکره‌نویسان چون سراوه، محلی کوچک‌تر و غیرمعروف بوده، از آن اسم نبردند و به جای آن محل نزدیک‌ترش که معروف‌تر بوده، یعنی آلدن اولدن/اولدهن، را نام برده‌اند. و چون خود آلدن در بخش میرت (Meerut) در استان اتر پردیش واقع است، از آن هم به عنوان وطن بلیغ نام برده شد. عبدالرسول خیامپور در فرهنگ سخنوران (انتشارات طلایه، تبریز، ۱۳۶۸ش، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۱) عبارت عقد ثریا را درست درک نکرده و نسبت مکانی بلیغ را «پرگنه‌ای» ضبط کرده است و البته ارجاع خود را نیز به خطا «آزاد (ع)، ۱۴» نوشته است. در فهرست ارجاعات فرهنگ سخنوران این ارجاع برای خزانه عامره تألیف آزاد بلگرامی است.

۴. این تاریخ سفر حج در کلیات بلیغ آمده است.

عروج اورنگ‌آبادی (قبل از ۱۱۷۰ یا صفر ۱۱۷۵-۱۲۳۰ق) مؤلف تذکره خزان و بهار (نسخه خطی کتابخانه نظامیه حیدرآباد دکن) از شاگردان و مریدان او بود. چنان‌که اسدالله خان تمنا در تذکره گل عجائب (سال تألیف ۱۱۹۲ق/ ۱۷۷۸م) می‌نویسد:

اصلاح شعر ریخته، اول از میر مهربان گرفته، بعد از آن که حضرت مولوی صاحب بلیغ دام قدره تشریف آوردند، چند کتب فن شعر به عالی خدمت گذرانیده و مشق سخن فارسی و ریخته هر دو از آن جناب می‌کرد. بیعت به جناب مولوی صاحب [قدرت‌الله بلیغ] کرده و نشئه فراوان از خمخانه معنی به دماغ و دل رسانده.^۱

بلیغ مردی صوفی‌مشرّب بود و در طریقه «قادریه شریفیه امامیه حسنیه» با میر عبدالرشید ارادت داشت. وی در رساله قولاً بلیغاً شجره طریقت خود را به سلک شعر کشیده و اسامی مشایخ خود را تا شیخ عبدالقادر گیلانی (م: ۵۶۱ق) به ترتیب صعودی آورده است، بدین گونه: (قدرت‌الله بلیغ) میر عبدالرشید، عبدالرؤف، ابوالمعانی، عبدالرزاق، سید محمد قادری، سید درویش، عبدالرحیم، عبدالفتاح، عبدالوهاب، عبدالرحمان، شاه عبداللطیف، عبدالحی، عبدالجلیل، ابوالقاسم، عبدالرزاق، شیخ محیی‌الدین عبدالقادر گیلانی.

بلیغ بخشی از زندگانی را در دکن گذرانیده بود.^۲ بلیغ رویداد سیر حیدرآباد، میلپور و دیگر بلاد دکن و ملاقات با سید تجلی شاه و اعتقادالدوله شمشیر جنگ وفادار خان را، که یکی از امرای دکن بود، در ریاض‌القدسیه (نک: ادامه مقاله) آورده است. در همین کتاب او نامه‌هایی نیز درج کرده که به امرای دکن و دوستان از جمله سید غلام حیدر خان، میر افتخار علی، میر محتشم علی، سید تهوّر علی خان، سید اکبر علی خان نوشته بود. او به تیمور شاه درّانی (۱۱۸۷-۱۲۰۷ق/ ۱۷۷۳-۱۷۹۳م) نیز نامه نوشته بود (نک: ادامه مقاله). بلیغ در بلگرام نیز بوده است چنان‌که برگزیده اشعار هشت دیوان خود را به پاس خاطر سید حیدر علی، در بلگرام انجام داده بود (نک: ادامه مقاله).



۱. گل عجائب، به تدوین مولوی عبدالحق، انجمن ترقی اردو، اورنگ‌آباد، ۱۹۳۶، ص ۹۸؛ عبدالجبار صوفی ملکپوری، محبوب‌الزمن تذکره شعرا دکن، مطبع رحمانی، حیدرآباد، ۱۳۲۹ق، حصه دوم، ص ۸۳۷۶.

۲. شوق که در ۱۱۸۸-۸۹ق طبقات الشعرا را می‌نوشت، گفته که بلیغ در این ایام در دکن به سر می‌برد. و لال‌مسری رام در خمخانه جاوید می‌گوید که بعد از سفر حج [در ۱۱۸۲ق] به دکن رفته است.

بلیغ شاعر دو زبانه فارسی و اردو بود. او هشت دیوان شعر به فارسی، یک دیوان شعر به اردو، و چند رساله به نثر فارسی و عربی دارد. هر یک از هشت دیوان فارسی را به نامی مخصوص نامگذاری کرده که اتفاقاً تمام نامها ماده‌تاریخ تألیف نیز است، بدین شرح:

۱. اسرار قدرت (۱۱۶۶ق).
 ۲. تلوین الخیال (۱۱۶۸ق).
 ۳. مراتب تعینہ (۱۱۷۸ق).
 ۴. مکالمه بلیغ (۱۱۷۸ق).
 ۵. اظهار سوز (۱۱۸۰ق).
 ۶. خیر الاسفار (۱۱۸۳ق).
 ۷. مشرقستان جلا (۱۱۸۵ق).
 ۸. تلون قدرت (۱۱۹۰ق).
- سپس بلیغ هر هشت دیوان را ادغام و مرتف نمود، کلیاتی ساخت و روی هر غزل نام دیوان مادر را نیز نوشت.
- او گزیده‌ای نیز از هشت دیوان خود تهیه نمود و به منتخب‌الدواوین نامگذاری کرد. در خطبه منتخب‌الدواوین از دیگر آثار خود نیز نام برده است که اتفاقاً هر نام مشعر بر تاریخ تألیف نیز است. همچون:
۱. مکالمه خیالات (۱۱۷۸ق) مثنوی است.
 ۲. مظهر جاویدی (۱۱۷۹ق) مثنوی است.
 ۳. قولاً بلیغاً (۱۱۸۰ق) مجموعه اوراد ثلاثه است.
 ۴. دلائل ظاهره (۱۱۸۱ق).
 ۵. مظهر اول (۱۱۸۲ق) به عربی، درباره روح است.
 ۶. حرز صاحب التلاوت (۱۱۸۴ق) در کلمات کفر که قاری را به کلام‌الله شریف در تلاوت پیش آید.
 ۷. مراتب کیفیات (۱۱۹۳ق) در بیان رنگها و کیفیتهای.
 ۸. دافع مرض (۱۱۹۵ق) قصیده هندی (اردو) که در جناب ولایت‌مآب در حالت آشوب چشم سروده بود.
- اکنون محتویات نسخه کلیات بلیغ که نزد دکتر فراقی دیده‌ام، معرفی می‌شود:
۱. خطبه دیوان «اسرار قدرت» آغاز (خطبه): الهی تو آنی که انسان را مظهر
اتم خود کردی.
- آغاز (دیوان):

۱. ای غنچه اسرار به حمد تو دهانها
موج چمن جلوه به ذکر تو زبانها
۲. خطبه دیوان «تلوین الخیال»

آغاز: الحمد لاؤل الاؤل و علّت العال. . . اما بعد، این نسخه‌ای است که به ساحل دریای شور.

۳. خطبه دیوان «خیر الاسفار»
آغاز:

ابتدا می‌کنم از نام کسی

که دل از قافله او جرسی

۴. خطبه دیوان «مراتب تعینه»

آغاز: حمد مالک‌الملکی که صنوبرستان اقلیم جنوب را به سیر آن رعنا قامت دکن رونق سرسبزی بخشید.

۵. خطبه دیوان «تلون قدرت»

مؤلف در دیباچه، این را «دیوان ششم» گفته است. دیوان غزلیات است.
آغاز:

به نام آن که گل در صحن باغ است

به صحرا لاله در محفل چراغ است

۶. خطبه دیوان «مکالمه بلیغ»

آغاز: حمد سلطان السلاطین که ترتیب بلده خجسته‌بنیاد که دماغش می‌خوانند.
۷. خطبه دیوان «اظهارسوز»

آغاز:

الحمد لمن كان نازلاً عن التنزيه

والصلوة على من كان وارد في التشبيه

... که در ایامی که قاسم ازل تقسیم آب و نمک.

۸. خطبه دیوان «مشرقستان جلا»

دیوان رباعیات است.

آغاز: حمد مرتب‌بند کتب اربعه که نسخه رایعش سیدالمسلمین است.

نسخه کلیات بلیغ به شکل ادغام و مردف شده هشت دیوان اوست و روی

هر غزل نوشته شده که این غزل از کدام دیوان برگرفته است. این منتخب

الدواوین شامل غزلیات، قصاید نعتیه، مخمس، قصیده در شأن حضرت غوث

الاعظم عبدالقادر گیلانی، رباعیات و مثنویات است.

بخش رساله‌های نثری:

۹. ریاض‌القدسیه (۱۸۹۱ق). در آن هر مطلب عنوان «روضه» دارد. مثلاً

روضه حمد، روضه مناجات، روضه نعت، روضه صفا، روضه در تقلید و

تحقیق، روضه غیرمنقوط، روضه احوال شاه محمد یوسف - نورالله مرقدہ



- یکی از فقرای اهل طریقت. در یکی از روضه‌ها رویداد سیر حیدرآباد و ملاقات با سید تجلی شاه آورده، روضه ملاقات با یکی از امرای دکن (اعتقادالدوله شمشیر جنگ وفادار خان) و رویداد سفر مدینه و سیر دکن و میلپور. نامه‌های مؤلف: به سید غلام حیدر خان که از امرای دکن بود، به میر افتخار علی که از احباب بود، به میر محتشم‌علی که از امرای دکن بود، به سید تهوّر علی خان که نیز از اعیان بود، به یکی از سلاطین امیر تیمور سلمه الله تعالی (به احتمال قوی تیمور شاه درّانی پادشاه افغانستان)، به سید اکبر علی خان؛ خطبه دیوان منتخب الدواوین، برگزیده اشعار هشت دیوان بلیغ است که خود سراینده به پاس خاطر سید حیدر علی، در بلگرام انجام داد؛ خطبه دیوان سفینه الشعرا (۱۲۰۲ق) تألیف محمد شجاع‌الدین خان، روضه قطعات تاریخ.

در ریاض قدسیه متن چند رساله او نیز قرار گرفته است. چنان‌که:
۱۰. دلایل ظاهره (۱۸۶ق). این رساله در بیان درستی و راستی محاوره زبان است. مؤلف در مقابل محاوره ایرانی، از محاوره زبان فارسی رایج در هندوستان حمایت کرده است و این صدای بازگشت همان ستیز لفظی است که نیم قرن پیشتر از بلیغ در هند بین سراج‌الدین علی خان آروز و شیخ محمدعلی حزین لاهیجی سر محاوره زبان بوده است. نظر بلیغ در این مورد چنین بوده است:

اکثری از ابنای روزگار، که از فضولان ایران‌اند، لاف سخنوری و حصر محاوره و احاطه علم روزمره در مجلس به زبان دارند و دعوی معنی‌پروری و سخن‌سنجی و نکته‌یابی و زبان‌دانی در تألیفات خود می‌نگارند و خطبه از روی محاورات صفاهان به کلام اساتذّه اهل لسان و اهل هندوستان، که از فرقه اعجاز‌بیانان‌اند، به ثبوت می‌رسانند و ریشه مطاعن در زمین اشعار ارباب کمال به وضع خلاف زبانی می‌دانند. و بعضی کاسه‌لیسان هند نیز از گرمی صحبت ایشان یا به مقتضای استعداد ناقص آتشی در مزاج خود برافروخته، از روی اعتقاد فاسد در سراغ آنها می‌تازند.

مؤلف قدرت کلام هندیان را ستوده است و به ویژه از میان قدما نام امیر خسرو، میر ناصر علی سر هندی، میر محمدزمان راسخ و میرزا بیدل و از میان معاصران نام میرزا محمدیار بیگ «یار» و میر بهاء‌الدین حسین

«عروج» را برده است. مؤلف محاورات اکابر شعرای هند و ایران را نقد کرده است. مثلاً درباره میرزا جلال اسیر اصفهانی می‌گوید:

کلیاتش تا هشتاد هزار بیت به نظر رسیده. فقیر حرفاً حرفاً [و] لفظاً لفظاً به توجه تام دیده. فکر بلند است و طرز دلپسند. سر به خیال دارد، بنابراین مضمون عالی می‌نگارد. فلک مطابق اراده‌اش گردش می‌خورد و تمام عمر به جمیعت تام و به حسب اراده دل به سر بُرد. رونق‌افزای هندوستان نگردیده، مزاجش از سیرستان اصفهان سر نیچیده. محقق جوهر سخندانی است و مدقق رموز معانی.

«دلایل ظاهره» از دیدگاه نقد ادبی و محاوره زبان، رساله‌ای مهم است. آغاز: حمد علیمی که در یک لفظ «کن» معانی تصانیف مضمّر داشتن شأن علم قدرت بیان اوست.

۱۱. «مرآت‌الکلیفیات» (۱۹۳ق). رساله دوبرگی است در بیان رنگها و کیفیتها است.

آغاز: الحمد صاحب الحسن المطلق... اما بعد بر ارباب بصیرت و اصحاب بصارت که.

۱۲. «حرز صاحب التلاوت» (۱۸۳ق).

آغاز: حمد لطیفی که به کمال الطاف عمیم آفتاب هدایت به گمگشتگان.

۱۳. «مظهر اول» (۱۷۷ق).

آغاز: بعد حمد و ثنای جناب کبریا و نعت سلطان الانبیا.

۱۴. قولاً بلیغاً (۱۸۰ق). رساله به عربی است. علاوه بر دیگر مطالب، خطبات جمعه و «شجره سلسله قادریه شریفیه امامیه حسنیه» به نظم دارد. مؤلف نیز به این سلسله پیوسته بود، چنان‌که در ابتدای این گفتار گذشت.

۱۵. دیوان هندی (اردو).

نمونه اشعار:

بس که هر لفظم به نظم انتخاب است ای «بلیغ»

سطرها چون رشته تسبیح وقف نقطه‌هاست

غزل:

کعبه و بتخانه سنگی بیش نیست کفر و دین آینه رنگی بیش

نیست

عیب صافی‌مشریان باشد هنر جوهر آینه زنگی بیش نیست

همتم خواهد که سازد پا دراز قصر امکان جای تنگی بیش

نیست



اهل باطن با قوافل ساختند علم ظاهر بانگ زنگی بیش
در تعین کفر باشد ای «بلیغ» حسن او نقش فرنگی بیش
نیست نیست

اشپرنگر در فهرست نسخه‌های خطی عربی، فارسی و هندوستانی در کتابخانه‌های شاه اوده (به انگلیسی) سه نسخه از سه اثر بلیغ - دلایل ظاهره (۴۹ صفحه)، تلون قدرت (حدود ۲۰۰ صفحه)، مکالمه بلیغ (۱۶۰ صفحه) - را نشان داده است.^۱

برخی جنبه‌های واژگانی اشعار فوقی یزدی

عسکر بهرامی *

چکیده

مهاجرت شاعرانی فارسی‌گوی به هند، مسائل و پیامدهای بسیاری برای زبان و ادب فارسی داشته است که پژوهشگران به برخی از آنها پرداخته‌اند. یکی از این

۱. نک:

A. Sprenger, *Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany Manuscripts of the libraries of the King of Owdh*, Calcutta, 1854, vol. 1, p. 371.

اشپرنگر در ضمن معرفی تذکره یوسف علی خان (سال تألیف ۱۱۸۰ ق)، فهرست شاعران تذکره مذکور را آورده که نام حاجی قدرت‌الله بلیغ ساکن اولدهن از دوابه نیز در آن دیده می‌شود (ص ۲۱۱). نیز نک: جام جمشیدینما، تألیف فرنزو، خطی، مجموعه کیفی، دانشگاه پنجاب لاهور شماره Kpf I3/2089-90، ج ۱، ورق ۱۳۹ الف-۴۱ ب. جامع‌التذکره، تألیف محمد انصارالله، قومی کونسل برای فروغ اردو زبان، دهلی، ۲۰۰۶ م، ج ۱، ص ۳۰۱، ج ۲، ص ۱۸۶.

* عضو هیأت علمی بنیاد دایرةالمعارف اسلامی

asbahrami@yahoo.co.uk

شاعران که در باب شعر و تأثیر حضور او در هند پژوهشی منتشر نشده، فوق‌الدین احمد یزدی است که در نیمه نخست سده یازدهم هجری می‌زیست. او در پی سرخوردگی از اوضاع ادبی و اجتماعی ایران به هند رفت و در آنجا به سبب حلاوت کلامش مورد توجه اهل ادب قرار گرفت. شعر فوقی دارای طنز قوی و آکنده از واژه‌ها و اصطلاحاتی است که توجه فرهنگ‌نویسان هند را نیز به خود جلب کرد. در *لغتنامه* دهخدا نیز بیش از هشتاد واژه (به نقل از فرهنگ‌های دیگر) نقل شده که همگی در آثار فوقی به کار رفته‌اند. گذشته از مواردی که شعر فوقی یکی از شاهدهای لغت است، در چندین مورد نیز شعر فوقی تنها شاهد است و برخی از این واژه‌ها در *لغتنامه* بدون شاهدند. علاوه بر این، در شعر فوقی لغاتی هم یافت می‌شود که اصلاً در *لغتنامه* مدخل نشده‌اند؛ در چند مورد نیز فوقی واژه‌های را در معنایی به کار برده که در *لغتنامه* درج نشده است.

کلیدواژه‌ها: فوقی یزدی، شعر فارسی، دوره صفوی، هزل، فرهنگ‌نویسی.

فوق‌الدین احمد یزدی، یا میرزا احمد فوقی یزدی، شاعر نکته‌پرداز و هزل‌سرای دوره صفوی، در دوره حکومت شاه صفی و شاه عباس می‌زیست. او در تفت از توابع یزد به دنیا آمد و در همانجا ادب و نجوم و فقه و حدیث را فرا گرفت و به سرودن شعر پرداخت و چنانکه از شواهد برمی‌آید، علاوه بر فارسی، به عربی و ترکی هم شعر می‌سرود. نخست همچون دیگر سخنوران آن روزگار مدح معاصران را می‌گفت و به قصد یافتن منزلتی در دربار شاه صفی به اصفهان رفت. اما محیط آنجا را مساعد ندید و نومید دیوان خود را که شامل قریب به دوازده هزار بیت بود، به آب شست و زان پس هزل‌گویی را آغاز کرد که خود، آن را «هرزپردازی»، «مهمل‌سرایی» و «مهمل‌گستری» خوانده است (نک: ادامه). آنگاه راهی هند شد. در آن دیار «به مجالس عماید آن عصر به‌وسیله هزالی و ظرایف‌پیشگی می‌رسید و معزز و مقبول می‌شد» (خلیل عظیم‌آبادی، صحف *ابراهیم*، ص ۱۱۸). فوقی «در هجاگویی و لطیفه‌سنجی قدرت تمام داشت و



در همهٔ اقسام شعر به طرز مختار خود حرف زده» (همو، خلاصهٔ الکلام، ص ۱۰).

شعر فوقی در هند برای او شهرت بسیار آورد و حتی مؤلفان فرهنگهای لغت فارسی در آن دیار شماری از شعرهایش را به عنوان شاهد به کار بردند. با این همه چون در آنجا نیز خواسته‌اش را نیافت، به میهن بازگشت. چندی بعد بار دیگر راهی سفر شد و این بار (ظاهراً در سال ۱۰۵۰ق) در بندر سورت هند و به روایتی دیگر در زادگاهش درگذشت (هدایت ۱۳۵۳: ۱۰۹۷).

اغلب تذکره‌نویسان ایران و هند فوقی و شعرش را نادیده گرفته‌اند یا تنها به ذکر نام او (گاه ضمن شرح حال شاعری دیگر) بسنده کرده‌اند.^۱ اما معدود کسانی که گزارشی از زندگی و شعر او داده‌اند، متفقاً از شیرین‌زبانی و فصاحت و بلاغت شعر او گفته‌اند (برای شرح حال و شعر او، نک: مستوفی، جامع مفیدی، ج ۳، ص ۴۴۸-۴۵۰؛ نیز: افشار ۱۳۲۶: ۴۰۶-۴۰۷؛ آیتی، تاریخ یزد، ص ۳۱۹؛ ابن یوسف، ج ۳، ص ۳۷۵-۳۷۷؛ منزوی ۱۳۵۰؛ همو ۱۳۵۱ الف؛ همو ۱۳۵۱ ب؛ همو ۱۳۸۶؛ گلچین‌معانی ۱۳۵۹: ۳۹۴-۳۹۶؛ همو ۱۳۶۹: ۱۰۶۷/۲-۱۰۶۹).

از آثار فوقی چندین نسخهٔ خطی شناسایی شده است که از کاملترین و مهمترینشان اینها هستند:

یکی نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ مجلس به شمارهٔ ۱۰۴۱ (کتابت ۱۲۴۲ق) با عنوان «دیوان ملا احمد یزدی المتخلص به فوقی» شامل «نغمات»، مثنوی «فرهاد و شیرین» (۱۴۰۲ بیت)، ساقی‌نامه، قصاید، یک مناجات‌نامه، و ترجیع‌بند، و غزلیات.

۱. نادیده گرفتن فوقی و شاعرانی هزل‌گویی چون او، با دست‌کم پرهیز از نقل اشعارشان، به سبب رکاکت امری متداول در میان تذکره‌نویسان بوده است (برای نمونه نک: سام میرزا صفوی، تحفهٔ سامی، ص ۶۹ ذیل «میر قالبی»، ۲۴۰ ذیل «بیاضی»، ۳۱۱ ذیل «تزریقی»، ۳۲۵ ذیل «آتشی شیرازی»).

دومین نسخه با عنوان «دیوان فوق‌الدین یزدی»، نسخه شماره ۱۲۸۶۹ مجلس سنا، تاریخ کتابت ۱۲۳۷ق، که مندرجات آن کمابیش مشابه همان نسخه مجلس است.

سومین نسخه که میکروفیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (به شماره کتاب ۲۶۱۹، و شماره میکروفیلم ۸۵۲۲) نگاهداری می‌شود، در بردارنده آثار چند سخنور است، از جمله «کلیات آثار و دیوان اشعار فوق‌الدین احمد یزدی»، که بخش نخست نسخه را شامل است. این بخش در بر دارنده منشآت و منظومات و کلیه آثار شاعر از نثر و نظم (قریب هشت‌هزار بیت) است که در سنه ۱۱۴۰ نوشته شده است. با این حال میکروفیلم موجود، از برگ ۲۵۶ را دارد. پس از یک صفحه ابیات پراکنده، از برگ ۲۵۷پ یکی از منشآت فوقی با این عنوان آغاز می‌شود: «فقراتی چند که در دارالسلطنه لاهور انتظام یافته در وقتی که عازم دارالخلافه شاهجهان بود.» در ادامه یک قصیده، منشآت، چند قصیده، رساله نغمات، قصاید، منظومه فتح قندهار (قندهاریه)، بهاریات، ترکیب‌بند، منشآت (در باب پوچ‌گویی و مهملسرایی)، شیرین و فرهاد آمده است.^۱ (ارجاعات این نوشتار به این نسخه است.)

فوقی در مقدمه مثنوی «شیرین و فرهاد» در ذکر سبب روی آوردنش به هزل‌گویی، می‌نویسد: «... بنده فوق‌الدین... چون دید که بنای اوضاع این زمانه بر هیچ و پوچ است و متاع مهملسرایی و تزریق را در این بازار قدری و رواجی است، اگر چه مشتری پرپوچ است، بنا علیه در فضلۀ ازمنه و اوقات، نوای پرپوچ‌گویی و مزخرفات ساز نموده، در هزل و تمسخر و مهملسرایی بر رخ ابنای زمان گشوده و به سیمیای سخندانی و نکته‌رانی نمودن، چندی از شعبده‌ها بیان ادا نمود.» در ادامه می‌افزاید که «از نظم و

۱. برای فهرستی از نسخه‌های آثار فوقی، نک: درایتی ۱۳۸۹؛ منزوی ۱۳۵۰؛ همو ۱۳۵۱الف؛ همو ۱۳۵۱ب؛ همو ۱۳۸۶.



نثر مجموعه تألیف نموده ... و از آن جمله مثنوی فرهاد و شیرین است که به شیوه مهمل‌بیانی شیرین به نظم آورده و قانون این طرز گفتگو را به نوایی ساز کرده که الفاظی به زبان ارباب قلم بی‌معنی و مهمل است، بلکه در قلمرو زبان نکته‌دانان نازک‌بیان وجود نیافته وجود داده که تزییق‌بنیانان و هرزه‌تراشان کل بلاد خاصه مهملسرایان بلده یزد به این خوش‌کلمات گاهی سرگرم بیان شوند». او در ادامه مواردی از ویژگیهای زبانی آثارش را می‌شناساند.

بخشی از آثار منظوم فوقی، شامل روایتی ناقص از «شیرین و فرهاد»، و شماری از قصاید و غزلیات و دیگر سروده‌های وی با عنوان *هزلیات فوقی یزدی*، به کوشش مدرس گیلانی، در سال ۱۳۴۲ش به چاپ رسیده است.

برخی ویژگیهای شعر فوقی

از جمله ویژگیهای شعر فوقی، واژه‌سازی او، به ویژه ساختن فعلهای موسوم به جعلی (از اسم یا صفت) است: طوفانیده، تنبلیده، می‌عقد، فوتید، می‌ماچمت، ساغردیم، مبندر، از نمونه‌های طرز فوقی است. از نامبرداران این عرصه طرزی افشار، همروزگار فوقی است، که فوقی خود را در این شیوه از او نیز برتر می‌داند و می‌گوید:

کجا طرزی تواند طرز شعر ما فرا گیرد

مگر سرمشق مهمل‌گویی از خدام ما گیرد (۳۵۹پ)

برخی تذکره‌نویسان هم برتری او را تأیید کرده‌اند. صاحب *سفینه خوشگو* ذیل شرح حال «طرزی» نویسد: «در گفتگو طرز نو پیدا کرده. ملا فوق‌الدین که از یزد است، به همان طرز می‌گوید و زکرش خواهد آمد، اگر چه شعر فوقی رنگ دیگر دارد، به همه حال در طرز خود استاد است»

(بندرابن داس، سفینه خوشگو، ص ۴۲۷).^۱ این سخن نصرآبادی هم که ملا طرزی «به طرز ملا فوقی شعر می‌گفت» (نصرآبادی، تذکره ریاض الشعرا، ص ۵۸۴) گویای آن است که فوقی در آن روزگار مشهورتر بوده و این طرز به نام شناخته شده بود. در باب هزل نیز فوقی خود را با عبید سنجیده و از او، و حتی از حکیم سوزنی، برتر دانسته است:

شد عبید و زمان فوقی دُر

هر کسی پنج‌روز نوبت اوست (۳۵۱پ)

حکیم سوزنی آن تیز قیچی فطرت

که بوده ابره هزلش همیشه آسترم

اگر چه در فن هزل از عبید افزون بود

ولی ز هر دو به ادراک من زیاده‌ترم (۳۱۳پ)

اما سروده‌های فوقی، علاوه بر داشتن فعل جعلی و ویژگیهای طنز، واجد ارزشهای ادبی و لغوی نیز هست. به کارگیری واژه‌ها و تعبیرات محلی (یزدی، هندی، ترکی)، اصطلاحات عامیانه (از جمله: کل‌کل کردن)، و ضرب‌المثل («خرس و دعوی آهنگری»، به معنای ادعای بی‌جا، و «بخ طلب کردن از کوره آهنگری»، به معنای انتظار نابجا) نیز از دیگر ویژگیهای شعر فوقی است.

لاف انسانیت از خرطینتان این زمان

فی‌المثل باشد چو خرس و دعوی آهنگری (۳۳۹پ)

چشم گرمی داشتن زین گنبد خاکستری

بخ طلب کردن بود از کوره آهنگری (۳۴۰پ)

۱. فوقی در دوره‌های بعد به عنوان یکی از طنزنویسان تاریخ ادبیات ایران مطرح بوده است و دیگران خود را با او سنجیده‌اند. از جمله میرزا حبیب‌الله نظام افشار، طنزنویس هزل‌سرای دوره قاجار که «در هجا و هزل بر اقران تقدم و فضل داشته» (اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ص ۲۱۳) در رساله «مصاب» که منظومه‌ای فکاهی و انتقادی در هجو و تقلید از شیوه نصاب ابونصر فراهی است، می‌گوید:

طبع موزون نظام اندر هجا و اندر دعا

برتر است از فوقی و از سوزنی وز رودکی



همچنان‌که اشاره شد، فوقی در هند مورد استقبال محافل ادبی قرار گرفت و به ویژه فرهنگ‌نویسان، بسیاری از لغات شعر او را به همراه شواهدی از شعرش، در فرهنگهای خود وارد کردند: در فرهنگهایی چون *آنندراج* و *بهار عجم* دهها واژه و اصطلاح به کار رفته در شعر فوقی آمده که دهخدا نیز بیش از هشتاد مورد از آنها را به نقل از این فرهنگها در *لغتنامه* آورده است و در بسیاری موارد تنها شواهد موجود در منابع هستند که دهخدا برای آنها یافته است. سیالکوتی، مؤلف *مصطلحات الشعرا* نیز ۴۹ مورد را ذکر کرده است که برخی از آنها را دهخدا نیآورده یا در معنای دیگری به کار برده است. بسیاری از شواهدی که دهخدا از فوقی آورده (عمدتاً به نقل از *آنندراج* و *بهار عجم*) منحصر به فرد هستند و برای واژه‌ها و اصطلاحاتی به کار رفته‌اند که در منابع دیگر کمتر آمده یا اصلاً نیامده‌اند. از این گذشته دهخدا برای چندین مدخل دیگر هم شواهدی شعری آورده که نام شاعر را به گونه‌ای دیگر، چون یزدی، ملای یزدی، و... (نک: ادامه) ضبط کرده است؛ بدین ترتیب احصا کردن کل واژه‌ها و اصطلاحات فوقی در *لغتنامه* دهخدا جستجوی وسیعی را می‌طلبد.

در این نوشتار چند نمونه از این واژه‌ها و اصطلاحات آمده است و در ادامه چند شاهد از دیوان فوقی برای مدخلهایی ذکر شده است که در *لغتنامه* دهخدا فاقد شاهد هستند، و نیز چند لغت و اصطلاح که اصلاً در *لغتنامه* مدخل نشده‌اند یا دهخدا معنای مورد نظر فوقی را نقل نکرده است. چند نمونه از مدخلهایی که تنها شاهد آنها از فوقی است:

بزقدم:

منم باز و این زاغ‌طبعان چو عصفور

منم شیر و این بزقدمها ثعالب

(نقل از: *آنندراج*)

بلاچین:

شکر می‌شد لب او را بلاچین
که حرفش بود همچون نام شیرین
(نقل از: *آندراج*)

تبر تخماق:

شکرپنیر کلامم کزو چکیده نبات
ز من نگیرد بقال هم به نرخ سماق
وگر به فرض کشم در طویله شیهه نظم
خورم ز مهتر اسبان دو صد تبر تخماق
(نقل از: *بهار عجم*)

ترتیزک:

سخن ترتیزک بستان فکر است
سخن طوطی هندستان فکر است
(نقل از: *آندراج*)

تیتال:

لب از مژگان پر از تیتال عشوه
دو چشم آبستن اطفال عشوه
(نقل از: *آندراج*)

چاهیدن:

شدم به مدرس و چاهید فوق سر و مغزم
ز بس به گوش سخنهای سرد می‌رود آنجا
(نقل از: *آندراج*)

چاشنی‌گیر:

این بکاول نیست قطاع‌الطریف سفره است
در میان صحن بریان قلیه بادنجان برد
مثل او من چاشنی‌گیری ندیدم در جهان



در نظر دزد پلاو و قاب پنهان برد

(نقل از: بهار عجم)

این شعر فوقی را دهخدا به عنوان شاهد - پس از شواهدی از نظامی، اسدی، سوزنی، و خاقانی - آورده است. واژه به کار رفته دیگر در این شعر، یعنی «بکاول»، مترادف همان چاشنی‌گیر است. دهخدا بکاول را هم مدخل کرده اما برای آن شواهدی نداده است. همچنان‌که می‌توان دید، شعر فوقی شواهدی منحصر به فرد برای بکاول نیز می‌تواند باشد.

کل‌کل کردن:

دهخدا آن را هرزه‌گویی و گفتن سخن بی‌معنی آورده است و نیز «اسم صوت گردکان خشک چون به هم ساینند» و پرسش و جستجو. اما فوقی آن را به معنای سر به سر گذاشتن و یکی به دو کردن (که امروز هم رواج دارد) به کار برده است:

نیست یک مو چو عقل بر سرشان

بیش از این مکن فوقیا کل‌کل (۳۰۳ر)

ایلمه:

دهخدا ذیل «ایلمه» (جنبش، آواز) فقط معنا و توضیحاتی به نقل از فرهنگها بدون شاهد آورده، در حالی که فوقی غزلی با ردیف «ایلمه» دارد که مقطع آن چنین است:

ای فلک این فوقیست خشم برویش مکش

بچه طرناس را طعمه باز ایلمه (۳۸۷پ)

گفتنی است که «طرناس» نیز در دهخدا مدخل نشده است.

پک و پوز:

ز درد عاشقی با آن پک و پوز

کنی نوحه چو مادرمرده هر روز (۴۴۶پ)

دهخدا برای آن شواهدی نداده است.

دیوند:

نه نوروزم بود پیدا نه اسفند

نه جلابم دهد سودی نه دیوند (۴۴۵ر)

دهخدا آن را به نقل از فرهنگهایی دیگر، قسمی دارو معرفی کرده، ولی برای آن شاهی نداده است.

شنو:

دهخدا ذیل «شنو» (شنا) شاهی ندارد. فوقی گوید:

عهد با یار کهنه نو کردیم

باز در قلمی شنو کردیم (۳۷۸ر)

لالا:

به دور آن نگار سرو بالا

لر و هندی و چرکس گرد و لالا (۴۳۸ر)

چنانکه از بیت مستفاد می‌شود، لالا هم باید عنوان قومی یا گروهی باشد. دهخدا چند «لالا» را مدخل کرده است که هیچ‌کدام مرتبط با این معنا نیست. تنها یک مورد که نزدیک به نظر می‌رسد: «موضعی از دودانگه به هزار جریب مازندران.»

ورثسیدن:

خوش به تمکین ورثسیده خال بر رخسار دوست

زاغ یا رب با گلستانش ملاقات از چه روست

(۳۵۳ر)

دهخدا «ورثسیدن» را به معنای «نشستن» به نقل از ناظم الاطبا و آنندراج ذکر کرده و دو بیت را شاهد آورده است:

زر اگر داری برو ورتس به بالای همه

ورنه عر و گ... چیست ای ابله‌مآب

ملا یزدی (آنندراج)



چون ورتسد به مسند شیرین تکلمی

کی کور نطق من بهای شکر دهد

یزدی (از آندراج)

هر دو بیت از فوقی است، اما مصرع دوم از بیت دوم نادرست ضبط شده و صورت درست آن بر اساس نسخه دانشگاه (گ ۳۶۶) چنین است: «کی گ... نطق من به بهای شکر دهد.» فوقی صورتهای دیگری از فعل ورتسیدن را نیز به کار برده است؛ از جمله: «چندین حرف پندآمیز چون گ... مربع ورتسته» (۲۷۶پ).

طپنگوز:

طپنگوزی بود زال زمانه

که هر دم می‌کند ناز خراشه (۲۵ر)

دهخدا این صورت را ندارد. «تپنگوز» دارد که این شاهد و شاهدهی دیگر را (با املای تپنگوز/تپنگوز) از فوقی دارد به نقل از آندراج. گفتنی است که در نسخه سنا (ص ۹) این واژه به «دبنگوز» تصحیف شده است. تمام شواهد دهخدا از متون طبری است و این شعر فوقی هم می‌تواند بدانها افزوده شود.

خفتک:

اجلسان هر نفس گیرد گلویم

چو خفتک هم فتد گاهی به رویم (۳۳۰پ)

دهخدا ندارد. به معنای بختک و کابوس است.

قیق:

عروس طبعم آن مست می قیق

چنین زد در سحر گلبانگ تزریق (۴۵۵ر)

معنا نامشخص است، و هیچکدام از معانی‌ای که دهخدا ذیل «قیق» آورده راهگشا نیست.

عربله (؟):

به یاری جمله شیرین را قرمساق
همه در عربله مشهور آفاق (۴۳۹ر)
دهخدا این واژه یا قرانتهای محتمل دیگر از این واژه را ندارد.

کواده:

معلق می‌زد از سیصد زیاده
گرفتی گاه میل و گاه کواده (۳۳۳پ)
دهخدا کواده را به معنای دیگر دارد.

نغمه‌شناسی:

ای رب این نغمه‌شناسی ز که آموخته است
که بت من همه شب میل به سرنا دارد (۳۵۹ر)
دهخدا ندارد.

یورکیج (؟):

شکرلب زین نصیحتها برآشفت
یورکیج (؟) کرد و از روی غضب گفت (۴۳۸ر)
قرائت مشخص نیست و این صورت و صورتهای احتمالی دیگر در دهخدا
یافت نشد.

همچنان که اشاره شد، فوقی برای نامیدن طرز و سروده‌های خود
اصطلاحاتی چون مهمل‌سرایی، مهمل‌گستری، مهمل‌گویی، مهمل‌بیانی،
هرزه‌سرایی، هرزه‌پروری، هرزه‌چانگی، هرزه‌گویی، پوچ‌گفتاری، و
تزریق را به کار برده است.

آمد شیرین دگر در بزم مهمل‌گستری (۳۳۹ر)

اغلب این اصطلاحات را *العنتنامه* دهخدا ندارد و ظاهراً بر ساخته خود فوقی
هستند و نقیضه اصطلاحاتی چون سخن‌پردازی، سخن‌سرایی، و مدح‌گستری



(نک: دهخدا ذیل این اصطلاحات یا صورتهایی از آنها). مجیر بیلقانی (قرن ۶ق) گوید:

گفتند: کرد شاه جهان از اثیر یاد

وز اشهری که پیشه او مدح‌گستری است

(آذر بیگدلی، آتشکده، ص ۱۰۵، حاشیه ۱)

که اولی اثیرالدین اخسیکتی است و دومی جمال‌الدین شاهفور بن محمد نیشابوری الاشهری.

نیز آمده است: «... و از آغاز سخن‌گستری ایشان...» (همان، ج ۱، ص ۱۲۲).

منابع

- آذر بیگدلی، لطفعلی بن خاقان، آتشکده آذر، به کوشش حسن سادات ناصری، تهران، ۱۳۳۶-۱۳۴۰ ش.

- آیتی، عبدالحسین، ۱۳۱۷، تاریخ یزد، یزد.

- ابن یوسف شیرازی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، تهران.

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، المآثر و الآثار، تهران.

- افشار، ایرج، ۱۳۲۶، «فوقی را بشناسید»، جهان نو، س ۲، ش ۱۹، اسفند، ص ۴۰۶-۴۰۷.

- بندرین‌داس، سفینه خوشگو، ج ۲، به کوشش سید کلیم اصغر، تهران، ۱۳۸۹ ش.

- تبریزی اصفهانی (لندنی)، ابوطالب، خلاصه‌الافکار، نسخه خطی.

- خلیل عظیم‌آبادی، علی ابراهیم حسن رضا، صف ابراهیم، تذکره شعرای فارسی (سده دوازدهم) تصحیح و ترتیب عابدرضا بیدار، [چاپ سنگی].

- خلیل عظیم‌آبادی، علی ابراهیم‌بن حسن رضا، خلاصه الکلام: تذکره مثنوی‌گویان سده دوازدهم، تصحیح و ترتیب عابدرضا بیدار، [چاپ سنگی].

- درایتی، مصطفی، ۱۳۸۹، *فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)*، ج ۱۲، تهران.
- سام میرزا صفوی، *تذکره تحفه سامی*، به کوشش رکن‌الدین همایونفرخ، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- سیالکوتی، مل و ارسته، *مصطلحات الشعرا*، به کوشش سیروس شمیسا، ۱۳۸۰ ش.
- فوق‌الدین احمد یزدی، *هزلیات فوقی*، در مثنوی، غزلیات، قصاید، ترکیب و ترجیع‌بند، و قطعات و مفردات، به تصحیح و مقدمه مدرس گیلانی، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- گلچین معانی، احمد، ۱۳۵۹، *تذکره پیمانہ*، مشهد.
- گلچین معانی، احمد، ۱۳۶۹، *کاروان هند*، مشهد.
- مستوفی، محمدمفید، *جامع مفیدی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- منزوی، احمد، ۱۳۵۰، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی*، ج ۳، تهران.
- منزوی، احمد، ۱۳۵۱ الف، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی*، ج ۴، تهران.
- منزوی، احمد، ۱۳۵۱ ب، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی*، ج ۵، تهران.
- منزوی، احمد، ۱۳۸۶، *فهرستواره کتابهای فارسی*، ج ۱۰، تهران.
- واله داغستانی، علیقلی، *تذکره ریاض الشعرا*، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- هدایت، محمود، ۱۳۵۳، *گلزار جاویدان*، تهران.



نگاهی تحلیلی به دلایل رویکرد بابر به هندوستان

علی بیگدلی*

مهدی یاراحمدی**

چکیده

بررسی وقایع ابتدای قرن شانزدهم نشان می‌دهد که بابر شاهزاده تیموری، در دوره‌های گوناگون مجبور به جهت‌گیری خاص استراتژیک بوده است. در ابتدا وی منابع خود را صرف تصرف سمرقند و بخارا نمود. اما به دلیل ناتوانی سیاسی و نظامی وی در برابر دیگر امرای تیموری و سپس شیبانیان، تلاشهای ناموفق بود. از سوی دیگر، وجود شاه اسماعیل صفوی به عنوان پادشاه مقتدر ایران، راه را برای پیشروی بابر به غرب مسدود کرد. از آنجا که کوه‌های هیمالایا راه شرقی پیشروی وی را بسته بود، وی ناچار شد که برای ماجراجوییهای نظامی خود، راه هندوستان را در جنوب در پیش گیرد. این تحقیق با روش تطبیق تحلیل منظرگرایانه و ویژگیهای جغرافیای نظامی و آمایش سرزمینی قلمرو گورکانیان در عصر بابر با رخداد‌های تاریخی انجام شده است.

کلیدواژه‌ها: ظهیرالدین بابر، هندوستان، ابراهیم لودی، شاه اسماعیل صفوی، سلطان محمد شیبانی، مرو، غجدوان.

مقدمه

*. استاد دانشگاه شهید بهشتی تهران

** این مقاله برگرفته است از پایان‌نامه دکتری مهدی یاراحمدی در رشته تاریخ اسلام با عنوان «بررسی روابط سیاسی صفویان و گورکانیان از ابتدای دوره بابر تا انتهای دوره اکبر (۱۶۰۵-۱۶۸۳م)» در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

ظهیرالدین بابر تیموری مؤسس سلسله گورکانیان هند، یکی از درخشان‌ترین شخصیت‌های ابتدای عصر رنسانس است. این امیرزاده تیموری در یکی از جذاب‌ترین داستان‌های تاریخ جهان و در یک زندگی پر زد و خورد از آسیای مرکزی تا هندوستان به فعالیت پرداخت و از ولایت محقر فرغانه به امپراتوری هندوستان رسید. عصر بابر را به حق می‌توان عصر افول تیموریان دانست که در آن بابر تنها استثنای موجود در میان تیموریان بود. او در سرزمین‌های شرقی ازبکستان و شمال افغانستان امروز حکومت می‌کرد. بدیهی است که در فکر این جوان تیموری رؤیای بازسازی امپراتوری تیموری بر پایه قلمروی ماندگار نقش بسته باشد. فتوحات بسیار وسیع تیمور لنگ هر چند از منظر وسعت بی‌بدیل بود، اما پایدار نبود. تیمور جهانگشای بزرگی بود، اما فاقد بینش و سیاست لازم برای حفظ امپراتوری بسیار وسیع خود بود. به همین دلیل او مجبور به سه لشکرکشی گردید، که مسیر این سه تهاجم تقریباً بر یکدیگر منطبق است و در سه دوره متفاوت لشکریان تیموری مجبور به جنگ در سرزمین‌هایی بودند که پیشتر هم ایشان را تصرف کرده بودند. شش نسل پس از تیمور، تیموریان به اسرار جهانداری پی برده بودند. اما بهای این یادگیری بسیار زیاد بود و منجر به از دست دادن قسمت وسیعی از قلمرو ایشان به دست مردانی بود که با زیرکی جهانداری را بهتر از جهانگیری به کار می‌گرفتند. در میان این رهبران عمدتاً ترک و مغول که در سرزمین‌های ایران شرقی، شیبانیان پدیده نوظهوری بودند که به صورت جدی به دست رهبر قدرتمندشان، سلطان محمد شیبانی، می‌رفتند تا حماسه نوینی را در این سرزمین‌ها رقم بزنند. سالها بعد، تنها ظهور صفویان و شاه اسماعیل صفوی بود که توانست از قدرت‌یابی بی حد و حصر شیبانیان جلوگیری نماید.

درباره فعالیتها و نبردهای بابر تاکنون مقالات زیادی به زبانهای متفاوت در سرزمین‌های آسیای مرکزی و هندوستان نوشته شده است. این مقاله خود در تعقیب مقاله دیگری تحت عنوان «مثلثی بر کران جیحون» می‌باشد که



در آن، ضمن بررسی تاریخ سیاسی و نظامی عصر شاه اسماعیل، به نقش ازبکان در نزدیکی روابط شاه اسماعیل و بابر اشاره گردید. می‌توان مدعی شد که مقاله حاضر از اولین مقالاتی است که تلاش دارد، با بررسی علی وقایع تاریخی دلایل جهتگیری وقایع تاریخ را در جهت‌های خاص روشن کند. در این مقاله تلاش می‌شود، تا ضمن بررسی کلی تاریخ زندگی بابر به شکافتن دلایل رویکرد بابر به هندستان پرداخته شود.

سؤالی که در این مقاله به آن پاسخ داده می‌شود، این است: چرا ظهیرالدین بابر، علی رغم مشکلات اقتصادی و داشتن یک ارتش به مراتب کوچکتر، به فکر تصرف هندوستان افتاد؟

فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال، در این مقاله مطرح است، این نکته است: بابر در سایر مرزهای خود با مشکلات نظامی روبه‌رو بوده است.

بابر

بابر از شاهزادگان تیموری و فرزند عمر شیخ تیموری بود. او به واسطه شش نسل به تیمور می‌رسید. عمر شیخ امیر تیموری فرغانه (۸۷۷-۹۰۰ ق/۱۴۶۹-۱۴۹۴ م) تحت حمایت خانات جغتایی مغولستان سلطنت می‌کرد (گروسه ۱۳۸۷: ۷۶۹). بابر در سن یازده‌سالگی بر جای پدر بر تخت حکمران ایالت کوچک فرغانه در شمال افغانستان نشست.

سرزمین حکومتی بابر در مجاورت سرزمین‌های ترکستان شرقی قرار داشت. قلمرو وی، به دلیل وجود کوهستان‌های مرتفع و داشتن آب فراوان، از نظر کشاورزی قلمرو حاصلخیزی بود. اما حفاظت از دیواره جنوبی سرزمین‌های ترک‌نشین و همسایگی با گروه‌های بیابانگرد فراوان که طبیعتی خشن و روحی آزاد داشتند و چندان به مرزهای سیاسی اهمیت نمی‌دادند، صبر فراوانی می‌طلبید.

از سوی دیگر، قلمرو بابر در فرغانه در جنوب تاجیکستان امروزی، هر چند در برابر دشمنان شرقی به واسطه کوه‌های بلند مستور بود، اما در

غرب این چنین نبود. امرای سمرقند و بخارا هر زمان که می‌خواستند، می‌توانستند، با توجه به قدرت سیاسی و نظامی خود، ولایت کوچک فرغانه را زیر فشار قرار دهند. هیچ مرز طبیعی به‌جز چند رودخانه کوچک بین این سرزمینها و ولایت فرغانه وجود نداشت. در نتیجه ادامه حیات دولت کوچک فرغانه در گرو حسن نیت امیران قدرتمندتر تیموری بود. آن‌گونه که بابر خود می‌گوید، از یازده‌سالگی سوار بر اسب در حال نبرد با دشمنانش بوده است. اصولاً زنده ماندن وی نیز پس از این حیات پر زد و خورد، معجزه‌ای قابل بیان است. بدیهی است که بابر می‌دانست که ولایت کوچک فرغانه که راه ابریشم از میان آن می‌گذشت و به نوعی دروازه شمالی افغانستان امروزی به شمار می‌رفت، دیر یا زود توجه امیران تیموری را جلب خواهد کرد. تنها از بخت بابر بود که امیران تیموری در این دوره در حال زد و خورد میان خود بر سر نواحی ارزشمندتر درون منطقه فرارودان یا خراسان در شمال و غرب قلمرو بابر بودند و توجهی به او نداشتند. از سوی دیگر، در نواحی جنوبی نیز هندوستان درد چند قرن آشفتگی و حکومت‌های کوچک و پراکنده‌ای را می‌کشید که به سرعت جایگزین یکدیگر می‌شدند. این حکومتها به دلیل عدم مشروعیت عمومی، در حال درگیری دائمی با سلاطین و امرای زیردستی بودند که خود را لایق‌تر از حاکمان فعلی می‌دانستند و معمولاً نیز اقبال بلندی داشتند. در شرق قلمرو بابر کوهستانهای پامیر قرار داشت و این کوه‌های بسیار بلند، مرتفع‌تر و کشیده‌تر از آن بود، که بتوان از آن به ماجراجویی نظامی دست زد. به این ترتیب، در شرق قلمرو بابر در فرغانه توسعه قلمرو از راه نظامی امکان‌پذیر نبود. تردیدی نیست که آرزوی تصرف سمرقند، پایتخت سابق تیمور، اهمیتی کارزماتیک در دستورالعمل سیاست خارجی بابر داشت. این شهر اهمیتی حیثیتی زیادی برای تیموریان داشت (ریاض‌السلام ۱۳۷۳: ۱۹). بابر به واسطه این شهر مهم و ثروتمند که از شهرهای آباد و بزرگ این دوره بود، انتظار داشت بتواند بخش مهمی از سرزمینهای تیموری را حداقل در ناحیه



ماورالنهر به تصرف خود درآورد. اما سمرقند شهری بزرگ با ثروت و امکانات نظامی فراوان بود. برای بابر تصرف این شهر با امکانات موجود امکان‌پذیر نبود.

تفکیک قدرت تیموریان، علاوه بر این نکته که می‌توانست فرصتهایی برای بابر خلق کند، اما برای مجموعه تیموریان خطرناک بود. زیرا به دشمنان ایشان فرصت می‌داد، تا بر ایشان غلبه کنند و آنها را از سلطنت خلع نمایند؛ خطری که بعدها در وجود شییبانیان متبلور گردید.

ایشان در این دوره به صورت دائمی به قلمرو تیموریان تجاوز می‌کردند و تقریباً بی شکست پیش می‌آمدند. شییبانیان به رهبری محمودخان معروف به شیبیک خان بنیانگذار سلسله که حمایت سیاسی امرای ترکستان غربی به رهبری محمودخان را پشت سر داشتند، تلاش می‌کردند تا ناحیه فرارودان را به تصرف کامل درآورند.

محمد شییبانی (شیبیک خان) پس از قتل پدرش، شاه بوداق، از دست دشمنانش گریخت و به نزد خان جغتایی مغولستان غربی محمودخان رفت. محمودخان که از خدمات او رضایت پیدا کرده بود، در سال ۹۹۳ق/۱۴۸۷م تیول ترکستان را به او داد. محمد شییبانی با مساعدت محمودخان در ماورالنهر نفوذ کرد. او از درگیریهای داخلی تیموریان در ابتدای قرن شانزدهم استفاده کرد و شروع به نفوذ قاطع به فرارودان کرد. در سال ۱۵۰۰م با حمله به بخارا و سپس سمرقند به حمله سنگین به قلب سیاسی کنفدراسیون تیموری پرداخت. او با روشی غدارانه امیر علی رهبر تیموریان در سمرقند را که به استقبالش آمده بود، به قتل رساند و شهر را متصرف شد و به سرعت چندین حمله ضربتی را به نواحی دیگر انجام داد تا توانست امنیت قلمرو جدیدش را تأمین کند.

به دنبال آن، در سالهای بعد خان شییبانی، خوارزم را در ۹۱۱ق/۱۵۰۵م، خیوه را در ۹۱۲ق/۱۵۰۶م، بلخ و هرات را در ۹۱۳ق/۱۵۰۷م، از دست خاندان تیموری به در آورد.

بابر احتمالاً در چندین نبرد حمایتی از سایر شاهزادگان تیموری به نبرد با شیبانیان پرداخته است. به این ترتیب بابر جوان قبل از آنکه بتواند در سمرقند نفوذی قاطع کند، این شهر را در دستان توانمند شاه شیبانی دید. شیبانیان با موفقیت تلاش کردند تا به شرق و غرب قلمرو خود، به ویژه شهرهای مهم و بزرگ، نفوذ کنند. ایشان تا سال ۹۱۳ق/۱۵۰۷م تا شمال افغانستان امروزی پیش آمده بودند و بخش شرقی قلمرو خراسان بزرگ را دست داشتند.

بابر می‌گوید که از زمان آغاز سلطنت در یازدهسالگی در حال نبرد با دشمنان بوده و فتح کابل به دست وی تا ده سال بعد صورت نگرفته است. به این ترتیب بابر در تعقیب رویاهای پرهزینه‌اش در ده سال اول، در فکر اقدام در جناح شمالی قلمرو خود بوده است؛ جایی که او در این مدت تنها مجبور به اتلاف سرمایه‌های نظامی و اقتصادی خود شد. در این دوره او نه تنها موفق به تصرف سمرقند و بخارا نشد، بلکه مجبور گردید، پس از یک شکست نظامی، به ازدواج اجباری خواهر خود با خان شیبانی، تن در دهد، که ظاهراً حرکتی خفت‌بار برای او بوده است.

گام اول: کابل

در حوالی سال ۹۱۰ق/۱۵۰۴م بابر که زیر فشار ازبکان بود، از درهٔ خجند خارج شد و به سوی کابل شتافت (پاراحمدی و دیگران ۱۳۹۰: ۱۹۱)؛ جایی که برای او در سالهای بعد بسیار ارزشمندتر از سمرقند و بخارا گردید. تصرف کابل در این سال این امکان را به او داد، تا ضمن افزایش قلمرو خود در جهت جنوب، راه ارتباطی تجاری ارزشمند هندوستان را نیز زیر نظر داشته باشد. این احتمال وجود دارد که بابر در سالهای قبل از راه تجارت ارزشمند اسب که در سرزمینهای ترکستان کم‌ارزش و در هندوستان بسیار پرارزش بوده است، منفعت زیادی برده باشد. این تجارت باعث گردید تا او با نزدیک شدن به هندوستان بسیار ثروتمند، از پرداختن عوارض به حکام کابل معاف گردد. همچنین این عوارض ارزشمند در دوره‌های بعد به



خزانۀ بابر واریز می‌شده است. حرکتی خوبی بود. بابر ضمن گسترش قلمرو خود به سوی جنوب اختیار گردنه‌های ارزشمند مسیر هندوستان را در دست می‌گرفت. این گردنه‌ها مکانهای خوبی برای نبرد با سربازان بسیار جسور شییبانی بودند؛ سربازانی که تا آن روز به صورت مرتب تیموریان را شکست داده بودند.

اما نگاههای تیزبین شییبانیان در این دوره به نواحی ثروتمند خوارزم بود. اگر شییبانیان در این دوره قصد پیشروی در شمال غربی را نداشتند، بابر با مشکلات جدی مواجه بود. عدم تحرک شیبیک خان در برابر بابر، به دلیل عدم اهمیت بابر در نگاه شییبانیان است. این‌گونه به نظر می‌رسد که در نظر سران شییبانی، بابر امیری بود که تنها حرکت‌های نمادین انجام می‌دهد و تواناییهای او در براندازی حاکمیت شییبانیان در فرارودان بسیار ضعیف برآورد می‌شود. به همین دلیل تنها مدت کوتاهی پس از فتح مهم کابل به دست بابر، امیر شییبانی در خلاف جهت پیشروی بابر به سوی شمال غربی رفت تا در یک عملیات موفقیت‌آمیز، ناحیه خوارزم را غارت کند.

در سال ۹۱۲ق/۱۵۰۶م خان شییبانی متوجه بابر شد و فرغانه دیار پدری بابر را از دست او خارج کرد. شکست بابر در فرغانه و محاصره بابر در حصار مستحکم شادمان، پایان دوره آرزوهای بابری به نظر می‌رسید. اما خان شییبانی که قصد داشت تا بار دیگر به ناحیه شمالی فرارودان برود، تلاش کرد تا صلحی را با بابر به دست آورد. این صلح که به قیمت ازدواج اجباری خواهرش خانزادخانم با خان شییبانی (غفاری‌فرد، ص ۷۷)، به دست آمد، باعث شد که او قلمرو خود را به بخش کوچکی در افغانستان شمال شرقی و کابل محدود کند. شاید شییبانیان انتظار داشتند، که بابر دیر یا زود در جنگ‌های داخلی تیموریان یا در یکی از ماجراجوییهای غربی‌اش از پای درآید. از طرفی خواهر بابر گروگان ارزشمندی در دربار شییبانیان بود. بعدها که کار شییبانیان و بابر به هم گره خورد، خواهر بابر از نظر دور شد و به صورت محترمانه در قلعه‌ای زندانی شد و پس از نبرد مرو به دست

شاه اسماعیل افتاد. شاه اسماعیل با احترام و تشریفات این زن محترم را به نزد برادرش فرستاد.

بابر از این پس در تلاش بود، تا به گونه‌ای قدرت مهیب شیانیان را چالش بکشد. او برای این کار مجبور بود که در دل کوه‌های بلند افغانستان پناه گیرد و آماده نبردهای فرسایشی با شیانیان گردد. شیبک خان در سال ۹۱۲ق/۱۵۰۷م بار دیگر به افغانستان آمد، تا به آخرین زورآزمایی خود با خاندان تیموری بپردازد. شیبک خان در نبرد بادغیس قدرتمندترین امیر تیموری سلطان حسین بایقرا را که حاکم بیشتر ماورالنهر و خراسان بود، شکست داد.

قندوز و اتحاد با غرب

پس از شکست بادغیس اوضاع بابر بسیار خطرناک شد. بنیه اقتصادی بابر در این دوره به او اجازه نمی‌داد تا در درازمدت قادر به جلوگیری از ازبکان باشد؛ زیرا هر چند تیموریان در افغانستان شرقی مسیر مهم تجاری هند را در دست داشتند، اما به نظر می‌رسد از نظر اقتصادی قادر نبودند در درازمدت در برابر شاه جوان شیانی پایداری کنند. ایشان نیازمند متحدی بودند که در مواقع سخت در برابر قدرت ازبکان یاورشان باشد. نبرد مرو که در آن شاه اسماعیل ارتش ازبکان را شکست داد، اثباتگر وجود قدرتی بود که بابر در جستجوی آن بود (یاراحمدی و دیگران ۱۳۹۰: ۱۹۶).

در اواخر سال ۹۱۶ق/۱۵۱۰م شاه اسماعیل صفوی برای عقب راندن ازبکان از قلمرو ایران با هفده هزار قزلباش به طرف خراسان حرکت کرد. او در طاهرآباد مرو ارتش ۲۹۰۰۰ نفری ازبکان را در هم شکست و شیبک خان فرمانروای ایشان را به قتل رساند.

پس از نبرد مرو و تثبیت مرزهای شرقی و اخراج ازبکان از خراسان، شاه اسماعیل که خود در دو جبهه غرب و شرق، به وسیله عثمانیها و ازبکان در محاصره بود، تصمیم گرفت با ایجاد رابطه حسنه با بابر در شرق قلمرو



ازبکان، ایشان را از دو سو در محاصره قرار دهد؛ زیرا حدس می‌زد که شکست ازبکان و تضعیف قدرت ایشان موقتی است. سیاست زیرکانه‌ای بود. تقویت روابط با بابر که به تازگی از مرزهای شرقی ازبکان رانده شده بود، دلمشغولی واقعی برای ازبکان را سبب شد.

بابر در ابتدا لازم دید که از ضعف موقت ازبکان بهترین بهره برداری را بکند. او در زمستانی سخت و پیش از انسجام مجدد ازبکان در بهار ۹۱۷ق/۱۵۱۱م به ولایت بسیار مرتفع قندوز لشکر کشید و نیروهای ازبک مستقر در آن را غافلگیر کرد. او در این نبرد جسورانه افسانه شکست‌ناپذیری ازبکان از تیموریان را باطل کرد. هر چند ازبکان نیروی چندانی در صحنه نداشتند، به صورت موقت مجبور شدند تا مزاحمت بابر را در جبهه جنوبی خود تحمل کنند. حمله غافلگیرانه بابر به دلیل ضعف ازبکان پس از شکست سنگین مرو موفقیت‌آمیز بود (قمی، خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۳). یکی از دلایل پیروزی بابر، برتری استراتژیک او نسبت به ازبکان در قندوز بود. این برتری به طور موقت منجر به پذیرش رود جیحون به عنوان مرز ازبکان با بابر از سوی ازبکان گردید. ایشان به این نتیجه رسیده بودند که حفظ قندوز برای مدافعان ازبک بسیار دشوارتر از تصرف آن برای مهاجمان تیموری است. در نتیجه در برابر بابر عقب‌نشینی کردند و به تجدید قوا پرداختند.

فتح قندوز ارزش بابر و اتحاد او را برای شاه اسماعیل مشخص کرد. شاید شاه صفوی در وجود بابر دوستی مفید برای روزهای نامشخص آینده می‌دید. شاه اسماعیل می‌دانست که برای بابر و اصولاً هر خان تیموری دیگر، تصرف سمرقند اهمیت بسیار دارد. شاید مرشد صفوی به این مسأله فکر می‌کرد که تصرف و نگهداری سمرقند به دست تیموریان برای صفویان هزینه مالی و معنوی کمتری خواهد داشت، به همین دلیل تلاش کرد تا در آینده از این سرمایه نظامی معنوی بهره‌برداری کند. بابر در محاسبات

استراتژیک ازبکان، می‌توانست تهدیدی برای جناح چپ ایشان در حملات بی‌محابای آنان به خراسان بزرگ باشد.

کمی بعد سفیر حسن نیتی، همراه با خواهر بابر که در بند ازبکان بود و به دست شاه صفوی افتاده بود، از سوی شاه اسماعیل به خدمت بابر وارد شد (اقبال آشتیانی ۱۳۸۳: ۸۰۹). شاهنشاه مقتدر و جوان صفوی به خوبی دریافته بود، که بازگرداندن خواهر بابر به نزد او، اهمیت سیاسی، مذهبی و اخلاقی زیادی در صحنه سیاست خارجی صفویان می‌تواند داشته باشد.

از نظر اخلاقی بازگرداندن خواهر بابر به او، تضمین شرافت خانوادگی تیموریان در نزد صفویان بود (یاراحمدی و دیگران ۱۳۹۰: ۲۰۳). این عمل شاه اسماعیل باعث افزایش اعتبار اخلاقی صفویان در نزد تیموریان ادب‌دوست و هنرپرور گردید. این مسأله اهمیت بسیار زیادی در صحنه اخلاق سیاسی آسیای مرکزی داشت؛ جایی که اخلاق به‌شدت با خشونت و تعصبات خشک مذهبی درآمیخته بود. ازبکان با در بند کردن این شاهزاده خانم تیموری که زمانی ملکه محمدخان شیبانی بود، بی‌احترامی بزرگی را نسبت به بابر به‌جا آورده بودند. اما صفویان صوفی‌مسلك، بدون نظری باطل و با احترام به حرمت بانویی در بند، او را به نزد خاندان عالی‌قدرش فرستاده بودند.

این حرکت دوستانه شاهنشاه صفوی، با اعزام سفارت خان میرزا عموی بابر و ایدئولوگ دربار مغولان کابل به نزد شاه اسماعیل پاسخ داده شد. خان میرزا که مهم‌ترین و مورد اعتمادترین مشاور بابر بود، به او پیشنهاد کرد که از فرصت به دست آمده برای اتحاد با قدرت صفوی استفاده کند. بابر زیرک بهترین سفیر ممکن را برای سفارت به نزد صفویان انتخاب کرد. این سفیر خود خان میرزا بود؛ مشاوری که پیش از سایرین به ارزش صفویان در مرزهای غربی مغولان پی برده بود. از طرفی قرابت خانوادگی او با بابر، به عنوان عموی بزرگ شاه تیموری و شاید بزرگ خاندان بابر در آن زمان، از اهمیت حرکت شاه اسماعیل در نزد بابر سخن می‌گفت.



این مسأله از چشم شاه اسماعیل و مشاورین کارگشته او دور نماند. ایشان می‌دانستند که خان میرزا به خودی خود به دلیل قرابت با شاه تیموری، از نفوذ قاطعی در نزد بابر برخوردار است. او احتمالاً مهم‌ترین شخصیتی بود که بابر می‌توانست برای سفارت به ایران انتخاب کند. صفویان می‌دانستند هر توافقی با خان میرزا در ایران، یک توافق کامل و قطعی در کابل محسوب می‌شود.

خان میرزا علاوه بر ابراز اطاعت بابر از شاه صفوی، از او خواست تا با وی بر علیه ازبکان متحد شود. خان خردمند، خوب دریافته بود که بابر در این مذاکرات دست پایین را دارد (همان: ۲۰۳). بابر زیر فشار ازبکانی قرار داشت که در جهت توسعه ارضی قلمرو از دست رفته خود در جنوب، به‌زودی تیموریان یا صفویان را مورد حمله قرار می‌دادند. صفویان دشمنانی خطرناک برای ازبکان بودند. ضرب شست قزلباشهای صفوی دردی جانکاه بر دل و رعبی مهیب در فکر شیبانیان نهاده بود. بعید بود که ازبکان جز به موقع ضرورت به نبرد با صفویان بپردازند. پس ازبکان قطعاً به سوی بقایای تیموریان یعنی بابر می‌آمدند که آفتاب ایشان در حال افول بود و در تاریخ سلسله‌های ایران دیده نشده بود که سلسله‌ای پس از افول این چینی بتواند دوباره به پا خیزد. خان میرزا می‌دید که یک اتحاد و اطاعت ضمنی بیش از آنکه غرور بابر را جریحه‌دار سازد، می‌تواند بقای تیموریان را حتی پس از تصرف احتمالی کابل به دست ازبکان تضمین کند؛ خطری که یک بار در فرغانه حکومت بابر را تهدید کرده بود. از سوی دیگر، اطاعت از شاه صفوی، او را ملزم به حمایت بابر در برابر ازبکان می‌نمود. به این ترتیب راه پیشروی بابر به سوی غرب نیز بسته گردید؛ زیرا پیشروی بابر در غرب منجر به نبرد با صفویانی می‌گشت که توانمندی سربازان ایشان بر تیموریان و بر همه ثابت شده بود. به این ترتیب، بابر برای دنبال کردن رؤیاهای خود تنها یک جهت را می‌توانست، در پیش بگیرد؛ جهتی که او را به سوی سرزمین ثروتهای بیکران هندوستان هدایت می‌کرد.

آخرین تلاش‌های شمالی

پس از این قرارداد با صفویان، بابر با فراغ بال و جسارت بیشتری به شیانیان حمله می‌کرد. اما حملات بابر برای شیانیان مزاحمت جدی تلقی نمی‌شد. شیانیان که ارتشهای متحد تیموری را بارها شکست داده بودند، چرا باید از امیر ولایت دورافتاده کابل هراسی به دل راه بدهند. شاید در نظر ایشان بابر همچون شاه ضعیفی بود که دو بار از دست ایشان رسته بود. اصولاً صلح سلطان محمد شیانی با بابر، پس از محاصره حصار شادمان و به همسری گرفتن خواهر وی، و حتی نادیده گرفتن این زن در دوره‌های بعدی، خود دلیلی بر بی‌اهمیت دانستن بابر می‌تواند باشد. بابر در این عصر به‌جز تصرف قندوز و پیشروی در حاشیه قلعه مستحکم شادمان کار مهمی انجام نداده بود که این اقدامات مهم در نظر خود بابر، در راهبرد ازبکان در درجه سوم قرار داشت. برای ازبکان بسیار ساده بود که نیروهایی را که به خراسان می‌بردند، در یک حمله به سوی کابل متمرکز کنند. اما شیانیان به این کار دست نزدند و این نشانی از بی‌اهمیتی بابر و قلمرواش برای ایشان است. از سوی دیگر، در نامه‌ای که عبیدالله خان پس از پیروزی در غجدوان به سلطان عثمانی می‌نویسد، جایگاه بابر در سلسله‌مراتب نظامی مورد توجه ازبکان نمایش داده شده است.

بعد از شکست نیروی مشترک صفوی و تیموری در سال ۹۱۸ ق/۱۵۱۲ م عبیدالله خان اوزبک با تفاخر به سلطان سلیم عثمانی نوشت: «...مع هذا، کلب اصغر که وکالت آن کلب اکبر را داشت و از عین نادانی به نجم ثانیس ملقب نموده... به سرداری، بل به سر به بداری با هشتاد هزار سوار سرخ‌سر ناهموار، از ایران به پریشانی تورانیان پرداخته، بعد از عبور از آب آمویه بسیاری شهر و نواحی را به قتل عام صغیر و کبیر نظیر روز قیام ساخته، از سطوت آن زشت‌اختر حاکم کابل و قندهار بابر نیز اطاعتش کرده، به خارج قبةالاسلام سمرقند در رسیدند و پیش از عصر همان روز فیروز



فرصت جنگ داده، هاتف غیبی به گوش هوش سروش نصرت رسانیده، در یک چشم بر هم زدن دمار از روزگار ایشان بر آوردم... نجم نحس، به طالع سعد ما دستگیر شد و باقی امرا و سپاهش شکسته و تباه گشته از جنگ‌گاه تا کناره آب جیحون که بیش از یک ماه را هست:

همه کشته بر کشته افتاده بود چه در جان سپردن، چه جان داده بود

(نوابی) ۱۳۶۸:

(۱۳۲-۱۲۷)

در حالی که بابر خود را در این دوره امیر کابل و قندهار می‌داند و عنوان وی در این عصر پذیرفته شده بود، نام او در انتهای جمله چهارم وارد متن می‌شود. آن هم سه خط پس از تمجید منفی از سردار لشکر صفوی که در این دوره منصب امیرالامرای ایران را داشته است. این اشاره کوچک خود نمادی برای اهمیت بسیار پایین بابر برای ازبکان است.

اصولاً ازبکان در این دوره پس از پیروزی در نبرد بادغیس بیشتر متوجه اقدامات صفویان بودند و کار چندانی در برابر مزاحمت‌های بابر انجام نمی‌دادند.

شاه اسماعیل صفوی در حمله خود در ۹۱۸ق/۱۵۱۲م از همراه کردن متحد جدیدش در حمله به ازبکان خودداری ورزید. این بار ازبکان خردمندانه‌تر رفتار کردند و به سرعت از شاه اسماعیل تقاضای صلح کردند و حاکمیت صفویان را بر جنوب آمودریا تا بلخ به رسمیت شناختند. ازبکان دریافته بودند که جنگیدن با شاه اسماعیل که تا آن لحظه در هیچ نبردی شکست نخورده بود، کاری خارج از مخاطره نیست. به ویژه اینکه در صورت نیاز شاه صفوی، بابر متحد جدید او می‌توانست، در زمان دفاع ازبکان از قلمرو جنوبی در برابر شاه اسماعیل، به یکباره به حمله مستقیم به سمرقند و بخارا بپردازد و شیرازه حکومت نوپای شییبانی را که از سوی شمال و شرق به وسیله قرقیزها و قزاقها نیز تهدید می‌شد، از هم بپاشد.

بابر پس از صلح شاه اسماعیل با ازبکان مستقلاً به ماورالنهر حمله کرد؛ تصمیمی عجولانه و کاری خطرناک بود. ازبکان که در برابر حمله دوم شاه اسماعیل از نظر نظامی و اقتصادی منقبض شده بودند، در آمادگی کامل به سر می‌پردردند. اینک ضربه تمام قدرت خود را متوجه ارتش بابر کردند که از ارتش صفوی ضعیف‌تر بود. کار بابر به جای باریک کشید و به قندوز عقب‌نشینی کرد (دوغلالت، تاریخ رشیدی، ص ۲۳۸).

اتحاد دوباره و کول ملک

بار دیگر سفیری از سوی بابر به سوی شاه اسماعیل روانه شد و ضمن تمایل وی به درآمدن به مذهب شیعه از شاه ایران تقاضای کمک برای حمله به ازبکان را نمود. بابر از این نکته که ازبکان از صلح موقت با صفوی استفاده کرده و به ارتش پراکنده وی حمله کنند، در وحشت بود. از سوی دیگر موقعیت بابر در آن سوی جیحون چندان مناسب نبود. ازبکان در این زمان از شکست ارتش بابر قدرت یافته بودند و به نحو خطرناکی قلمرو بابر را تهدید می‌کردند.

شاه اسماعیل که خطر ازبکان را بزرگتر از خطر امیر ایرانی‌مسلمک مغول کابل می‌دید، برای بابر نیروی کمکی فرستاد. قوای کمکی ایران به فرماندهی اجد بیگ صوفی اوغلی و شاه بیگ افشار به حصار شادمان فرستاده شد (عالم‌آرای صفوی، ص ۳۰). شاه اسماعیل و مشاورانش به این نتیجه رسیده بودند که ابراز تمایل بابر به مذهب تشیع، انگیزه لازم را برای کمک به او در نزد قزلباشهای متعصب و مردم توجیه می‌کند. از سوی دیگر و از نگاه راهبردی، بابر در شرق قلمرو ایران و جنوب قلمرو ازبکان، می‌توانست به عنوان یک شانتاژ در برابر ازبکان عمل کند. حسابهایی که شاه اسماعیل و مشاورانش درباره بابر کرده بود، عاقلانه و خردمندانه بود، زیرا بابر، به کمک سپاه ایران، موفق به تصرف سمرقند و بخارا سرزمینهای آبا و اجدادی‌اش گشت.



او پس از تصرف سمرقند مذهب شیعه را پذیرفت و به نام شاه اسماعیل سکه زد و خطبه به نام او خواند (ریاض‌السلام ۱۳۷۳: ۲۹). فتح سمرقند پیروزی سیاسی بزرگی برای شاه اسماعیل بود؛ اما کم‌کم اوضاع برگشت، تنفر عمومی مردم سمرقند نسبت به بابر افزایش یافت. از نظر ایشان، بابر دیگر یک حاکم سنی‌مذهب تیموری و خردمند نبود؛ بلکه امیری بود که با تغییر مذهب خود حمایت ایرانیان شیعه‌مسلک را خریداری کرده بود. این امر نزد اهالی سرزمین ماورالنهر که پیروان متعصب مذهب تسنن بودند، بسیار منفور بود. بابر در مرحله اول تلاش کرد که با مرخص کردن محترمانه سپاه ایرانی از این ستیزجوییها بکاهد (روملو، احسن‌التواریخ، ص ۱۲۵). شاه اسماعیل به این نتیجه رسید که مرخص کردن سپاه ایران از ماورالنهر، مقدمه‌ای برای جدایی سیاسی بابر از اوست. در این هنگام، ازبکان در اطراف بخارا شروع به تقویت قوای خود کردند و بابر را که تلاش می‌کرد این حرکت را در نطفه خفه کند، در سال ۹۱۸ق در نبرد کول ملک شکست دادند.

ناکامی در غجدوان

پیشروی ازبکان از سمرقند و بخارا به سوی حصار شادمان، اوضاع را به نفع بابر تغییر داد. سفیری از سوی بابر برای درخواست کمک فوری به نزد بیرام بیگ قراملو حاکم صفوی بلخ رفت. حاکم ایرانی که خطر ازبکان را بزرگتر از خطر بابر می‌دید، با اعزام سیصد نفر به سوی او، قوای تیموریان را تقویت کرد (خواندمیر، حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۷۸). همزمان خبر رسید که امیرالامرای ایران، یاراحمد اصفهانی معروف به نجم ثانی با دوازده هزار سرباز از مسیر جام و مرغاب در حال پیشروی به سوی بلخ است (ترکمان، تاریخ عالم‌آرا، ج ۱، ص ۱۲۳). ازبکان با شنیدن این خبر به سرعت قوای خود را عقب کشیدند و بابر را به حال خود رها کردند. ایشان احتمال می‌دادند که لشکرکشی نجم ثانی برای برخورد با بابر است و

نه ایشان. پس مودیانه عقب نشستند تا از دادن بهانه به سپاه ایران برای درگیری با خویش خودداری ورزند. اما نجم ثانی (بدون مشورت با شاه؟) تصمیم گرفت، تا با کمک بابر، بار دیگر ازبکان را به عقب براند و قلمرو ماورالنهر را زیر نفوذ ایران درآورد. برای همین بابر را به نزد خود خواند و اقدامات او را پس از تصرف سمرقند نادیده گرفت.

در این میان، اتحاد ایرانیان و تیموریان به دلیل تفاوت‌های اخلاقی رهبران و برخی از مشکلات سیاسی مانند تابعیت شاهی مانند بابر از وزیر کشور همسایه اوضاع داخلی اردوی متحد ایرانی-تیموری را آشفته کرد. رفتارهای ناشایست و خشونت بی‌مورد نجم ثانی در ماورالنهر (خواندمیر، *حبیب‌السیر*، ج ۳، ص ۶۸) به کلی تیموریان و حتی برخی از افسران ایرانی را از او دور کرد (خورشاه، *تاریخ ایلچی*، ص ۴۵۹).

برای خشونت‌ها و قتل عام‌های نجم ثانی در این دوره توضیح قانع‌کننده‌ای وجود ندارد. به گفته مورخان مؤخر این دوره، نجم ثانی در تمام این دوره، بدون دستور دربار تبریز در حال نبرد با ازبکان بود (غفاری، *تاریخ جهان‌آرا*، ص ۷۷). البته این احتمال نیز وجود دارد که این مورخان برای جلوگیری از نسبت دادن این شکست به شاه شکست‌ناپذیرشان، شاه اسماعیل، این واقعه را جعل کرده باشند.

بابر به امید اینکه این لشکرکشی مشترک سهمی برای او در پیروزی‌های آینده داشته باشد، همراه با سپاه ایران باقی ماند. از سوی دیگر، او امیدوار بود که این پیروزی‌ها منجر به عقب راندن همیشگی ازبکان از صحنه سیاسی ماورالنهر گردد و تجدید رؤیای ابقای تیموریان تحت لوای بابر برای او باشد. ارتش متحد قصد داشت تا با حمله به بخارا، قوی‌ترین بخش ارتش‌های ازبک را درهم بکوبد. در این زمان عبیدالله خان و جانی بیک از مهم‌ترین رهبران ازبک در بخارا بودند. اما یک سپاه دیگر ازبک به رهبری تیمور سلطان و ابوسعید سلطان از سمرقند خارج شد و قبل از بخارا رو در روی



ارتش مشترک رسید. این نیروی ازبک در قلعهٔ غجدوان پناه گرفت و آمادهٔ دفاع در برابر ارتش ایرانی-تیموری گشت.

از طرفی ازبکان که از اختلافات اردوی ایران بو برده بودند، به رهبری عبیدالله خان از بخارا خارج شدند و راه غجدوان را در پیش گرفتند. در غجدوان نیروهای ازبک در محاصرهٔ ایران از میان لایه‌های نیروهای ایرانی خارج شدند و به باقی نیروهای ازبک پیوستند و سپس به ایرانیان حمله کردند. به محض آغاز جنگ برخی از واحدهای ایرانی عقب‌نشینی کردند و به سوی ایران گریختند. سایرین از جمله بابر که از اقدامات نجم ثانی دل خونی داشتند، نیز به قلمرو امن‌تر جنوبی فرار کردند. بابر به حصار شادمان، نزدیک‌ترین قلعهٔ مستحکم خود، گریخت. نبرد غجدوان با بدبختی بی‌سابقه‌ای برای سپاه صفوی به پایان رسید (خواندمیر، *حبیب‌السیر*، ج ۳، ص ۶۹).

پس از غجدوان

سقوط خراسان، بعد از شکست ایرانیان در ماورالنهر در سال ۹۱۸ق/۱۵۱۲م، نگرانیهای بسیاری در دربار ایران ایجاد کرد و پادشاه صفوی رهبری سپاه ایران را بر عهده گرفت (خواندمیر، *تاریخ شاه اسماعیل*، ص ۶۷). شاه اسماعیل قبل از جنگ در مرزهای شرقی، دگرگونی‌هایی در ساختار درونی صفوی انجام داد و امیر نظام‌الدین عبدالباقی را منصب وکالت و امیرالامرای بخشید و صدارت را به علامه العلماء میر سید شریف داد و برای رفع اختلافات آنان، یکی از دختران میر عبدالباقی را به میر سید شریف داد (استرآبادی، *تاریخ سلطانی*، ص ۴۷).

ازبکان با یک حملهٔ سراسری همزمان در سه جبهه نبرد را با ایران آغاز کردند و سه شهر مهم خراسان آن روز را یعنی بلخ در شرق، هرات در مرکز و مشهد در مغرب ایالت خراسان بزرگ را محاصره کردند (اقبال آشتیانی ۱۳۸۳: ۸۱۰). این محاصرهٔ سه‌گانه مانع از کمک قوای ایران به

یکدیگر بود؛ زیرا ارتش ایران در این دوره در سه شهر فوق تقسیم شده بود. از سوی دیگر، بابر در شرق، شرقی‌ترین بخش ارتش ازبکستان قرار داشت؛ آن هم در جایی که کوهستانهای سرد و مرتفع آزادی عمل ارتش او را محدود می‌کرد. هر سه شهر پس از مقاومتی دلیرانه به دست ازبکان تصرف شد.

تاکتیک خوبی بود. جبهه در برابر فرماندهان ازبک در سه جناح به صورت موازی تقسیم شده بود. ستاد ارتش ازبکان در سمرقند یا بخارا می‌توانست به هر یک از سه جبهه در صورت نیاز کمک ارسال نماید. اما برای ارتش ایران که بخش عمده آن در آن زمان در آذربایجان و حوالی آن مستقر بود، جبهه ایرانیان چنین دیده نمی‌شد. ایرانیان جبهه را به صورت یک خط سری می‌دیدند که لازمه عملیات در هرات، تصرف مشهد و لازمه عملیات در بلخ تصرف هرات بود.

شاه اسماعیل در سال ۹۱۹ق/۱۵۱۳م به سوی شرق لشکر کشید. ازبکان که از حضور او در جبهه شرقی به هراس افتاده بودند، به سرعت هرات و مشهد را تخلیه کردند. سپاهیان ایران بلخ را نیز باز پس گرفتند. البته داستان بلخ کمی بعد پیچیده شد و محمدزمان میرزا از امرای تیموری که زمانی مهم‌ترین مدعی تیموری سلطنت در ایران بود (میرجعفری ۱۳۸۵: ۱۰۴) حاکمیت خود را تحت تابعیت شاه ایران در بلخ اجباری کرد. از این پس تنها دژ قندهار بود که میان ایرانیان و جانشینان بابر از عصر خود بابر ایجاد اختلاف می‌انداخت (یاراحمدی ۱۳۹۰: ۱۴).



آخرین راهکار: به سوی هندوستان

به این ترتیب سه مسیر در شمال، غرب، و شرق برای بابر سردار و شاه فعال تیموری بسته شد. تنها مسیر باقیمانده مسیر جنوب بود. این مسیر به هندوستان و شبه‌قاره ختم می‌شد. در گام اول بابر باید به سرزمینهای حاشیه رود سند می‌تاخت؛ جایی که قبلاً توانسته بود، با عبور از دو گذرگاه خیبر

و قندهار، بارها به رزمایشهای کم‌اهمیتی در منطقه پردازد. در این دوره هندوستان تجربهٔ بیش از چهار قرن ناآرامی پس از تسلط غوریان و غزنویان را دنبال می‌کرد. در این سرزمین منابع فراوان بود، اما تفکر بهره‌برداری راهبردی از این منابع وجود نداشت؛ در حالی که بابر از منابع اندک خود به بهترین وجهی استفاده می‌کرد. از سوی دیگر، در دوره‌های مؤخر به این دوره افغانها در میان دسته‌بندیهای سیاسی درون‌گروهی مسلمانان در شمال هندوستان جایگاه جدید و قدرتمندی یافته بودند. این دسته‌بندی احتمال وجود یک دولت افغان را در صدر حکومت هندوستان امکان‌پذیر و قابل پذیرش می‌کرد. به این ترتیب، تاج سلطنت بر سر شاهی که تا آن روز او را افغان می‌شناختند، چندان در غربت نبود. بالاخره پس از یک دوره کشمکش سیاسی و نظامی، بابر در پانی‌پت، در یکی از سرنوشت‌سازترین نبردهای تاریخ توانست، با تمام ارتش ۲۶۰۰۰ نفری خود، ارتش یکصدهزاری نفر و مجهز ابراهیم لودی را درهم کوبد و قلمروی بزرگ با منابع بی‌شمار را ضمیمهٔ دولتش در کابل نماید.

نتیجه‌گیری

بررسی تاریخ عصر بابری نشان می‌دهد که این امیر بسیار فعال تیموری در طول عمر پرماجرایی خود که حاکی از پیروزیها و شکستهای کوچک و بزرگ بود، برای بقای سلطنت کوچکش مجبور به حملهٔ هندوستان بوده است؛ زیرا در جهت شمال در ابتدای دوران حکومتش مجبور به نبرد با شاهزادگان مقتدرتر تیموری و سپس امرای قدرتمند شیبانی بود که در این مقاله نشان داده شد که فتوحات بابری در این ناحیه امکان‌پذیر نبود. در شرق، کوههای هیمالایا راه پیشروی وی را به شرق مسدود کرده بودند. در غرب نیز علی‌رغم فرصتهای اولیهٔ موجود، با برقراری حکومت صفویان، اقبال پیشروی به این جهت نیز از بین رفت. به این ترتیب، بابر در انتهای دورهٔ سلطنت خود بار دیگر مجبور شد که همانند ابتدای دوران

سلطنتش بخت خود را در جهت جنوب در هندوستان جستجو کند؛ جایی که با پیروزی در پانیپت قلمرو خود را به یکباره چندبرابر کرد و عنوان امپراتور مغولان هندوستان را به دست آورد.

منابع

- استرآبادی، *تاریخ سلطانی*، به کوشش احسان اشراقی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۸۳، *تاریخ ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه*، تهران، بهزاد، تهران.
- ترکمان، اسکندر بیگ، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ۲ ج، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰ ش.
- خواندمیر، امیر محمود، *تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، تصحیح محمدعلی جراحی، تهران، گستره، ۱۳۷۰ ش.
- خواندمیر، غیاث‌الدین، *حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*، ۴ ج، تهران، خیام، ۱۳۳۳ ش.
- خورشاه ابن قباد الحسینی، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، به کوشش شارل شیفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دوغلات میرزا حیدر، *تاریخ رشیدی*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ ش.
- روملو حسن بیک، *احسن التواریخ*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، انتشارات ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳، *تاریخ روابط ایران و هندوستان: دوره صفوی و افشار*، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری‌فرد، تهران، امیرکبیر.
- *عالم‌آرای صفوی*، تصحیح یدالله شکری، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۳ ش.
- غفاری کاشانی، قاضی احمد، *تاریخ جهان‌آرا*، تهران، حافظ، ۱۳۴۳ ش.



- غفاری فرد، عباسقلی، «نگاهی به روابط دیپلماتیک صفویان و گورکانیان»، مجله علمی تخصصی تاریخ ایران، س ۲، ش ۵.
- قمی، قاضی احمد منشی، خلاصه التواریخ، ج ۱، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ ش.
- گروسه، رنه، ۱۳۸۷، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، علمی فرهنگی.
- میرجعفری، حسین، ۱۳۸۵، تاریخ تیموریان و ترکمانان، تهران، سمت.
- نوایی، عبدالحسین، ۱۳۶۸، شاه اسماعیل صفوی: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی به همراه یادداشتهای تفصیلی، تهران، ارغوانی.
- یاراحمدی، مهدی، ۱۳۹۰، «راه قندهار: بررسی دلایل ایجاد روابط حسنه بین ایران و هندوستان در عصر صفوی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۶۴، آذر.
- یاراحمدی، مهدی؛ کریمی، صادق؛ خدایی، محمدزمان، ۱۳۹۰، «مثلثی بر کران جیحون: نگاهی به تأثیر ازبکان در روابط شاه اسماعیل و ازبکان»، مجله علمی پژوهشی فقه و تمدن اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، ش ۲۷، تابستان.

نقش ارسطو در حمله اسکندر به ایران و هند

غزال مهاجری زاده *

چکیده

تاکنون کتابهای زیادی درباره حمله اسکندر به آسیا نوشته شده، ولی هیچ کجا به تبیین نقش ارسطو در این حمله پرداخته نشده است. فرض این تحقیق بر آن است که ارسطو با دربار مقدونی ارتباط نزدیک داشته است و تدریس او به اسکندر مقدمات حمله وی به ایران را فراهم آورده است. کتاب *سیاست* ارسطو دلیلی بر این مدعاست که شواهد آن نیز ذکر گردیده است. انگیزه او از این مخاصمه بعد از کشته شدن یکی از نزدیکترین دوستانش به نام هرمیاس شکل گرفت و چنانکه خواهد آمد، لشکرکشی اسکندر به ایران و هند تنها لشکرکشی نظامی نبوده است؛ بلکه آنها (سپاهیان دانش) خواستار تعلق دانش ایرانیان به خود نیز بوده‌اند! برای اثبات این نظریه به قدیم‌ترین متون فارسی و لاتین استشهد جسته شده و انگیزه این حمله مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: ارسطو، اسکندر، ایران، آسیا

سر آغاز سخن

بعد از مرگ افلاطون، ارسطو به شهر ساحلی آسوس از شهرهای ترود (در ناحیه موسیا) نزد هرمیاس اخته، فرمانروای خودکامه آتارنیوس (در جنوب خاوری آسوس و شمال غربی آسیا) رفت که به روایتی به ارسطو هر گونه آزادی داده بود. این شهر از لحاظ استراتژیک نقشی حیاتی داشت و در ناحیه‌ای جدلی بین امپراتوری ایران و پادشاهی نوخاسته مقدونی قرار داشت. دمتریوس ماگنسیایی در کتابش به نام *شاعران و نویسندگان* می‌گوید که هرمیاس برده ابولوس و اصلاً از مردم بیتینا بود و خواهش را کشته بود. بعدها او خواهی صراف شد که با خرید کانهایی کوهستان ایدا، نزدیک

* . استاد یار دانشگاه پیام نور

آسوس، خواسته هنگفتی فراهم آورد و به توانگری نامور تبدیل شد و سرانجام از شاهان ایران لقب شاهزاده گرفت؛ سپس دستگاه ستمگری خود را بر سراسر آتارنه گسترده.

هرمیا، قبل از فوت افلاطون، چنان شیفته آموزشهای دو استاد افلاطونی خود شد که شهر آسوس را به ایشان بخشید تا در آن عقاید خویش را به مردم بیاموزند. ارسطو نیز به این گروه افلاطونی پیوست و آنان درسگاهی تازه بر پا کردند که تا سه سال دوام داشت و رهبری آن با ارسطو بود.

همچنین تئوفراسیس (خواهرزاده ارسطو) از جزیره همسایه لیبوس آمده شامل این حلقه شد. خواهرزاده دیگر ارسطو، کالیستن، نیز در همین ایام فرصت دانش‌اندوزی یافت.

به روایتی ارسطو با هرمیا پیوند خویشی برقرار کرد و دخترش، یا دختر خواهرش، را به زنی به او داد. ولی آریستئیوس در نخستین کتاب خوشگذرانیهایی پیشینیان می‌گوید که ارسطو به عشق معشوقه هرمیا گرفتار آمد (که با در نظر گرفتن وضعیت جنسی هرمیا، لابد معشوقه‌ای تشریفاتی بوده) و با رضایت هرمیا با او ازدواج کرد، و از این ازدواج چندان راضی بود که در وصیت‌نامه‌اش خواست که او را کنار همسرش پتیاس دفن کنند. برخی این ازدواج را به روابط نامشروع ارسطو با هرمیا نسبت داده‌اند.

این دوره زمان گسترش نیروی فیلیپ (پدر اسکندر) و آغاز کشورگشایی او بود. هرمیا که تاج خود را در خطر می‌دید، با فیلیپ از در آشتی درآمد و پایگاهی در آتارنه برای هجوم به ایران به او بخشید. این امر باعث ایجاد حلقه طرفداران مقدونی گردید که محور اصلی آن هرمیا بود و قوانین ارضی آن برای ایجاد پایگاه دریایی در آسیا موضوعیت داشت و حمله به قلمرو ایران را که مد نظر فیلیپ بود، تسهیل می‌نمود.

پس از آن، چون شاه ایران، من‌تور یونانی را مأمور کرده بود یاغیان را قلع و قمع کند، او به قصد هرمیا ستمگر آتارنه واقع در میسیه حرکت کرد و به هرمیا پیغام داد که می‌خواهد وساطت کند و عفو شاه را نسبت به او بخواهد. هرمیا به ملاقات او رفت و به امر من‌تور گرفتار شد (پیرنیا ۱۳۷۴: ۱۱۸۰؛ زلر ۱۹۶۲: ۱۹). پس از آن یونانی مذکور حلقه (مهر) او را به دست آورد، نامه‌هایی به شهرهای تابع نوشت، که هرمیا به وساطت من‌تور با شاه صلح کرده و این نامه‌ها را به مهر او رسانید و برای شهرها و قلاع فرستاد. اهالی شهرها این نامه‌ها را صحیح دانستند و چون از جنگ خسته شده بودند، با شادی صلح را پذیرفتند و تسلیم گردیدند. وقتی شاه شنید

که من‌تور بی خونریزی تمام این شهرها را مسخر کرده، بسیار مشعوف شد و گفت: من‌تور سرداری است قابل، سفیری زیرک و هوشمند. سپس اموال زیاد به او بخشید. بعد من‌تور در مدت کمی دشمنان دیگر شاه را از پا درآورد و آرامش کامل در آسیای صغیر برقرار کرد (پیرنیا ۱۳۷۴: ۱۱۸۰).

قابل توجه است که یکی از نامه‌هایی که دیاگنوس لائرتیوس در فهرست نوشته‌های ارسطو ذکر کرده، نامه‌ای به من‌تور می‌باشد (زیر ۱۹۶۲: ۱۹۱).

هرمیس را به شوش گسیل کردند، و مورد شکنجه قرار گرفت؛ اما از اقدامات پنهانی فیلیپ برای تدارک جنگ آسیا که در آن ایام مقدونیه را مرکز توطئه ضد ایرانی کرده بود، چیزی افشا نکرد.

آخرین پیام هرمیس، در آن وقت این بود: «رفیقان و همراهان مرا بگویید که من کاری نکردم که سزاوار فلسفه نباشد». این خبر شاید خیلی در الهامات وطن دوستی و حس انتقام ارسطو کارگر شد؛ او هرمیس را در یک سرود که به نام سرود فضیلت مشهور است، و نام هرمیس را جاودانه ساخت، و او را در ردیف آشیل و به درجه و عظمت و شجاعت او قرار داده است، ستود (ارسطو، سیاست، ص بیست و سه؛ کاپلستون ۱۳۶۸: ۳۰۸/۱).

ارسطو مانند آنتیان که برای دمتر الئوسی قربانی می‌کنند، برای هرمیس قربانی کرد و در ستایش او این شعر را سرود:

الا ای تو تقوای پیروز ستیزه

حکایتگر بهترین جایزه

مطالی این زندگی زمینی

زمین را تو در آسمانها بری

برای تو ای مرد یونان، نباشد

حسادتی خیالش

که زندگی بماند، که مردگی بمیرد

نباشد کسالت در این گونه ترس،

چنین میوه‌هایی خدایا تو را از شکوفه بهشتی

فریبی فراتر ز کوه طلا

فریبنده‌تر از خوشی در سرا

به آرامی پلک چشمان جادوزده



برای تو ای آکیدس^۱، زاده ژوپیتر^۲
دو فرزند لیدا بکوشیده‌اند
به صبر و تحمل، و نیرو و قدرت
به دست آورند آن شکوه تو را

آشیل، آژاکس، از بر عشق تو
هجوم آورد تا قلمرو شب
به خاطر رها و خوش از نور مهر

بیاور تو پس دختران را به یاد
به نامش که جاوید و رفتار پاک
عبادتگه زندگی را در آهنگ
پی اش خوف و هیبت چو آونگ
درودی به نامش که او ژوپیتر، به ایمان و قانون مردانه‌اش
(دیاگنوس، زندگانی، ص ۱۸۳)

با قتل هرمیاس اطلاعات محرمانه دربار فیلیپ مکتوم ماند و چون شاه
ایران از اوضاع مقدونیه و تدارک فیلیپ بویی نبرد به آنتیهایی که از وی
برای مقابله با فیلیپ درخواست کمک کردند، جواب مساعدی نداد. ناچار آتن
و تمام یونان تدریجاً به قبول اتحاد با مقدونیه تن در داد و ناچار به انقیاد از
فیلیپ شد.

پس از قتل هرمیاس، ارسطو به مقدونیه رفت و در آنجا بر درگاه فیلیپ
اقامت گزید و فیلیپ فرزند خود، اسکندر را برای تدریس به او سپرد (همان،
ص ۱۸۲).

برخی قراین نشان می‌دهد که ارسطو قبل از مرگ هرمیاس، و ظاهراً به
توصیه او با دربار فیلیپ رفت و آمد داشت و شاید هم انتخاب او به عنوان
مربی و سرپرست اسکندر جزئی از یک توطئه ضد ایرانی، بین هرمیاس و
دربار مقدونی، بوده باشد (جیگر ۱۹۵۵: ۱۲۰).

۱. هرکول

۲. ژوپیتر یا زئوس، بنابر افسانه‌های یونان قدیم پسر کیوان است که یونانیان و رومیان
او را پدر و خدای خدایان می‌پنداشتند. ژوپیتر نخست پدر را از آسمانها به زیر افکند،
پس از آن دریاها و دوزخ را به برادران خود نپتونوس و پلوتو سپرد و خود سلطنت
آسمانها و زمین را اختیار کرد. زن ژوپیتر ژونو نام داشت و خواهر وی بود که از او
وولکانوس و مارس به وجود آمدند. نویسندگان یونان و روم قدیم را درباره ژوپیتر
افسانه‌ها و داستانهای بسیار است.

دیاگنوس مدت تدریس ارسطو به اسکندر را هشت سال و ژوستین پنج سال دانسته که هر دو مدت زیادی است (زیر ۱۹۶۲: ۲۵). در کتاب *ملل و نحل* مدت تدریس ارسطو به اسکندر پنج سال دانسته شده: «پنج سال به ملازمت سده مجلس افاضه حکیم ارسطالیس مشغول بود و آداب و حکم تعلم کرد» (شهرستانی، *الملل*، ص ۴۳۷).

ارسطو از اسکندر درخواست کرد که شهر زادگاهش (روستای استاگیرا) را که به دست فیلیپ ویران شده بود، از نو بسازد و او تقاضای ارسطو را برآورد (دیاگنوس، *زندگانی*، ص ۱۸۱-۱۸۲).

اسکندر چون در سفر آسیا شنید که استاد رسایی نیز از ابتکارات علمی خود منتشر ساخته است، غرق حیرت شد و نامه‌ای به او نوشت و تا درجه‌ای با خشونت، در مقام مدافعه از حرمت علم و حکمت، او را از این عمل بر حذر ساخت. مضمون نامه او چنین بود: «از اسکندر به ارسطو درود باد. در انتشار کتابهای علوم نظری خود کار پسندیده‌ای ننمودی. چه دیگر ما از لحاظ دانستن چیزی برتر از دیگران نیستیم. زیرا آنچه تو در پنهانی به ما تعلیم دادی، اکنون برای عامه مردم نیز آشکار ساخته و در همه جا انتشار داده‌ای. بدان که من مایلم در هوش و درایت و احاطه بر مسائل بزرگ و نیک، مافوق دیگران باشم نه در قدرت و تسلط. خدا نگهدار.» ارسطو برای خاموش کردن نایره غضب خود خواهانه وی جواب داد که «این قبیل کتابها نه منتشر شده و نه قابل انتشار است. چه در تمام موضوعات *ماوراءالطبیة* (*آکروماتیک*) و علوم و حکمت هیچ اشاره صریح و روشنی که برای عامه قابل فهم باشد، یافت نمی‌شود. این قبیل چیزها قابل تعلیم نیست، بلکه تنها از راه استدراک مشخص می‌شود. اگر هم مسائل این علم مضبوط شود، فقط به درد کسانی می‌خورد که احاطه کامل به علوم دارند و از بدو تحصیل به روش خاص تربیت و تعلیم یافته‌اند» (پلوتارک، *حیات مردان*، ص ۴۰۳-۴۰۴).

بعد اسکندر کتاب *رتوریک* ارسطو را خواست و اکیداً قدغن کرد که این کتاب را به غیر از او به کسی بدهد، زیرا می‌خواست از حیث دانش هم برتر از دیگران باشد (کنت کورث، کتاب ۱، بند ۳؛ پیرنیا ۱۳۷۴: ۱۲۲۰). برخی از عقاید ارسطو در کتاب *سیاست* از این قرار است: مردم بربر بیشتر از مردم هلن به فرمانبرداری و چاکری خو گرفته‌اند، و بیشتر آسیایی هستند تا اروپایی، و از این رو بر شهریان خودکام نمی‌شورند. به این دلیل، حکومت‌های آنان ستمگر اما استوارند، زیرا از پدر به پسر می‌رسد. شاعران گفته‌اند: سزاست که یونانیان حاکم مردم بربر باشند (ارسطو، *سیاست*، ص ۱۸۳) که مفهومش این است که مردم بربر و بردگان در طبیعت



یکسان‌اند (همان، ص ۳-۴). مردم سرزمینهای سردسیر، به ویژه در اروپا، بیشتر دلیر اما کم‌هنرند و اگرچه بالنسبه آزادی خود را نگه داشته‌اند، دارای سازمان سیاسی نیستند و از فرمانروایی بر همسایگان‌شان ناتوان‌اند. طبیعت که افعال آن تابع غایات است، در اقالیم حاره آسیا مردمی پدید آورده است که اگرچه از مهارت برخوردارند، قدرت و قوت به حد کفایت ندارند،^۱ یعنی آسیاییان هوشمندتر و هنرمندترند، اما از دلیری بی‌بهره‌اند و از این رو به حکم طبیعت نه به موجب قرارداد، همیشه به حال بندگی و فرمانبرداری به سر می‌برند. یونانیان، که میان این دو [سرزمین] زیست می‌کنند، از خصایص هر دو بهره دارند، هم دلیرند و هم هوشیار. به حکم طبیعت نه به موجب قرارداد هم آزادی خود را پاس می‌دارند و هم در سیاست مدبر و خردمندند؛ و اگر همه ایشان به صورت یک ملت درآیند و دارای یک حکومت باشند، می‌توانند بر سراسر جهان سروری کنند (همان، ص ۳۹۰).

ایلیاد هم و آشیلی دیگر

اسکندر طالب بود که کتاب *ایلیاد* هم را به تصحیح ارسطو در دست داشته باشد. وی این نسخه را که «نسخه محفوظه» می‌نامیدند، همواره به دقت محفوظ می‌داشت و آن را زیر خنجری که در بالای تختخواب خویش قرار داده بود، نگهداری می‌کرد و طبق قول اونزیکرات کتاب *ایلیاد* را غذایی روح و دستور رزمجویان می‌نامید (پلوتارک، *حیات مردان*، ص ۴۰۴-۴۰۵).

بین نسخ متعدد *ایلیاد*، قبل از متن عالم متبحر و منتقد معروف مدرسه اسکندریه، یعنی زنودوت، دو نسخه به‌خصوص شهرت خاص داشت: یکی نسخه متعلق به آنتیماک شاعر اهل کلوفون و دیگری متعلق به ارسطو. گویند ارسطو این متن را به کمک کالیستن و آناکسارک تصحیح و تنقیح کرده بود و آن نسخه به نام «متن محفوظه» (Edition de la Cassette) شهرت داشت؛ زیرا اسکندر بعد از فتح ایران آن را پیوسته در جعبه بسیار زیبایی که متعلق به داریوش بود، با خود حمل می‌کرد (همان، ص ۴۰۵).

وجود چنین نسخه‌ای از ارسطو که در کتاب پلوتارک و کتاب پلین بزرگ به آن اشاره شده است، قریب به یقین می‌نماید؛ زیرا اگر چه این نسخه در دست نیست، ولی در جای‌جای آثار اصلی ارسطو - که انتساب آنها به وی قطعیت دارد - از قبیل *فن شعر*، *سیاست* و *اخلاق نیکوماخوس* از *ایلیاد* هم شاهد آمده است. شواهدی که در کتاب *سیاست* آمده، نشان می‌دهد که از نظر ارسطو این کتاب تنها یک کتاب شعر یا تاریخ نیست، بلکه در حکم کتابی

۱. ترجمه این چند سطر تدقیق گردید.

است که بر مبنای آن قانون شکل می‌گیرد و درست و غلط تشخیص داده می‌شود و به عبارتی، برای او در حکم وحی منزل است. بنابراین نقیض این قول از دیاگنوس لائرتیوس که تصحیح *ایلیاد* همر توسط ارسطو را به ارسطویی دیگر نسبت داده است، نمی‌تواند صحیح باشد؛ به خصوص اینکه دیاگنوس لائرتیوس بعد از پلوتارک می‌زیسته و در کتابش به اقوالی از پلوتارک استشهد جسته است.^۱ فقط این نکته باقی می‌ماند که بنا به گفته یکی از محققان معاصر، اخیراً مدرکی کاملاً قابل اعتماد به دست آمده است و آن، دستنوشته دلفی است که ارسطو و خواهرزاده‌اش کالیستن را به علت تصنیف «فهرست اسامی برندگان جوایز مسابقه‌های ورزشی پوتویی» و مقدمه این فهرست – که تحقیقی دربارهٔ مبدأ آن مسابقه‌هاست – می‌ستاید و حقوق و مزایایی به ارسطو می‌بخشد. بنابراین تردیدی باقی نمی‌ماند که متن انتقادی حماسه *ایلیاد* نیز که برای اسکندر تصحیح و تنظیم گردیده و بعضی آن را به ارسطو و برخی دیگر به کالیستن منسوب می‌دارند، اثر مشترک آن دو بوده است (کمپرِتس ۱۳۷۵: ۱۲۵۵/۳).

موطن همر یکی از نواحی مهاجرنشین یونانی آسیای صغیر بود، در کنار دریا در میان خلیج از میر مندلیه که یونانیان بدان ایونی می‌گفتند و شهرهای مهم آن ملطیه یا ملاطیه و ساموس (سیسام) و آفز (افس) و کولوفون و کیوس بودند. ایرانیان از قدیم به این سرزمین ایونی یونان گفته‌اند و چون نزدیک‌ترین ناحیه‌ای به ایران بوده که مردم جزایر جنوب شبه‌جزیره بالکان در میان دریای اژه و دریای ایونی بدانجا رفته‌اند، همواره ایرانیان، مردمی را که خود به نژاد خویشتن هلن و به سرزمین خود هلاس (Hellas) و اقوام لاتین به آن کشور گریسا (Graecia) و به مردم آن گرکوس (Graeus) می‌گفتند، یونانی و به کشورشان یونان گفته‌اند (همر، *ایلیاد* و *اودیسه*، ص ۵۴۳). ارسطو نیز اگرچه در روستای استاگیرا متولد شد، ولی اصلاً ایونی بود (ارسطو، *اخلاق*، مقدمه، ص یازده).

ایلیاد را که باید حماسهٔ یونانیان قدیم دانست، به زبان یونانی «ایلیاس» یا «ایلیادوس» می‌نامند و وجه تسمیهٔ آن از کلمهٔ ایلیون (Ilion) یکی از نامهای شهر تروا در آسیای صغیر است که پرگام نیز به آن می‌گفته‌اند و یونانیان قدیم ده سال آن را محاصره کردند و سرانجام گشادند. آثار این شهر را اروپاییان در جایگاهی به نام حصارلیق، که اکنون دهکده‌ای است در ترکیهٔ امروز، یافته‌اند. *ایلیاد*، این حماسهٔ منظوم بزرگ شامل ۲۴ سرود

۱. حتی در همان کتاب دیاگنوس (ص ۱۹۰) هم به وجود شش رساله از ارسطو در شکایات مرتبط با همر اشاره شده است.



است که هر يك از آنها «ایلیادوس» نام دارد، و به همین جهت همه کتاب را نیز به همین نام خوانده‌اند (هومر، *ایلیاد و اودیسه*، ص ۳).

آشیل یا آخیلوس، پهلوان یونانی و مشهورترین دلاوران یونان در منظومه *ایلیاد* و جنگ تروا که پدرش پله پادشاه میرمیدون‌ها و مادرش تتیس خداوندگار دریاها بود. دیودروس مورخ، اسکندر را از طرف پدر از اعقاب هراکلس و از طرف مادر از اعقاب ائاسیده‌ها معرفی کرده است. ائاسید نامی است که به اخلاف ائاک داده شده، و آنان عبارت بودند از: آشیل، پله، نئوپتلم، و غیره. ائاک پارساترین همه یونانیان، پسر زئوس و اژین (دختر رودخانه آزیپوس) بوده است (دیودور، *ایران*، ص ۶۱۸).

به نظر می‌رسد که پس از قتل هرمیاس، ارسطو نیز مصمم شد که از اسکندر آشیل‌ی دیگر بسازد و اسکندر نیز با ذهنیتی که از مادرش در مورد اعقاب خود داشت، کاملاً مستعد پذیرش این عنوان شد.^۱ شهرزوری می‌گوید: «وصیبتی کرده بود پدر اسکندر، که سخن معلم خود را به سمع رضا می‌شنیده باشد. اسکندر گفت: اینجا نیامده‌ام تا بشنوم آمده‌ام تا به فعل آرم و بکنم» (شهرزوری، *نزهة الأرواح*، ص ۲۹۲). در *صوان‌الحکمه* آمده است: هنگامی که اسکندر به سوی آسیا حرکت می‌کرد از او (ارسطو) خواست که همراهش برود و ارسطو پاسخ داد من فردی آزاد هستم و دوست ندارم مقید شوم. هنگامی که به جنگ دارا می‌رفت ارسطو بدرقه‌اش کرد. اسکندر تمام پول بیت المال را به ارسطو بخشید (سجستانی، *صوان‌الحکمه*، ص ۱۴۷). شهرزوری می‌گوید: «گفتند او (اسکندر) را که محبت ارسطاطالیس (ارسطو) ترا تا کجاست؟ گفت: اما نهایت محبت او را ترجمه نمی‌توانم نمود و عبارتی که بیان آن را شامل باشد مقدور من نیست. لیکن خبر دهم از کمترین پایه محبت او، اینکه محبت او از جنس محبت مال و ریاست و اهل نیست، بلکه او چیزی است که از روی شناخت، سمند بیان را به عرصه آن نمی‌توانم تاخت، مگر همین قدر که اگر چه او اختیار کند که من از این پادشاهیت و سلطنت برآیم هرآینه بی توقف و سستی و بی مشورت احدی برمی‌آیم و ترک می‌کنم و اگر نکنم لایق طعن و ملامت و سرزنش می‌گردم، و اینکه به دوری او صبر کرده‌ام، به جهت اساس و محکمی و انتشار حکمت اوست که سفر مانع است او را از این کارها» (شهرزوری، *نزهة الأرواح*، ص ۲۷۰).

اسکندر در معبد مینرو اسلحه خود را گذاشت و اسلحه‌ای را که می‌گفتند از زمان جنگ تروا در آنجا حفظ شده است برداشت. می‌گویند این سلاحها را

۱. بهانه حمله اسکندر به ایران را آتش زدن جنگل سارتر توسط خشیارشا دانسته‌اند.

محافظان شخصی‌اش هنگام نبرد پیشاپیش وی حمل می‌کردند. او این اسلحه را در جنگ گرانیک استفاده کرد (آریان، لشکرکشی، ص ۴۵).

در *فارسنامه* ابن بلخی آمده است: چون اسکندر دیار فرس بگشاد و پادشاه و پادشاهزادگان را بگرفت، نامه‌ای سویی معلم و استاد خود ارسطاطالیس نبشت که این فتح که مرا برآمد از اتفاق نیک بود و تأیید آسمانی و از نفرت لشگر دارا نسبت به او و اکنون این پادشاهزادگان را که گرفته‌ام مردانی‌اند سخت مردانه و ارجمند و دانا و از ایشان می‌ترسم کی وقتی خروج کنند و در کار من و هنی افکنند و می‌خواهم که همگان را بکشم تا تخم ایشان بریده شود و ارسطاطالیس در جواب او نبشت که نامه‌ی تو خواندم در معنی مردان فرس که نبشته بودی و در هلاک کردن ایشان به سبب استشعاری که ترا می‌باشد در شرط نیست تباه کردن صورت‌ها و آفریده‌ها و در شرع و حکمت محذور است و اگر تو ایشان را هلاک کنی میان روم و فرس خون و کینه درافتد و صورت بدد که تا توپادشاهی بر تو دستی یابند و داشتن ایشان در میان لشگر خود خلل آورد پس باید هر کسی را به طرفی بگماری و هیچ یک را بر دیگری فضله‌ای ننهی تا به یکدیگر مشغول شوند و همگان طاعت تو دارند. و اسکندر هم چنین کرد (ابن بلخی، *فارسنامه* ص ۵۶-۵۷).

چون اسکندر رومی زمین ایران بگرفت او را حسد برخاست بر علما و موبدان ایران، پس همه حکیمان را با کتابها جمع کرد و آنچه خواست ترجمه فرمود و به یونان فرستاد نزدیک ارسطاطالیس (ارسطو) و هرچه از کتب پارسیان بود بسوخت و همه موبدان عالمان را بفرمود کشتن و کس نماند که علمی به راحت بدانستی یا تاریخی نگاه داشتی و همه اخبار و علوم منسوخ گشت و ناچیز... (مجموعه *التواریخ*، ص ۱۰).

ممکن است تصور کنیم که با سوختن *اوستا* تنها کتاب دینی ایرانیان از بین رفت، حال آنکه اسناد و مدارک نشان می‌دهد که *اوستا* تنها یک کتاب مذهبی نبوده، بلکه شاخه‌های مختلف علوم نیز در آن مضبوط بوده است. در *دینکرد* آمده است: گشتاسب یا دارای‌بن دارا *اوستا* را بر دوازده هزار پوست گاو، با مرکبی از طلا نویساند که یکی در گنج شپیگان و دیگری در خزانه استخر بود، نسخه آخر پس از آتش زدن قصر شاهان به وسیله اسکندر از بین رفت و نسخه نخست را هم به دستور وی از گنج شپیگان بیرون آورد و

۱. این نامه در بسیاری از کتب تاریخی چون *سني ملوك الارض و الانبيا و تاريخ طبرستان* نیز ذکر شده است.



آنچه مربوط به طب و نجوم بود به یونانی ترجمه کرد و سپس آن را هم بسوخت.

برخی از مستشرقان سوزاندن *اوستا* را عامدانه انکار کرده‌اند. رومن گیرشمن، باستانشناس فرانسوی، می‌گوید: «دانش جدید افسانه‌ای را که مدعی است اسکندر کبیر *اوستا* را که کتاب مقدس ایرانیان و بر روی هزاران پوست با حروف زرین نوشته شده بود معدوم کرد، مردود می‌داند». (گیرشمن ۱۳۶۴: ۲۷۲). ولی معلوم نکرده است که دانش جدید بر چه مبنایی این موضوع را افسانه و مردود دانسته است؛ به خصوص آنکه بعدها باستانشناسان لوحه‌های گلینی را در آن ناحیه از زیر خاک بیرون آوردند که در اثر آتش سوزی پخته بود و استوارتر گردیده بود. چنان‌که مرتضی راوندی می‌گوید: «اگر آتش اسکندر نوشته‌های بس گرانبه‌ای روی پوست را از میان برد - به هر حال بیشتر آنها با گذشت زمان نابود می‌شدند - اما بدون اینکه چنین نیتی را داشته باشد، لوحه‌های گل خام را که به آسانی از هم پاشیده می‌شدند، در آن آتش سوزی پخت؛ همان لوحه‌های سنگی‌ای را که باستانشناسان بعدها از زیر خاک بیرون آوردند و بدین سان واژه‌شناسان به یاری تاریخ‌نویسان آمدند» (راوندی ۱۳۵۵: ۱/۵۳۴).

علاقه ارسطو به جمع‌آوری اشیاء و نمونه‌ها و مخصوصاً گردآوری نسخه‌های نادر کتابها سابقه طولانی داشت و افلاطون منزل وی را قرائتخانه می‌نامید.

بلعمی نیز می‌گوید: و مهتران عجم را گفت تا حکمت‌های ایشان را بنوشت و ترجمه کرد به زبان یونانی و به یونان فرستاد به سوی ارسطاطالیس (ارسطو) که مهتر حکمای یونان بود (بلعمی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۱۵). عجیب‌تر و سؤال‌برانگیزتر از همه آن است که ارسطو در ده سال آخر عمر خود، یعنی درست بعد از لشکرکشی اسکندر به ایران، هزار کتاب و رساله تألیف کرد و به گفته محققان غربی وقتی ارسطو مدرسه‌اش را تأسیس کرد، پنجاه سال داشت، و از این رو ده سال بیشتر از عمرش باقی نمانده بود. مع هذا در همین مدت کم نزدیک به هزار کتاب و رساله تألیف کرد. تقریرات و کتابهای او که تنها معدودی از آنها باقی است، تقریباً تمام شاخه‌های دانش بشری چون فلسفه، دین، علم و هنر را شامل است (توماس ۱۳۶۲: ۲۷).

به تعبیر ویل دورانت (۱۳۵۱: ۸۳): «مسلم‌آثار ارسطو انسکلوپدیای بریتانیکای یونان است، تمام مسائل مربوط به زیر و بالای فلک در آن یافت می‌شود و به همین جهت جای شگفتی نیست که اشتباهات و توهمات ارسطو از هر فیلسوفی که دست به قلم برده است، بیشتر باشد. این معجونی از فلسفه

و دانش است که تا زمان اسپنسر نظیر آن دیده نشده است؛ تازه جلال و شکوه آن به ارسطو نمی‌رسد. ارسطو هم جهان را فتح کرد و این فتح از فتوحات ناهنجار و نامنظم اسکندر بهتر بود. امروز در هیچ علمی نمی‌توانیم وارد شویم، مگر آنکه اصطلاحاتی را که ارسطو به کار برده است، استعمال کنیم. معلومات عظیمی که او و دستیارانش گردآوردند مدت دوهزار سال رساله علمی دانش بشری گردید.»

طبیعی است مطالبی که با آن همه شتاب جمع‌آوری و ترجمه گردد، مسلماً دستخوش اشتباهات فراوان می‌شود.

برخی نیز با اعجاب او را ستوده‌اند که «در مدت دوازده سال ارسطو به افاضه و تدریس اشتغال داشت، اما قدرت کارش به قسمی بود که باز هم فرصت داشت کتابهای متعددی تقریباً در کلیه رشته‌های معارف بشری نوشته و منتشر سازد» (کرسون ۱۳۶۳: ۲۱۴).

دیاگنوس لائرتیوس آثار او را بالغ بر چهارصد مجلد می‌داند و می‌گوید: «این در صورتی است که تنها آثاری را که معتبر هستند به شمار آوریم؛ زیرا بسیاری آثار مکتوب بدو منسوب هستند.» فهرستی که او از نوشته‌های ارسطو داده، بالغ بر ۱۶۰ کتاب و رساله است (دیاگنوس، زندگانی، ص ۹۴)؛ فهرستی که ابن قفطی و ابن ابی اصیبعه نقل کرده‌اند، از ۹۲ عنوان تجاوز نمی‌کند.

استرابون در *جغرافیای خود*، پلین در *تاریخ طبیعی* و پلوتارک در *ترجمه سیلا* (Sylla) شرحی نوشته‌اند که کتب و رسایل ارسطو بعد از مرگ او در لیسیم باقی مانده بود و تئوفراستیس جانشین او آنها را حفاظت می‌کرد و آنها را اساس تعلیمات قرار می‌داد. بعد از مرگ تئوفراستیس نزد شاگرد او و هم شاگرد افلاطون (نیلی) مانده بود که نیلی کتب مذکور را به اسپسیس، یکی از شهرهای تروآ منتقل کرده بود. بعد از مرگ وی، ورثه‌اش آن آثار را در یک سردابه نهاده بودند؛ زیرا می‌گویند قیمت این کتب نزد بعضی معلوم شده بود و بعضی از امرا آنها را مطالبه می‌کردند، و وراثت می‌خواستند آن را از واگذاری به پرگاموس مصون نگه دارند. به هر حال، کتب مذکور تقریباً صد سال در آنجا بود و بعد از آن به صورت پراکنده و بدون ترتیب که بعضاً پوسیده شده بود، باز کشف شد، و شخصی که ارزش این کتب را می‌دانست آنها را خرید ولی نتوانست به اصلاح اجزای فرسوده آنها پردازد؛ ولی آنها را به دقت جمع و ذخیره و استنساخ نمود (پلینی، *تاریخ طبیعی*، ج ۱، ص ۴۷۴). سرانجام کتابخانه این شخص به دست رومیها افتاد. رومیها آنها را به روم نقل دادند و به مرد عالم و ادیبی که نزد سیسرون بود سپردند که تصحیح کند؛ ولی نامبرده از عهده برنیامد، تا آنکه



اندرونیکوس رودسی رئیس یازدهم لیسیم، بعد از ارسطو، به آنها توجه نمود و نسخه‌های مذکور را تصحیح کرد و با فهرست مکمل و با بعضی کتب که مطالب کتب ارسطو را خوب ایضاح می‌نمود، نشر و توزیع کرد.

ولی برخی عقیده دارند که لیسیم در این مدت، از کتب ارسطو خالی نبود و نوشته‌های ارسطو دو دسته است: قسمی که برای عموم و خارج از مدرسه تألیف نموده، و اثر جوانی اوست که شکل محاوره دارد و از طرف ارسطو به نام عمومی و یا خارجی (Pxotric) موسوم شده و همین کتب است که همیشه بین مردم در تداول بوده و منتشر شده است. قسم دیگر آن که کتب درسی لیسیم و محصول سالهای اخیر ارسطو است، و هم مخصوص طلبه علم و محتاج تدریس، و به نام خصوصی و داخلی موسوم است، کتبی است که همیشه داخل لیسیم مانده و خارج از لیسیم کسی از آن واقف نبوده، تا آنکه در اواسط قرن اول قبل از میلاد، از طرف آندرونیکوس رودسی مذکور نشر و توزیع شده است (ارسطو، سیاست، ص سی و چهار- سی و پنج).

البته ویل دورانت نیز معترف است که «ممکن است تمام آثار منسوب به ارسطو از خود وی نباشد، بلکه قسمت اعظم آن التقاطات پیروان و شاگردان او باشد که مطالب اصلی دروس او را ضمن تعلیقات و یادداشتهای خود گنجانده‌اند. به نظر نمی‌رسد که ارسطو کتب فنی خود را (به استثنای کتب منطق و خطابه) در حیات خود منتشر کرده باشد؛ رسائل منطق او به شکلی که فعلاً در دست ماست، در زمانی بعد از ارسطو منتشر شده است. یادداشتهای ارسطو در علم مابعدالطبیعه و سیاست بدون اصلاح و تغییر، توسط دستیاران او جمع شده است» (دورانت ۱۳۵۱: ۸۲).

ابن سینای فیلسوف گفته است که *مابعدالطبیعه* ارسطو را چهل بار بدون اینکه آن را بفهمد، خوانده است (کاپلستون ۱۳۶۸: ۳۳۱/۱). این نابغه ایرانی - که در کتاب *شفای خود بضاعت افلاطون* را در علم مزجات دانسته بود، متأثر از چنین قضیه‌ای شاگرد او، یعنی ارسطو، را ستود و او را معلم اول نام نهاد. حال آنکه *مابعدالطبیعه* زمان درازی پس از مرگ ارسطو تکمیل شده و این معنی با تجزیه و تحلیل کتاب و دقت در جزئیات آن به ثبوت رسیده است. در این کتاب طرحهایی کوتاه درباره موضوعاتی خاص، و سپس توضیحاتی مفصل درباره همان موضوعات، و به عبارت دیگر، شرحهای متفاوت در خصوص موضوعات واحد، در جنب یکدیگر قرار گرفته‌اند و حتی عنوان کتاب نیز از مصنف نیست، بلکه کسی که در زمانی مؤخرتر آثار ارسطو را مرتب ساخته و به صورت مجموعه‌ای درآورده، این اثر را *پس از ما* نوشته مربوط به *طبیعت (فیزیک)* گذاشته است (کمپرتس ۱۳۷۵: ۱۲۵۲/۳).

در فهرست نوشته‌های ارسطو نیز، که در عصر اسکندریه تنظیم شده است، نامی از این اثر نمی‌بینیم. تنها برخی عناوین نوشته‌هایی که در آن هست، با محتوای فصول مابعدالطبیعه تناسب دارد. محمدعلی فروغی می‌گوید: «از ارسطو مصنفات بسیار بازمانده که تقریباً جامع همه علوم آن زمان است، اما ظاهراً آن کتب را به قصد اینکه آثار قلم او باشد ننوخته، و چنین می‌نماید که غرضش ثبت و یادداشت مطالب بوده است. درباره بعضی از رسایل می‌توان معتقد شد که تحریر شاگردان اوست» (فروغی: ۳۱).

آندره کرسون محقق غربی می‌گوید: «خلاصه آنکه این یادداشتها را باید بقایای بنای بزرگ منهدم شده‌ای بدانیم و یا کومه‌ای از مصالحی که به کمک آنها، بنا می‌بایستی ساخته شود و باید بر این جمله بیفزاییم که در هر لحظه انسان ناگزیر باید از خود بپرسد که آیا تألیفی که من می‌خوانم از خود ارسطو هست یا خیر؟ تمام آن از ارسطو است؟ یا قسمتهایی از آن تراوش فکر اوست؟ و هر نظری که انسان در این زمینه اتخاذ کند هرگز نمی‌تواند کاملاً به صحت آن مطمئن باشد» (کرسون ۱۳۶۳: ۱/۲۱۷).

آنتئوس نقل می‌کند که اسکندر به هنگام لشکرکشی عظیم خود برای تتبعات ارسطو در فیزیکی و زیست‌شناسی و کتاب *تاریخ حیوانات* ارسطو هشتصد تالان ارسال داشته که در حساب امروز تقریباً معادل ۱۳۰ هزار پوند می‌شود. بنابر گفته پلین (*تاریخ طبیعی*، ص ۱۱۴) اسکندر به شکارچیان و مأمورین قرق شکار و باغبانان و ماهیگیران خود دستور داده بود که تمام مطالب و مواد مربوط به عالم حیوان و نبات را که ارسطو بخواهد، در اختیارش بگذارند؛ و بلکه علاوه بر آن از این حیوانات مراقبت کنند، تا طرز زندگی و چگونگی روحيات آنها را نیز مطالعه کنند. مؤلفین قدیم دیگر نیز می‌گویند که زمانی هزار نفر در اختیار ارسطو بودند که در یونان و آسیا پراکنده بودند و برای او نمونه‌های نبات و حیوان هر منطقه‌ای را تهیه می‌کردند.^۱

هدایای نفیسی به اسکندر در هند داده شد که در میان آن هدایا ۱۵۰ سگ یافت می‌شد که از میان خصوصیاتشان، از حیث جثه و قدرت، تحسین برانگیز بودند و گفته می‌شد دورگه‌هایی از آمیزش سگ نر و ماده ببر بودند (دیودور، *ایران*، ص ۷۶۰). نژاد چنین سگهای را ارسطو در کتاب خود موسوم به *تاریخ حیوانات* (در فصل ۸، بند ۲۹) ذکر کرده است.

۱. برای اثبات این مطلب شواهد زیادی در کتاب *تاریخ حیوانات* ارسطو آمده که ذکر همه آنها در این مقاله نمی‌گنجد. در اینجا تنها به ذکر چند نمونه بسنده کردیم.



می‌گویند به تلقین ارسطو بود که اسکندر هیأتی با مخارج گزاف مأمور کشف سرچشمه‌های نیل و تبیین علل طغیان منظم و متناوب آن کرد (دورانت ۱۳۵۱: ۲۱۸). ابن قفطی در *تاریخ الحکما* (ص ۶۸-۶۹) که منشأ سریانی دارد، به کتابی از ارسطو اشاره می‌کند که در باب «نیل مصر» نوشته و آن را «فاری طونیل» (به تلفظ عربی) می‌نامند. ابن ابی اصیبعه (عیون الانبا، ص ۱۷۰) نیز به این کتاب اشاره کرده و آن را در سه مقاله دانسته است.

نه‌آرخ که برای تحقیق به اقیانوس رفته بود، برای اسکندر خبر آورد که حیوانات عظیم‌الجثه در دریا زیادند و بعضی به بزرگی بزرگترین کشتی می‌رسد. این حیوانات جزر و مد را متابعت می‌کنند و باید آنها را با فریادها تهدید کرد و ترسانید (پیرنیا ۱۳۷۴: ۱۸۶۵ و ۱۸۷۰). مقدونیها نهنگ ندیده بودند! ارسطو در کتاب *تاریخ حیوانات* درباره نهنگها توضیحاتی دارد: برخی از حیوانات آبی برای تنفس لوله دارند، نه آیشش، مانند دلفینها و نهنگها. در دلفین راه عبور هوا از پشتش عبور می‌کند و در نهنگ از پیشانی‌اش.

کالیستن اهل اولینتوس، خویشاوند ارسطو، کسی بود که وقتی ارسطو می‌خواست از اسکندر جدا شود و به آتن بازگردد او را با اسکندر همراه کرد (دیاگنوس، *زندگانی*، ص ۱۸۲). هنگامی که آناکسارک سوفستایی پیشنهاد کرد که اسکندر را بپرستند، کالیستن نطقی کرد که آریان چنین ذکر کرده است: «بلی البته اسکندر لایق افتخاراتی است که یک موجود فانی می‌تواند داشته باشد، ولی عقل حدی قرار داده برای چیزهایی که باید مردم نسبت به خدایان به جا آرند و چیزهایی که درخور انسان است. برای خدایان معبد و محراب می‌سازند، برای انسان مجسمه... اسکندر اگر تو از این جهت که با عده قلیلی خود را در میان خارجیها می‌بینی می‌خواهی اخلاق آنها را اقتباس کنی یونان را به خاطر بیاور. این سفر جنگی را برای چه کردی؟ برای اینکه آسیا را مطیع یونان کنی (آریان، *لشکرکشی*، ص ۱۱۷).

اسکندر به کالیستن مظنون شد و در ضمن نامه‌ای به آنتی پاتر شخص کالیستن را متهم ساخت و نوشت: «مردم مقدونیه مستخدمین کالیستن را سنگسار کردند. باشد تا خودم اربابشان را با کسانی که اشخاصی را برای کشتن من مأمور نموده و در خانه خود جا داده بودند، به مجازات برسانم» (همان، ص ۱۷۴-۱۷۵).

گفته‌اند که اسکندر به سبب آنکه ارسطو کالیستن را به او معرفی کرده بود، بر ارسطو خشم گرفت و به قصد آزار او به آناکسیمنس حرمت بسیار نهاد و هدایایی برای کسنوکراتس (رقیب ارسطو در آکادمی) فرستاد

(دیاگنوس، زندگانی، ص ۱۸۲). حتی دیوکری به این امر اشاره دارد که اسکندر ارسطو و آنتی پاتر را تهدید به مرگ کرده بود، اگر چه زلر این عبارت را استعاره می‌داند و در صدد توجیه این مسأله برآمده است (زلر ۱۹۶۲: ۳۳).

اسکندر پس از آمدن به ایران از اهداف اصلی حمله خود به ایران - که دانشمندی چون ارسطو پی‌ریزی نموده بود - غافل شد و تحت سیطره فرهنگ کهن ایرانیان قرار گرفت. او در سفر بیمار شد و درگذشت. در این ایام هیچ صحبتی از مسموم شدنش نبود. ولی گویند شش سال پس از مرگش، بعضی علایم مشهود افتاد و بهانه به دست مادرش داد که عده زیادی را کشت و خاکستر یولاس را که قبلاً مرده بود، بر باد داد؛ زیرا می‌گفتند این یولاس زهر به اسکندر خورانده بود. برخی می‌گفتند که ارسطو به آنتی پاتر توصیه کرده تا او را مسموم نماید و او بوده که زهر را به اسکندر خورانیده است. گویند این مطلب را شخصی به نام اگنوتمیس به آنتیگون شاه نقل قول نموده بود (پلوتارک، حیات مردان، ص ۵۱۰).

زمانی که اسکندر آنتی پاتر را احضار کرد، آنتی پاتر ظنن شد که احضارش برای کشتن اوست. ارسطو نیز که از مرگ کالیستن متوحش بود، زهر را به دست آورد و آنتی پاتر از طریق پسرش (یولاس)، ساقی شاه، زهری کشنده به اسکندر نشانده (دیودور، ایران، ص ۸۰۴).

وقتی خبر مرگ ناگهانی اسکندر به آتن رسید، آنتیان به سرکردگی دموستنس، پیشوا و خطیب آنتی، پادگان مقدونی و هواخواهان مقدونیان را از شهر رانند. ارسطو نیز که دوست آنتی پاتر سردار مقدونی و نایب‌السلطنه بود، پس از آن تحت پیگرد قرار گرفت. او مدتی بود که در آتن از محبوبیت افتاده بود و مورد نفرت اعضای آکادمی و مدرسه ایسوکراتس بود که او را منتقد و رقیب خود می‌دانستند و میهن‌پرستان او را موافق و مدافع مقدونیه می‌شناختند. مخالفان، مرگ اسکندر را غنیمت دانسته قسمتهایی از آثارش را که بدعت آمیز بود، مانند احتراماتی که در حد خدایی برای هرمیاس در شعر فضیلت قائل شده بود، علیه او اقامه کردند.

ارسطو نهانی به خالکیس رفت، زیرا ائورومدون کاهن پرستشگاه دمتر در الوسیس او را محکوم به بی‌دینی کرده بود، یا چنان‌که فاوورینوس در کتابش تحت عنوان جنگ تاریخی آورده است، دموفیلوس شاگرد شاگرد ایسوکراتس، به نمایندگی از مدرسه سخنوری او را بدان سبب گناهکار دانسته بود که برای هرمیاس سابق‌الذکر مدیحه‌ای سروده و به دستور او این کتیبه را بر مجسمه هرمیاس، در دلفی کنده بودند:

ستمگر کماندار ایران



شکست عهد و پیمان خدا را
برای هلاکش به سنگین‌دلی
نه با نیزه مردانه، میدان جنگ
که با خدعه آشنایان دون
(دیاگنوس، زندگانی، ص ۱۸۳)

نتیجه

بعد از کشته شدن هرمیاس، دوست و همدرس ارسطو توسط ایرانیان، در ارسطو انگیزه تسلط به ایران قوت یافت و از آنجایی که با دربار مقدونی ارتباط نزدیک داشت و به عنوان معلم اسکندر برگزیده شده بود، مقدمات این امر بر او هموار گشت. وی بر اثر تعلیم *ایلیاد* هم از اسکندر آشیل دیگر ساخت، به طوری که اسکندر همواره نسخه تصحیح شده *ایلیاد* هم را با تحشیه ارسطو را با خود همراه داشت و از آشیل تقلید می‌نمود. پس از تسخیر ایران، کتابخانه ایرانیان نیز به تصرف اسکندر درآمد و کتابهای علمی برای ارسطو ارسال شد.

سرانجام ارسطو بازتاب اعمال خود را دید و به جرم ستایش هرمیاس و ایجاد جنگ‌افروزی، توسط یونانیان مورد تعقیب قرار گرفت و در تبعید درگذشت.

منابع

- آریان، *لشکرکشی اسکندر*، ترجمه انگلیسی اوبری دو سلینکورت، ترجمه فارسی محسن خادم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۸ ش.
- ابن ابی اصیبعه، *عیون الانبیا*، ترجمه سید جعفر غضبان و محمود نجم‌آبادی، ۱۳۴۹ ش.
- ابن بلخی، *فارسانامه*، به کوشش گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ ش.
- ارسطو، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه صلاح‌الدین سلجوقی، ناشر: محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۶ ش.
- ارسطو، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ ش.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد، *تاریخ بلعمی* (ترجمه تاریخ طبری)، چاپ هند، [بی‌تا].

- پلوتارك، *حيات مردان نامي*، ترجمه رضا مشايخي، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۳۸ش.
- پيرنيا (مشير الدوله)، حسن، ۱۳۷۴، *تاريخ ايران باستان*، تهران، دنياي كتاب.
- توماس، هنري، ۱۳۶۲، *بزرگان فلسفه*، ترجمه فريدون بدره‌اي، تهران، علمي و فرهنگي.
- دورانت، ويل، ۱۳۵۱، *تاريخ فلسفه*، ترجمه عباس زرياب خويي، تهران، كتابهاي جيبی.
- ديودور سيسيلي، *ايران و شرق باستان در كتابخانه تاريخي*، ترجمه حميد بيكس شوركايي و اسماعيل سنگاري، تهران، جامي، ۱۳۸۴ش.
- زرین‌كوب، عبدالحسين، ۱۳۸۵، *ارسطو و فن شعر*، تهران، اميركبير.
- سجستاني، ابوسليمان المنطقي، *صوان الحكمة*، به كوشش ابو عبدالرحمن بدوي، تهران، بنياد فرهنگ ايران.
- شهرزوري، شمس‌الدين محمد، *نزهة الارواح و روضة الافراح*، ترجمه مقصودعلي تيريزي، به كوشش محمدتقي دانش‌پژوه و محمدرور مولايي، تهران، علمي و فرهنگي، ۱۳۶۵ش.
- شهرستاني، ابوالفتح محمدبن عبدالكريم، *الملل و النحل*، ترجمه افضل‌الدين صدر تركه اصفهاني، تصحيح محمدرضا جلاي نائيني، ۱۳۲۱ش.
- فروغي، محمدعلي، *سير حكمت در اروپا*، تهران، البرز.
- ابن قفطي، *ترجمه تاريخ الحكما*، تصحيح بهين دارايي، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- كاپلستون، فردريك، ۱۳۶۸، *تاريخ فلسفه*، ترجمه جلال‌الدين مجتبوي، تهران، سروش و علمي و فرهنگي.
- كرسون، آندره، ۱۳۶۳، *فلسفه بزرگ*، ترجمه كاظم عمادي، تهران، صفي‌عشاها.
- كمپرتس، تئودور، ۱۳۷۵، *متفكران يوناني*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمي.
- گيرشمن، رومن، ۱۳۶۴، *ايران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معين، تهران، علمي و فرهنگي.
- *مجله التواريخ والقصص*، به تصحيح ملك‌الشعراي بهار، تهران، ۱۳۱۸.



- راوندي، مرتضي، ۱۳۵۵، تاريخ اجتماعي ايران، تهران، اميركبير.
- هومر، ايلياد و اوديسه، ترجمه سعيد نفيسي، تهران، هرمس، ۱۳۸۷ش.
- Allendy, Rene, 2005, *Treason Complex*, by Kessinger Publishing, New York.
- Diogenes Laertius, *The Lives And Opinions of Eminent Philosophers*, translated by C.D. Yonge, London, Henry Bohn, 1853.
- Jeager W., 1955, *Aristotle: Fundamentals of the History of his Development*, Oxford.
- Pliny (the Elder), *Natural History, A selection*, by John F. Healy, Penguin, 1991.
- Zeller, Eduard, 1962, *Aristotle and the Earlier Peripatetics*, New York, Russell & Russell.



156



مثنوی بزمیة جذب رسا: اثری از دوره افغانها

فلیحه زهرا کاظمی*

چکیده

مثنوی «سیف‌الملوک» را افراد مختلف به رشته نظم کشیده‌اند و نسخه‌های آن در کتابخانه‌های مختلف نگهداری می‌شود. از بررسی ابیات ابتدایی مثنوی مذکور به این نتیجه می‌رسیم که این قصه در تحریرهای مختلف دارای اسلوب بیان و سبک جداگانه‌ای است. خلیق لاهوری که در دوره حاکمیت افغانها در کشمیر در دارالانشای یکی از وزرا منشی بوده است، مثنوی به نام *جنب رسا* بر اساس داستان فارسی «سیف‌الملوک» سروده است. این نوشته به معرفی این منظومه می‌پردازد و می‌کوشد جایگاه آن را در ادب شبه‌قاره نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: خلیق لاهوری، سیف‌الملوک، ادبیات شبه‌قاره، داستانهای عاشقانه

یکی از نامورترین و بزرگترین شاعران فارسی‌سرای شبه‌قاره امیرخسرو دهلوی است که در اثری دلکش داستان عاشقانه *بول رانی* و *خضرخان* را سروده است (شعبی اعظمی ۱۹۸۵: ۱۷۷). در همان زمان، ادیب دیگری به نام محمد صدر علا احمد حسن معروف به اخستان داستان عاشقانه هندوانی را با عنوان *بساتین‌الانس* تحریر نموده (عابدی ۱۳۶۴: ب) و در مهر و ماه جمالی در یک مثنوی زیبا داستان عشق شاهزاده ماه و شاهزاده‌خانم مهر را بیان کرده است (راشدی ۱۳۵۳: ۱۹).

در عهد اکبر پادشاه ابوالفیض فیضی، شاعر معروف دربار وی، مثنوی عاشقانه‌ای به نام *نل و دمن* به فارسی منظوم ساخت و بعدها عبرتی عظیم‌آبادی آن را به نثر فارسی نگاشت، و به همین ترتیب در زمان اکبر پادشاه حیات جان باقی کولاهی داستان *هیر و رانجها* را که یکی از مهم‌ترین داستانهای عاشقانه پنجاب می‌باشد برای اولین بار به فارسی برگرداند. هر چند به گفته مولوی محمد شفیع در شرح قصه‌های مثنوی فارسی اولین بار کسی که قصه *هیر و رانجها* را به نثر پارسی نگاشت، گورداس کهتری می‌باشد (مولوی محمد شفیع ۱۹۲۷: ۹۳).

در همین زمینه شاه فقیرالله آفرین لاهوری که هم‌عصر خلیق لاهوری بوده، در سال ۱۱۴۳ق/۱۷۳۰م در عهد فرخ سیر نیز داستان *هیر و رانجها* را با عنوان *ناز و نیاز* منظوم کرد (عابدی ۱۳۶۴: ب) و در عهد اکبر شاه ملا نوعی خوششانی حکایت سوختن زنی هندو با شوهرش را به صورت مثنوی و به نام *سوز و گداز* سرود (آزاد، سرو آزاد، ص ۲۰۵). همچنین

*. مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ال سی (بانوان) لاهور

میر محمد کاظم حسینی متخلص به کریم، داستان کامروپ و کام لتا را به زبان فارسی ترجمه کرد (سرخوش، کلمات، ص ۱۱۴).

یکی دیگر از داستانهای عاشقانه متعلق به سرزمین هند، حکایت سسی پنون است که به خطه بلوچستان تعلق دارد. این داستان چندین بار توسط ادیبان مختلف به فارسی برگردانده و با عناوین مختلف سروده شد؛ از آن جمله زیبا و نگار، نامه عشق، دستور عشق، شاهد ناز، و قصه پنون و سسی را می‌توان نام برد. محمد افضل سرخوش نیز یک مثنوی به نام حسن و عشق را که قصه سسی و پنون در آن شامل گردیده، سروده است (انعام‌الحق کوثر ۱۹۹۳: ۱۲۹۳). محمد اکرم کنجاهی متخلص به غنیمت، در سال ۱۰۹۵ ق/ ۱۶۸۳ م یک مثنوی به نام نیرنگ عشق را به نظم درآورد (خوشگو، سفینه، ص ۷۶). در سال ۱۰۹۸ ق/ ۱۶۸۶ م منوهر داس گجراتی داستان میکا و منوهر را به زبان فارسی نوشت (آرزو، مجمع، ص ۲۸). در عهد اورنگزیب عالمگیر ماجرای بنارس را موسوی خان فطرت به زبان فارسی سرود (معین احمد، «مقدمه»، ص ۴) و داستان مینا و لورک را که در ابتدا مولانا داود در زمان شاهان تغلق به نظم هندی در آورده بود، شیخ عبدالقدوس کنگوهی به فارسی منظوم کرد؛ ولی چندی بعد شاعری به نام حمید کلانوری این داستان را دوباره با عنوان عصمت‌نامه به نظم فارسی درآورد (عابدی ۱۳۶۴: گ).

دکتر ظهورالدین احمد دربارهٔ ماخذ مثنوی سیف‌الملوک می‌نویسد: بنا بر اطلاعاتی که در مورد سیف‌الملوک در دست داریم، معلوم می‌شود که اولین بار این قصه را ابوالکارم مشهود به عنوان بدیع‌الجمال و سیف‌الملوک به نظم فارسی سرود، ولی ناتمام گذاشت. دومین بار دیوان سنگه خلیق در سال ۱۱۹۶ ق/ ۱۷۸۱ م همین قصه را به مثنوی فارسی سروده به تکمیل رسانده است (خلیق، دیوان، ص ۲۷).

علاوه بر این، اشخاص زیادی این قصه را به نثر نوشته‌اند و هر کدام اسلوب بیان و سبک جداگانه‌ای داشته‌اند. این تفاوت ممکن است که حتی در شرح وقایع داستان هم وجود داشته باشد. آن چنان‌که در فهرس مطبوعه کتابخانه‌های مختلف به صورت مخطوطات موجودند به شرح زیر می‌باشد:

1. India Office, No, 788... 792
2. British Museum, P 764
3. British Museum Hand List, p. 45.
4. Bodelian Library, no. 460... 462.
5. Brlim (Pertsch), 996.
6. Germany (Flugel), vol. 11... 27.
7. Grundriss iranischen 320... 321.



8. Asiatic Society of Bengal (Curzon Collection), no. 115.

۹. مخطوطات انجمن ترقی اردو، شماره ۳۷، ق ف ۲۵۴.
۱۰. سنترال ریکارد آفیس پبلک لایبریری، پشاور، شماره ۱۲۹. در برابر این شماره دو عدد نسخه خطی محفوظاند: نسخه اول مشتمل بر ۲۲۸ صفحه است و نسخه دوم دارای ۳۲۳ صفحه می‌باشد، ولی در بخش انتهایی ناقص است.

۱۱. کتابخانه دانشکده اسلامیة پشاور هم به شماره ۱۵۴۸ یک نسخه خطی به عنوان «داستان سیف‌الملوک شاهزاده» مؤلفه میرزا محمد غفران دارد.
۱۲. داستان سیف‌الملوک منظوم و مطبوعه از محمد عثمان المعروف به بلبل در جلال‌آباد افغانستان فعلی هم موجود می‌باشد.
از اختلاف در سطور ابتدایی نسخه‌های مذکوره معلوم می‌گردد که مؤلفین این نسخ اشخاص متفاوتی هستند. البته از نسخه خطی ایندیا آفیس شماره ۷۹۲ معلوم می‌شود که این داستان اولین بار در دوره سلطان محمود غزنوی نوشته شده و وزیر سلطان محمود، حسن میمندی، برای خرسند ساختن سلطان این داستان را از خزانه شاهان دمشق حاصل نموده بود (بدایونی، منتخب، ص: ۲۵۰).

به علاوه آقای احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش تحت شماره ۱۶۸۵ دو نسخه از این قصه را با عنوان «سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال» آورده و می‌نویسد که نسخه‌ای نیز در کتابخانه اصفیه سرکار عالی موجود است، ولی مصنف آن محمدبن کاظم معروف به میرزا ببر علی لکهنوی است و سال تألیف آن معلوم نیست و ناقص بوده و بدان آسیب رسیده است (عابدی ۱۳۶۴: ج).

به گفته خلیق لاهوری خلاصه داستان مثنوی بدین قرار است: پادشاهی مصر به فردی به نام اعظم پیر رسید؛ ولی او را هیچ فرزندی نبود و می‌بوس گشته مدتی عزلت‌نشین شد. بالاخره وی به اصرار امرا و وزیران، با دختر شاه یمن تجدید فراش کرد و خدای بزرگ از بطن ملکه پسری به وی عطا نمود که نامش سیف‌الملوک گذاشته شد. در همان زمان همسر وزیر به نام صالح نیز پسری به دنیا آورد که اسمش را صاعد گذاشتند؛ چنانکه سیف‌الملوک و صاعد یک جا با هم پرورش یافتند تا به سن بلوغ رسیدند. روزی شاهزاده سیف‌الملوک تصویر چهره دوشیزه‌ای به نام بدیع‌الجمال را با آرایش و گوهرهای شاهی دید و فریفته آن گردید و مضطرب و پریشان شد و حالش به کلی دگرگون شد. پادشاه برای بهبودی پسرش در تلاش یافتن بدیع گروهی را به اطراف و اکناف و دیگر کشورها گسیل داشت تا او را بیابند؛ اما اثری از وی یافت نشد.

بالاخره شاهزاده سیف‌الملوک با کسب اجازه پدر و مادر، به اتفاق صاعد، پسر وزیر، و خدم و حشم خود، در تلاش برای یافتن گوهر مقصودش به راه افتاد. آنها به ساحل دریا رسیدند و سوار کشتی شدند، اما در طول راه با طوفان و سیلاب سخت مواجه شدند که اهل قافله را از هم جدا ساخت و در این حال سیف‌الملوک با چندی از یاران خود به چنگ دزدان دریایی درآمد و به زندان زنگیان افتاد. چندی بعد وی به یاری رفقای خود بند گسست و موفق به فرار شد و به ساحل دریا رسید. چوبها را با هم بستند و کشتی ساختند و سوار بر کشتی به دریا زدند. روزگاری سیف‌الملوک سرگردان می‌گشت تا بالاخره در سرزمینی به باغ خوش‌منظره‌ای رسید و در آنجا بانویی دید که دختر پادشاه سراندیپ بود که به سبب سحری به زندان یک پریزاد اسیر بود. سیف‌الملوک با تدبیری شاهزاده‌خانم را از بند سحر و جادو آزاد نمود و پریزاد را بکشت.

سپس شاهزاده‌خانم به همراه سیف‌الملوک به نزد پدر و مادر خویش به سراندیپ رسید. صاعد نیز در سراندیپ حضور داشت وی به سیف‌الملوک گفت که چگونه او نیز به سراندیپ رسیده بود. در همان حال معلوم شد که بدیع‌الجمال نیز از اهالی سراندیپ است. روزی بدیع‌الجمال با دوستان خویش برای گردش و تفریح به باغ کاخ می‌آید و دختر پادشاه سراندیپ در گفتگویی با وی از حسن جمال و شجاعت سیف‌الملوک سخن می‌گوید و اینکه او شاهزاده‌ای از مصر است که در شوق یافتن او آواره و سرگردان شده است. بدیع‌الجمال هم مشتاق دیدن او می‌شود، تا آنکه پربدختی ملاقات سیف‌الملوک با بدیع‌الجمال را ترتیب می‌دهد. اما پس از چندی آن پربدخت سیف‌الملوک را در شهر سیمین نزد نیای خود به نام سروبانو می‌برد؛ اما وقتی آن شاهزاده بخت‌برگشته برای گشت و گذار به گلستان ارم می‌رود به دست دیو بدجنسی می‌افتد و زندانی می‌گردد و چون امیر آن سرزمین به نام شاهببال از اوصاف شجاعت و حسن جمال شاهزاده سیف‌الملوک اطلاع یافت، به او کمک می‌کند و پس از جنگ و پیکار بسیار شاهزاده را از بند دیو رها می‌سازد و بالاخره سیف‌الملوک با بدیع‌الجمال ازدواج می‌کند. به قول خلیق لاهوری:

پری خلقت سر آن عیش سامان
ز ایجاب و قبولش تهنیت‌خوان
به رسم خویشتن سرخوش نشستند
به هم مهر و وفا را عقد بستند

او پس از جشن ازدواج، از شاهببال رخصت خواسته، به همراه نوعروس خود، بدیع‌الجمال، به سراندیپ می‌رود. پادشاه آن سرزمین بسیار مهربان و مهمان‌نواز بود و از عروسی سیف‌الملوک و بدیع خوشحال شد و برای آنها



جشن مهمانی برگزار کرد. در این میان او صاعد را می‌یابد که درونش افسرده و دگرگون شده بود، شاهزاده از پربشانی او ناراحت و حیران گشته، ازو سبب بیقراری را جویا می‌شود و معلوم می‌شود که او از دل و جان عاشق دختر پادشاه گردیده است. پس سیف‌الملوک از مهین‌بانو که مادر شاهزاده‌خانم بود، برای صاعد خواستگاری می‌کند، او نیز می‌پذیرد و بعد از ازدواج صاعد، همه به سوی وطن باز می‌گردند. چون پادشاه مصر و وزیرش صالح خبر برگشت سیف‌الملوک و صاعد را می‌شنوند بسیار خوشحال شده به استقبال آنها می‌آیند و سجده شکر به‌جا می‌آورند و بقیه عمر را با خوشی و نشاط به سر می‌برند و بدین‌گونه داستان این مثنوی به اتمام می‌رسد.

نسخه خطی این مثنوی با دیوان خلیق لاهوری، که اخیراً به اهتمام دکتر نسرین اختر، با تصحیح و تحشیه و مقدمه به چاپ رسیده است، از برگ ۱ تا ۸۵ ملحق و مرقوم است. خلیق بر این مثنوی «جذب رسا» نام نهاده و در سال ۱۹۶۱ق به اتمام رسانده است؛ چنانکه خودش می‌گوید:

چو از فیض سخن کردم تمامش

خرد «جذب رسا» بنهاد نامش

برآمد طرفه تاریخش به صد ذوق

«به گل زیبا بود میخانه شوق» (۱۹۶ق/۱۷۸۱م)

در حال حاضر نسخه خطی منحصر به فرد این مثنوی در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، در بخش ذخیره شیرانی به شماره spi vi 117 (۴۵۱۶) محفوظ است. این نسخه دارای اغلاط زیادی است، خط نسخه ناستعلق آمیخته با شکسته می‌باشد و کاتب در اغلب موارد در نقطه‌گذاری بی‌اعتنا بوده، و در بعضی جاها اصلاً نقطه نگذاشته یا در مواردی بیش از حد ضرورت نقطه گذاشته است. در اکثر جاها اصول املا را رعایت نکرده، و «یای» معروف را بیشتر به طور «ے» مجهول نوشته است. کاغذ نسخه هم کرم‌خورده و جابه‌جا با چسب مرمت شده است؛ بدین صورت در اغلب جاها حروف در اثر کرم‌خوردگی از بین رفته یا زیر چسب رفته و نابود شده‌اند و سبب شده تا در خواندن متن مشکل ایجاد شود. ولی خوشبختانه نسخه مذکور از اول تا آخر کامل است.

سر آغاز این نسخه خطی چنین است: «یا فتاح بخشنده بگشای دل بنده.» سپس در ذیل این جمله حمد و ثنا و مناجات را شروع می‌کند و برای دل‌هایی که لبریز از عشق و محبت‌اند، چنین دعا می‌کند:

که اشک خونفشان گردد شفق‌بیز

ز خود وارسته و برچیده دامان

خیال دوست در آئینه دیده

الهی سوز عشقت در جگر ریز

دلی ده خانه‌سوز کفر و ایمان

دلی دیوانه‌ای حیرت‌گزیده

سپس نظمی طویل در شرح صفات شهر لاهور به رشته‌ تحریر درآورده است:

خوشا لاهور و حسن لاتناهی لب راوی و فیض صبحگاه

(همان، ص ۴۲)

بعد از وصف لاهور و اهل لاهور، فرازی را با عنوان «حسن افروزی تحریر ز تمهید به صنف دلپذیر» آغاز می‌کند و می‌گوید که دوستانش از وی خواستند که این مثنوی را بسراید:

به نظم آه طرح مثنوی کن ز چاک سینه شرح معنوی کن
شود منظوم این نثر پریشان زبان گردد به تحسینش گل‌افشان

از این اشعار معلوم می‌شود که سراینده این داستان را از نثر به نظم درآورده است. سپس داستان جمال را آغاز می‌نماید:

بیا ساقی ترحم کن به عالم به جام و خم یکی بنما جمال
شرابم ده که هنگام سلوک است سخن در قصه سیف‌الملوک است

(همان، ص ۴۳)

چنان‌که در طول این اثر می‌بینیم، این منظومه ربط و ضبط خاصی ندارد و مثل یک داستان عشقی خط‌مستقیم روایی مسلسل و پیوسته را رعایت نمی‌کند و به همین دلیل توجه خواننده را به خود جذب نمی‌کند، ولی باز هم قدرت بیان و مهارت فنی را در بر دارد. خلیق لاهوری داستان را صرف به نظم کشیدن اثر دنبال نکرده، بلکه سیاق آن حکایت از این دارد که او از هر حیث در سرایش مثنوی مهارت تام داشته و نیز به عناصر مثنوی‌نگاری دسترس کامل دارد؛ تفصیلات و جزئیات معاملات عشق را به زیبایی بیان نموده و کیفیات غم و اندوه و بی‌قراریها را نیز به خوبی وصف کرده است و در شرح زمان و مکان هم کلام را به پایه‌ی اعلی رسانیده است و با آمیزش تخیل و ایما مضمون را بسیار شیرین و وزین ساخته است. مثلاً در جایی که سراپای بدیع‌الجمال را توصیف می‌کند، چنین می‌گوید:

سراپایش بهار ناز دیدم گل‌اندازی سمن‌بو ماهرویی
گلی از گلشن دیدار چیدم ز حسنش در ملایک‌ها و هویی

هر چند تشبیهات به کار رفته در این مثنوی هیچ تازگی ندارند، ولی آمیزش ایما و تخیل شاعر، مضامین را تأمل‌برانگیز ساخته است. خلیق لاهوری در این مثنوی بعضی جاها قافیه‌های ناقص هم آورده است.

درباره سبک و اسلوب بیان این مثنوی، خلیق خود می‌گوید که با مضمون‌آفرینی کوشیده تا داستان را دلایزتر و دلنشین سازد. او گفته است:



در معنی به نوک خامه سقتم
می صاف سخن در جام کردم
سخن گفتم به انداز بلندی
به زانوی خیالی سر نهادم

به نظم آوردم و پیچیده گفتم
ادا از چشم خویبان وام کردم
چو کاکل از پی دلها کمندی
چو کاکل نافه مضمون گشادم

ترکیب مثنوی خیال افروز و چینش الفاظ در نهایت استواری است. در آخر خلیق برای دلکشی کلام و کامرانی خویش به حضور خداوند متعال اینگونه دعاگو می‌شود:

کند حسن کلام محو سودا
اثر ریز بیان کن گفتگویم

به معنی مبتلا اهل سخن را
که کیفیت بود صاف سیویم
(همان، ص ۴۸)

و با همین دعا خلیق ختم داستان را اعلام می‌کند. کلام خلیق از شادی و سرمستی و جذبه آداب و لطف زبان ادبی فارسی در قرن دوازدهم هجری، سرشار است و همچنین از صنایع شعری هم تهی نیست و تمام عناصر مثنوی سرایی مانند منظرنگاری، سراپانگاری و کیفیات و جزئیات واقعات و حادثات زمان را در بر دارد. این مثنوی در ادبیات فارسی شبه‌قاره هند و پاکستان از این حیث هم دارای ارزش و اهمیت می‌باشد که در دوره‌ای از انحطاط زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره نگارش یافته و خصوصاً در عهد سلطه افغانه در خطه کشمیر سروده شده است. بر اساس داده‌های تاریخی و آنچه ما می‌دانیم، در دوره حاکمیت افغانها در آن سرزمین، فردی از استانداران و حاکمان کشمیر صاحب ذوق نبوده و نبوغ ادب‌پروری نیز نداشته و شعر و ادب فارسی از سرپرستی و حمایت حکام و امرا به کلی محروم بوده، ولی طبع لطیف اهل کشمیر به سخن‌سرایی به زبان فارسی ادامه داشته و شعرا در هر صنف از سخن طبع‌آزمایی می‌کردند. یکی از همین شعرای فارسی‌سرا خلیق لاهوری می‌باشد که در دوره شاهان درانی افغان حاکم بر کشمیر در دارالانشای یکی از امرا یا وزرا در کشمیر به مقام منشی رسیده و به زبان فارسی شعر هم می‌سروده و در همان زمان حیاتش این مثنوی را به نام *جذب رسا* بر اساس داستان فارسی عشق سیف‌الملوک به بدیع‌الجمال سروده و به اتمام رسانده و به شهرت رسیده است. چنان‌که از عبارتی که در پایان این مثنوی آمده است معلوم می‌گردد، این مثنوی تنها سه سال پس از اتمامش که در سال ۱۹۶۱ ق/ ۱۷۸۴ م می‌باشد، به دست کاتبی به نام کاهنه سنگه کمبوه کتابت شده است.

- آرزو، سراج‌الدین علی خان، مجمع‌النفایس، مرتبه عابد رضا بیدار، به عنوان «تذکره شعرای فارسی سده دوازدهم»، پتنه بهار، هند، ۱۹۹۲م.
- آزاد، میر غلامعلی، خزانه عامره، کانپور، [بی‌تا].
- آزاد، میر غلامعلی، سرو آزاد، لاهور، ۱۹۱۳م.
- انعام الحق کوثر، ۱۹۹۳، «ارزش و ترویج فارسی در شبہقارہ»، مجموعہ سخنرانیہای نخستین سمینار، ج ۱، اسلام‌آباد.
- بدایونی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، ج ۱، [بی‌تا].
- خلیق لاهوری، دیوان، با مقدمہ نسرین اختر، دانشگاہ پنجاب، لاهور، ۱۹۹۷م.
- خلیق لاهوری، مثنوی جذب رسا، با مقدمہ و تصحیح و تحشیہ نسرین اختر، دانشگاہ پنجاب، لاهور، ۲۰۰۱م.
- خوشگو، بندر ابن داس، سفینہ خوشگو، مرتبه سید محمد عطاالرحمن عطا، پتنه بهار، هند، ۱۳۷۸ش.
- راشد، حسام‌الدین، ۱۳۵۳، «مقدمہ»، مثنوی مهر و ماہ، راولپندی.
- سرخوش، محمدافضل، کلمات‌الشعرا، لاهور، ۱۹۴۲م.
- شعیب اعظمی، ۱۹۸۵، فارسی ادب بعہد سلاطین تغلق، دہلی.
- عابدی، امیرحسن، ۱۳۶۴، «پیشگفتار»، مثنوی عصمت‌نامہ، دہلی.
- معین احمد، «مقدمہ»، مثنوی در ماجرای بنارس، دہلی، بیتا.
- مولوی محمد شفیع، ۱۹۲۷، اورینتال کالج میگزین، لاهور.
- نسرین اختر، ۱۹۹۷ — خلیق، دیوان.



کبیج و بدوح

چکیده

«کبیکج» و «بدوح» دو واژه‌اند که در آغاز یا انجام نسخه‌های خطی به‌کرات تکرار شده‌اند. مؤلف مقاله با بهره‌جستن از منابع کهن و اعتقادات مردم کوشیده است نشان دهد اعتقاد این دو واژه در نگرش مردم، چه معنایی را بازگو می‌کنند. به اعتقاد قدما این دو نام در نگهداری نسخ خطی و اسناد و اوراق نقش ایفا می‌کند.

کلیدواژه‌ها: نسخه خطی، بدوح، کبیکج، کبیکج، اسناد، اوراق.

مقدمه

تقریباً از هر نسخه خطی بوی خوش کبیکج و آواز چنگ «بدوح» به مشام خوش و گوش جان حافظان میراث مکتوب یا دوستانان نسخه‌های خطی می‌رسد. کبیکج چیست؟ و بدوح کیست؟ اینک جملاتی چند درباره این دو نگاهبان میراث مکتوب یا نسخه‌های خطی.

۱. کبیکج نام گیاهی است که در *تحفة المؤمنین* و *مخزن الادویه* و *اکسیر اعظم* و در *لغتنامه* و *فرهنگ فارسی معین* و *برهان قاطع* و *آندراج*، مفصلاً درباره آن سخن رفته است. این لفظ معرب واژه فارسی «کبیکه» است که تصور می‌کردند یکی از انواع آلاله‌های دشتی است و بوی تلخ دارد و آن را کبیکنج هم می‌گویند و نیز شقیق ورد الحب، آلاله ایرانی، آلاله شرقی نامیده می‌شود. آنان که نسخه‌های خطی و آثار کهن مکتوب و حتی پارچه‌ها و اوراق و اسناد و شجره‌نامه‌های خود را می‌خواستند محفوظ دارند، از برگ‌های کبیکج استفاده می‌نمودند. ظاهراً در پاکستان و هندوستان «برگ نیم» را به جای کبیکج استعمال می‌کنند و عقیده دارند که کرم و هر حشره‌ای مانند بید از بوی آن گریزان است. در آغاز و در لابه‌لای اوراق نسخه‌های خطی و در انجام همواره می‌نویسند «یا کبیکج»، «ای کبیکج» نسخه مرا نگهدار باش! یعنی کبیکج به عقیده صاحب نسخه می‌تواند بالای کرم (دیمک) را از نسخه خطی و اوراق و اسناد مهم دور دارد.

۲. بدوح. کلمه بدوح از اعلام است و واژه عربی است، اما از قرار تحقیق معرب «بیدخت» است که واژه‌ای ایرانی می‌باشد و به معنی ستاره زهره هم گفته شده. همچنین نام جن یا «پری» است و به قولی دیگر نام فرشته‌ای است که کارهای خارق‌العاده و شگفت‌آور بدو نسبت می‌دهند و در علوم

* فهرست‌نگار پیشین مرکز تحقیقات فارسی و کارمند دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.



غریبه و هلکنونه، نام او را با حروف یا با اعداد می‌نگارند و عقیده دارند که حافظ نسخه‌های خطی و آثار مکتوب و نامه‌ها و اوراق کهن است. بدین جهت نام او را در آغاز و لابلای اوراق نسخه‌های خطی و در انجام آنها می‌نویسند و همچنین بر پشت نامه‌ها و پاکتها نیز نام او را می‌آورند، تا زودتر به مقصد برسند. هر مسافر که این کلمه را همراه خود داشته باشد، می‌تواند شب و روز بی‌خستگی سفر کند. قاصدان و پیکهای نامه‌بر همواره عاشق را به معشوق می‌رسانند. بدوح نام یک ولی کامل است که از این جهان فانی در گذشته و مردم نام او را با خط زرین بر دسته تیغ و خنجر و شمشیر به طور تبرک و تیمن می‌نویسند و حتی این نام را به جای تعویذ و عزیمت به کار می‌برند. بدوح معرف اعداد زوج است، مانند ۲ (ب)، ۴ (د)، ۶ (و)، ۸ (ح) یعنی $2+4+6+8=20$ برابر الفاظ «زیبا» و «هادی» و «احیا» و «پژوه» می‌آید بنابراین بدوح احیای میراث مکتوب است.

نقش کبیکج و یا کبیکنج در حفظ میراث مکتوب

همواره در آغاز نسخه‌های خطی و حتی چاپی واژه «کبیکج» و یا «کبیکنج» و «بدوح» و «یا بدوح» را می‌دیدم و می‌خواندم و تعجب می‌کردم. بارها از کتابداران و کتابشناسان و نسخه‌شناسان می‌پرسیدم و حتی از کتابفروشان نیز احوال این الفاظ را جویا می‌گشتم ولیکن پاسخ مناسب و قانع کننده‌ای دریافت نمی‌کردم. هنگام فهرست‌نگاری کوشش می‌کردم آن را یادداشت کنم. مثلاً در آغاز و انجام و لابه‌لای اوراق تفسیر درواجکی یا تفسیر زاهدی، لفظ «کبیکج» و «یا کبیکنج» چند بار آمده و در کنار آن این بیت نیز کتابت شده است:

دعايت می‌کنم بسیار بسیار
فراموشم مکن زنه‌ار زنه‌ار

به همین ترتیب در نسخه‌های ترجمه و فارسی فتوح اعثم کوفی، نسخه دیوان جامی، شرح جواهر التریب، کشف المحجوب، مجموعه چهارده خانواده و دستور السعادة، منتخب اللغات شاهجهانی «یا کبیکج» را نگاشته‌اند و از آن یاری و کمک خواسته‌اند که آن نسخه محفوظ بماند از کرم و مورپانه و موش و مارمولک و سوسک و بید و حتی ربایندگان نسخه‌های خطی. مثلاً مالک یک نسخه نوشته است: «یا کبیکج نگهدار باش!»

در آغاز نسخه خطی عجایب القصص آمده است: «یا کبیکج مالکه بالشرء، سعدالدین لاهوری سنة الف و مائتین و خمسۀ و سبعین ۱۲۷۵ هجریه.» و فهرست‌نگار یا کسی دیگر یادداشتی این چنین نوشته است: «از قرار تحقیق «یا کبیکج» را که جمله‌ای است دعایی بدان جهت در آغاز و

انجام نسخه‌های خطی و چاپی می‌نویسند که نسخه یا کتاب را از کرم کتاب محفوظ دارند و الله اعلم!»

در آغاز و انجام نسخه خطی تنبیه‌الانام فی بیان علو مقام یا شفاء الاسقام و محو الاثام فی الصلوة علی خیر الانام این‌گونه آمده است و «کبیکج» را «قلندر» نامیده است: یا کبیکج و یا کبیکج قلندر نسخه مرا نگاه می‌دار. و فهرست‌نگار نوشته است: «کبیکج» برای کرم نخوردن کتاب می‌نویسند و جمله دعایی و یا نام دارویی و یا برگ درختی است (نک: تحفه حکیم مومن). در نسخه قصص الانبیا چهار بار کبیکج آمده است. در نسخه کشف اللغات و الاصطلاحات (ص ۳۹۵) آمده است: یا کبیکج. اما آنچه درباره «کبیکج» نوشته‌اند:

کبیکج و کبکیتج معرب کبیکه و کبیکک فارسی است. نوعی از کرفس صحرایی است و آن را به عربی کف السبع و شجره الضفادع خوانند به شیرازی کسن ویران و به صفاهانی موسک یا موشک گویند و در تحفه حکیم مؤمن کف السبع و کف الضیع است و در نزد بعضی کبیکج است. و از سموم قتاله است. با سرکه برداء الثعلب طلا کنند، نافع است. به یونانی بطراخیون و سالتین اعزیون و در ترکی ماستوا مچچکی و به هندی جل ولستویری، و به فرنگی زنتکل نامند و اسم علمی آن را ننکلوس اسیاتیکیوس خوانده شده است.

کبیکج اصناف بسیار دارد. صنفی برگ آن شبیه به برگ گشنیز و از آن عریض‌تر و مایل به سفیدی و یا رطوبت لزجه، و گل آن زرد و بنفش و نیز ساق آن باریک به قدر یک ذرع، و بیخ آن سفید تلخ، و منشعب یا شاخه شاخه، مانند شاخه‌های خریق، و جای رویش آن نزدیک آبهای جاری. و صنف دوم نیز شبیه به صنف اول و از آن بزرگتر و بسیار ظریف و گل آن بنفش است و به یونانی آن را سالتین افریون نامند. و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک، و گل آن زرد طلایی، و کریمه الزایی است

و صنف چهارم نیز شبیه به صنف سیوم ... و گل آن سفید به رنگ شیر است. در مخزن الانویه برای معالجات بیماریهای درد پا و زانو مفید شمرده شده است. این گیاه یکی از گونه‌های آلاله است که می‌پنداشتند حشرات از جمله بید از بوی آن گریزان می‌شوند و به نامهای شقیق، ورد الحب، آلاله ایرانی، آلاله شرقی و کبیکج می‌گویند. در بعضی از کتابها این گونه آلاله را، با گونه دیگری از آلاله‌ها که به نام «زرد مرغک» موسوم است، یکی دانسته‌اند. بعضی گویند که کبیکج کلمه‌ای است سریانی و نام ملکی است. موکل بر حشرات. اتفاق افتاد با آقای سید امیر شاه قادری معروف به «مولوی جی»



در کتابخانه غوثیه در شهر پیشاور دیدار کنم. از نسخه‌های خطی او دیدن کردم. در آغاز و انجام همه نسخه‌های خطی او لفظ «کبیکج و کبیکج» نگاشته شده بود، وی عقیده محکم و استوار داشت که «کبیکج» فرشته‌ای روحانی است و کتابها و آثار مکتوب و نوشته‌ها و نامه‌های مستند و مکتوبات عشاق را حافظ و نگاهبان است. بدین جهت به او عقیده دارم. وی نسخه‌های خطی خود را به من نشان می‌داد و می‌گفت: «ببین همه نسخه‌ها سالم است، کرم آنها را نخورده، بید و سوسک و موش و مارمولک با آنها کاری نداشته است، کبیکج در حروف ابجد برابر با ۵۵ است و با الفاظ «دوای دل»، «امید»، «اهل حیا»، «هدهد گویا» مطابق دارد. بسیاری از مردم با این برابریهای کلمات جملاتی می‌سازند و همواره با خود می‌دارند به این امید آنچه در دل دارند به آن برسانند.

نیم و برگ نیم

در کتابخانه گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سالهای آغاز تأسیس در راولپندی بودیم. مرحوم دکتر ممتاز حسن همواره با ما همکاری و همراهی می‌کرد. ایشان به نام مادرش رفعت سلطانه در کتابخانه گنج‌بخش گنجینه رفعت سلطانه راکه از نسخه‌های خطی خودش - که از کراچی و از روستای زادگاهش آورده بود - ترتیب داده بود. به همراه آن نسخه‌ها دو گونی عکسهای تازه بزرگان و دو بغل شاخه‌های سبز درخت نیز آورده بود و همه اینها با هواپیما از کراچی حمل شده بود. من بسیار تعجب کردم و از ایشان ماجرا را پرسیدم. گفت: ما این برگها را برگ نیم می‌گوییم و خشک می‌کنیم و در لابه‌لای نسخه‌ها خطی قرار می‌دهیم تا از کرم و مورخانه و سوسک و مارمورک دور بماند.

البته همه این برگهای نیم مورد استفاده قرار گرفت و بعدها در فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی گنجینه رفعت سلطانه مشاهده کردم که در لابه‌لای همه نسخه‌های خطی برگ نیم موجود است و اتفاقاً یادداشتی از مرحوم خواجه دکتر عبدالحمید عرفانی در این نسخه‌ها بود که برگ نیم و برگ تنباکو را برای کرم‌زدایی نسخه‌های خطی مفید دانسته بود. اما هیچ وقت کاربرد «کبیکج» را ندارد. چنان‌که در هیچ جا ندیدم و خواندم که نوشته باشند یا نیم و نیم نسخه مرا نگاهدار باش. مرحوم دکتر ممتاز حسن می‌فرمود که کبیکج همان برگ نیم است.

نیم بر وزن میم نام درختی است در هند و پاکستان که برگ آن برای هر زخمی مفید است. این درخت شبیه درخت بید خوش‌سایه است و در شب‌قاره

بسیار است و آن را در خانه‌ها و خیابانها و کوچه‌ها می‌نشانند و برگ و بار و پوست بسیار تلخ دارد و برگ آن برای مرهم ساختن زخمها سودمند است. در تحفه حکیم مؤمن آمده است که گل آن شبیه خوشه است به طوری که چندین بنفشه بار آن باشد و در وسط گل‌های زرد و خوش‌عطر دارد. در اصفهان ثمر آن را سنجد کرجی می‌نامند و در مازندران آن را کنار می‌گویند، و آن به اندازه یک سنجد کوچک است، مایل به تدویر و بسیار تلخ است. و در بعضی جایها معروف به درخت «توژ» است و گل او محلل و رادع است و جهت دردهای بدن بسیار مفید و برای درد مفاصل و نقرس و درد سر نافع است. به همین دلیل است که در لابه‌لای کتابها و اوراق بهادار می‌گذارند تا کرم و سوسک به کتاب و اوراق و نامه ضرر و زیانی نرساند. این بود درباره نیم. اما کاربرد کبیکج و بدوح و برگ نیم:

۱. به عنوان یک داروی گیاهی تلخ برای حفظ نسخه‌های خطی یا میراث مکتوب از آن استفاده می‌شود.

۲. در جایهایی که مکان و جای مناسب ندارند، اعتقاد به کبیکج و یا کبیکج و بدوح و یا بدوح و برگ نیم و نیم ضرورت دارد و مفید است

۳. کبیکج و بدوح و برگ نیم وسیله‌ای است که لااقل مالک نسخه خطی به آن سری بزند و آن را ورق بزند و از آن نگاهداری کند.

۴. حکمت قدیم یا طب سنتی یا طب یونانی نیز به این سه داروی گیاهی اهمیت می‌دهد و برای حفظ اوراق کهن و نسخه‌های خطی مفید است.

۵. کبیکج و بدوح و برگ نیم همه جا موجود و آسان و ارزان است و کاربردش هم آسان است.

بُدُوح

آنچه در اردو دایرة المعارف اسلامیه آمده است:

کلمه «بدوح» عربی است و جمع «بدح» است ولیکن در لغتنامه و فرهنگهای فارسی آن را «بُدُوح» با تشدید دال آورده‌اند. یعنی فضای گسترده و زمین گرم و هموار و دشت وسیع. در علوم غریبه و طلسمات آن را با حروف ابجد حساب کرده‌اند و در دو جدول قرار داده‌اند و در تعویذات و طلسمات و ادعیه و اوراد مورد استفاده است. جدول اول از ۱ تا ۹ می‌باشد. بدین صورت:

	۱۵	۱۵	۱۵		
۱۵ = بجهاد	= ۴	۹	۲	۱۵	



۱۵ =	۷	۵	۳ =	۱۵ =
۱۵ =	۶	۱	۸ =	۱۵ =
	۱۵	۱۵	۱۵	

این جدول در برابر حروف ابجد چنین می‌شود:

ب	ط	د	= بطد =	۱۵ =
ز	هـ	ج	بجهد	
و	ا	ح	= زهج =	۱۵ =
			بجهد	
			= واح =	۱۵ =
			بجهد	

البته همه این حروف را در مجموعه‌های طلسمات دیگر به همین ترتیب استفاده می‌کنند و لیکن به طور عموم نمی‌باشد، مثلاً «بَدَط» «زَهَج» «وَح» را به موجود می‌آورند و همه این حروف برابر «جهد» است. علاوه بر اینها بعضی حروف دیگر را با این حروف می‌آمیزند و مربعهای طلسماتی بزرگتر می‌سازند. مثلاً مربعهای چهارسطری بر اساس حروف «بدوح» و مربعهای شش‌سطری مبنی حروف «بطدزهج واح».

در کتابهای سحر و جادوگری و علوم غریبه که اکثر به زبان عربی و فارسی و اردو است، به این نقشها اهمیت می‌دهند و در کتاب *شمس المعارف* تألیف البونی (متوفی ۶۲۲ق) به این نقشها اشاره شده است. امام محمد غزالی طوسی (۴۵۰-۵۰۵ق) در کتاب *المنقذ من الضلال* (چاپ قاهره، ۱۳۰۳ق، ص ۴۶-۵۰) در این باب نگاشته است: «در هنگام ولادت و دشوارترین مواقع زایش زنان به طور یقین از این نقش کمک می‌گیرند و فایده می‌گیرند.» ولیکن توضیح نداده است که سبب ارزش و اهمیت آن چیست.

در این زمان در همه دنیا یک «طلسم» سه‌سطری به نام امام غزالی مشهور است که گاهی را «مُهر غزالی»، «نقش غزالی»، «مثلث غزالی»، «جدول غزالی»، «خاتم غزالی»، «وقف غزالی» خوانده‌اند و گفته‌اند و نوشته‌اند، و بالاخره این نقوش طلسماتی، بنیاد علم اسرار یا اسرار حروف گردید و در حقیقت آنها را با حروف مقطعه قرآنی مقایسه نمودند.

گفته می‌شود که امام محمد غزالی نقش «بدوح» را الهام غیبی به شمار می‌آورد و با حروف «کهیصص» و «حم عسق» ترتیب و تنظیم کرده بود. این حروف در آغاز سوره مریم و در آغاز سوره الشوری آمده است. البته همین حروف قرآنی خود جداگانه نقش تعویذی و طلسماتی در علوم غریبه دارند و اهل فن آنها را به کار می‌گیرند. ترکیب و ترتیب بهتر از این نقش را می‌توان در کتاب *مفتاح الغیب* گردآورده و تصنیف احمد موسی الزرقاوی مصری دید و خواند. او در بخش ششم و هفتم این کتاب، درباره این موضوع به طور عام فهم و همگانی بحث کرده است. (چاپ قاهره، ۱۳۲۷ق، ص ۱۷۰ب)

بعضی از ارباب علوم غریبه و طلسمات، مبتکر و موجد این نقش را حضرت آدم ابوالبشر (ع) شمرده‌اند و از آنجا به امام غزالی رسیده و آن را یقینی دانسته است. این روایت، در دو کتاب *العناية الربانية*، و *اسرار الربانية* آمده است. این هر دو کتاب، تصنیف محمد الهندی می‌باشد که یکی از مصنفان بزرگ در علم نیرنجات است. رساله‌ای دیگر در همین موضوع وفق (نقش) تصنیف کرده است که نویسنده عربی تعلیق‌نگار به ذیل ماده «بدوح» در *دایرة المعارف اسلامیة* آن را ندیده و لیکن مفهوم آن را نوشته است.^۱

چنین معلوم می‌شود که همه این روایات درباره «بدوح» از امام محمد غزالی به ما رسیده است. زیرا ارباب علوم غریبه او را «ماهر روحانیات» به شمار آورده‌اند، و در این موضوع کتاب *الجفر* تصنیف امام غزالی، شهرت ویژه دارد.

اهل عملیات و طلسمات این‌گونه تصور کرده‌اند که در آغاز این نقش از سیاره مشهور زهره یا ونوس به ما رسیده و اصل آن آرامی- ایرانی است که از نام «بیدخت» اخذ شده و معرب گشته است

درباره نام «بیدخت» و خواص آن مطالبی گفته‌اند. مثلاً از لحاظ سحر کرده و دیدن اجنه و جنات را متذکر شده‌اند، و در برخی عقاید او را با «زهره» یا «ونوس» همراه آورده‌اند و در این باره در کتابهای گوناگون مانند *الفهرست ابن ندیم* (ص ۳۱۱)، *الخطط مقریزی* (ج ۱، ص ۸)، و *قصص ثعلبی* (ص ۲۹) ذکر آن آمده است. البته ممکن است در این روایات شک کرد، چون درباره جادوگری و تسخیر جنات بدوح در کتابهای دیگر ذکری نیامده است. از طرف دیگر در *لسان العرب* (ج ۳، ص ۴۸۴) و *تاج العروس* (ج ۲، ص ۱۲۵۲) ذیل ماده بدخ و بدخ آمده است که در میان زنان

۱. محمد مسعود، تعلیق به ذیل ماده «بدوح»، *دایرة المعارف الإسلامیة* (انسایکلوپدیا اور اسلام).



عرب جنوبی و اقوام بدوی برای نام و لقب از این کلمه «بیدخت» استفاده می‌کرده‌اند ولیکن ظاهراً درست به نظر نمی‌رسد و «بیدخت» و «بدخ» با یک دیگر ملتبس شده است.

بعضیها «بدوح» را به سیاره زحل هم اختصاص می‌دهند، و آن باید از جواهر و خرده‌های زر باشد، نه اینکه مس یا مفرغ و حلبی زیرا که به شکل زهره باید باشد نه زحل.^۱

فانهامر چنین می‌اندیشد که واژه «بدوح»، یکی از نامهای خدای بزرگ است، ولیکن سخن او مستند نمی‌باشد.^۲ از طرف دیگر ممکن است این واژه از اصل ترکی باشد.

این روایت از میخائیل صباغ است که برای سیلوستر دسائی نقل کرده است و ظاهراً درست به نظر نمی‌رسد، اما این‌گونه است که «بدوح» نام یک سوداگر یا تاجر پرهیزگار و متقی نیز بوده که هیچ وقت کالا و متاع و لوازم و نامه‌ها و کتابهای سوداگری او گم نمی‌شد و اگرچه این توجیه را بیشتر عموماً مردم شام با سوریه قبول ندارند.^۳

در کتابهای سحر و طلسمات، جای‌جای گفته می‌شود که «بدوح» به نام اشخاص هم استعمال می‌شده است، چنان‌که با دعا و استعاذه می‌گفته‌اند: «یا بدوح!»^۴ اما در عقیده مردم چنین رواج دارد که «بدوح» یک «جن» یا «پری» است، و نام او را با اعداد یا حروف می‌نویسند، و با این روش، او را تابع فرمان خود می‌گردانند. برخی اوقات «قیوم» را با «بدوح» همراه آورده‌اند. به این معنی که «بدوح» نام «الله» با «قیوم همراه» می‌باشد. این کلمه در اشکال و صورتهای گوناگون به کار برده می‌شود و آن را به عنوان سعد و نحس در هر دو صورت به خدمت می‌گیرند. مثلاً زنان در بیماریهای زنانه، دردهای معده، عوارض ضعف مردانگی، خود را از نظر دیگران غایب و دور نگاه داشتن.

لین، شخصی که او را به نام عامل مصری یاد می‌کنند، لفظ «بدوح» را در این‌گونه روشهای قلمی به کار می‌گیرد و عملیات علوم غریبه انجام می‌دهد. در کتابها و رسائل سحر و طلسمات و عملیات علوم غریبه همواره نام «بدوح» و «یا بدوح» دیده می‌شود.

این کلمه را در روی انگشتریها و جواهر گلوبندها و دستبندها و نگینها نقش می‌کنند و همواره همراه خود می‌دارند. برای حفاظت کتابها و نسخه‌های

۱. مفاتیح الغیب، چاپ قاهره، ۱۳۲۷ق، ص ۱۷۰.

۲. Von Hammer, *Journal Asiatique*, 1830, p. 72.

۳. *المنتخبات العربیه شخصی*، ج ۳، ص ۳۶۴ بی..

۴. *الحاج سعدون، الفتح الرحمانی*، ص ۲۱.

خطی و آثار مکتوب گرانبها در آغاز و انجام آنها با خط خوش می‌نویسند؛ همانگونه که لفظ «کبیکج» را در آغاز و انجام لابه‌لای نسخه‌ها می‌نگارند. مثلاً در آغاز کتاب *فتح الجلیل* در تونس در سال ۱۲۹۰ ق لفظ «یا بدوح» آمده است.

اما به کار بردن خاص آن در نامه‌ها و مکتوبات و مرسولات فرستاده شده بیشتر معمول است که با نگاهبانی و نگاهداری آن، به مقصد نمی‌رساند. علامه شرف‌الدین ابی عبدالله بن بنت ابی سعید تعلیقه‌نگار *دایرة المعارف عربی اسلامی* با استناد به رساله مستوجبه المحامد فی شرح خاتم ابی‌حامد می‌نویسد که بعضی مسلمانان برای رسیدن به مقصد و دور کردن ضرر و زیان خود از انگشتریها و طلسمات یاری و همراهی می‌جویند، به طوری که آنها بیشتر روی نگین انگشتریهای خود خاتم ابی سعید را نقش می‌کنند یا روی برگه‌های کاغذ و پوستهای نازک و ظریف تصویر یک آهو یا غزال می‌کشند که برگردن آن یک ورق آویزان است، و نقش بدوح با اعداد و حروف آن جداگانه ترسیم شده است. مقصود و هدف این نقش این‌گونه تعریف شده است:

۱. هرگاه به دست آوردن خیر و نیکی و درستی و خوبی باشد، از اعداد جفت با نقش «بدوح» استفاده می‌شود، به این صورت:

د		ب
ح		و

برابر	۴		۲
با			
	۸		۶

۲. هرگاه دور کردن، شر و بدی و زشتی باشد، از اعداد طاق با نقش «اجهزط» استفاده می‌شود.

	ط	
ج	ه	ز
	ا	

برابر		۹	
با	۳	۵	۷
		۱	



۳. هرگاه کسی، کلمه «بدوح» را روی برگه کاغذ و یا برگهای نازک پوستی بنویسد و همیشه آن را با خود نگاه دارد، هیچ وقت خستگی و افسردگی و پژمردگی احساس نمی‌کند.

۴. هرگاه کسی کلمه بدوح یا اعداد آن را روی اوراق و نامه‌ها و اسناد بهادار بنویسد و بخواهد به جایی بفرستد، صحیح و سالم و بسیار زود به مقصد می‌رسد: ب = ۲، د = ۴، و = ۶، ح = ۸، یعنی ۸۶۴۲.

۵. بسیاری از مردم از کلمه «بدوح» استفاده می‌کنند و آن را به اشکال و یا صورتها و یا شعر روی کاغذهای خوشبو و رنگارنگ زرین و سیمین می‌نویسند و همیشه آن را می‌خوانند، بدین صورت:

یا بُدُوح یا بُدُوح یا بُدُوح

ألف بین الروح و الروح

بحقّ القلم و اللّوح

و آدم و حوّا و نوح

«بدوح» در حروف ابجد برابر اوست با عدد ۲۰ و هرگاه کلمه «بُدوح» و «یا بُدُوح» را با حروف دیگر مقایسه و برابر می‌کنند، الفاظ خیر و نیکی استخراج می‌نمایند، مثلاً بدوح را با الفاظ بی‌بها، احیا، هادی، پژوه، آوازه، جاده ادب، ادبیاب، بچه بادب.

«بدوح = احیا» کند مخطوطه‌ها را

۲۰ ۲۰

«بدوح = هادی» بود مرسوله‌ها را

۲۰ ۲۰

«بدوح = زیبا = ادبیاب = پژوه» است

«بدوح» احیا کند مخزونه‌ها را

۲۰ ۲۰

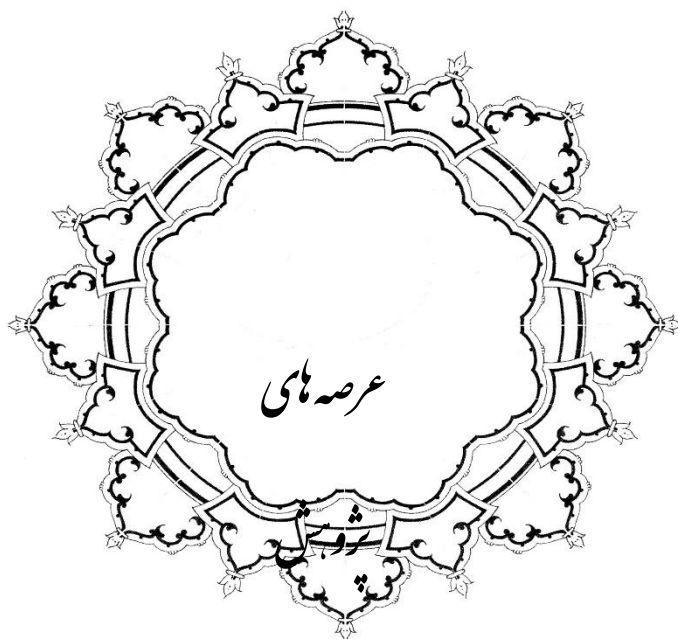
«بدوح» «یا بُدُوح» «ای هادی» ما

۳۱ ۳۱ ۲۰

«هدایای» «بدوح» مکنونه‌ها را

۲۰ ۳۱







معرفی چند پایان نامه

شگفته یاسین عباسی *

در این شماره فصلنامه دانش به معرفی پایان نامه های دانشجویان کارشناسی ارشد دانشگاه نمل می پردازیم که در سال جاری فارغ التحصیل شده اند. لازم به تذکر است که در پی تأسیس گرایش مترجمی فارسی در این دانشگاه، سه رساله در این حوزه تدوین شده است. این دانشجویان بخشی از کتابهای معروف اردو را در قالب رساله به فارسی ترجمه کرده اند.

پایان نامه های کارشناسی ارشد

۱. ترجمه امیر خسرو: شخصیت و تاریخ

به راهنمایی دکتر محمد سرفراز ظفر، به کوشش محمد نغمان، دوره تحصیلی ۲۰۱۱-۲۰۱۳ م.

پیشگفتار (ص ۴-۱)

شرح احوال و آثار دکتر محمد معین الدین عقیل (ص ۸-۵)
متن مترجم

استادان خسرو (ص ۲۳-۹)، تعلیقات (ص ۲۴-۲۸)

واقعه اسیری خسرو (ص ۳۴-۲۹)، تعلیقات (ص ۳۵-۳۶)

جنبه تاریخی اعجاز خسروی (ص ۴۷-۳۷)، تعلیقات (ص ۵۴-۴۸)

اهمیت تاریخی قران السعدین (ص ۶۳-۵۵)، تعلیقات (ص ۶۴-۶۹)

تعلیقات (ص ۷۳-۷۰)

منابع و مأخذ (ص ۷۵-۷۴)

*. استادیار زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه نمل.

۲. ترجمه سخندان فارس (بخش دوم) با حواشی و تعلیقات

به راهنمایی دکتر محمد سرفراز ظفر، به کوشش کاشف علی، دوره تحصیلی ۲۰۱۱-۲۰۱۳ م.

پیشگفتار (ص ۱-۳)

شرح احوال و آثار محمدحسین آزاد (ص ۴-۱۲)

رساله مزبور را به سه سخنرانی تقسیم کرده است:

سخنرانی اول (ص ۱۳-۲۸) شامل تاریخ فارس قدیم و اوضاع فارس و اندیشه‌های زبان فارسی

سخنرانی دوم (ص ۴۴-۲۹) شامل اوضاع زبانهای قدیمی کشور فارس
سخنرانی سوم (ص ۴۵-۶۱) شامل بعد از اسلام زبان فارسی چه تحولاتی پیدا کرد.

علاوه بر این از کتابهای مهم مانند تاریخ بیهقی، چهار مقاله، مقامات حمیدی، گلستان و تاریخ جهانگشا سخن به میان آورده شده است.

۳. بررسی تحلیلی رمان پریچهر با شرح احوال و آثار محمد حجازی

به راهنمایی دکتر طاهره پروین، به کوشش مصور احمد طاهر، دوره تحصیلی ۲۰۱۱-۲۰۱۳ م

پیشگفتار (ا-ج)

فصل اول (ص ۱-۱۲)

داستان‌نویسی، تعریف، داستان چیست و تاریخچه داستان‌نویسی و انواع داستان و ...

فصل دوم (ص ۱۳-۲۲)

رمان، تعریف، رمان چیست، پیدایش رمان و اولین رمان فارسی

فصل سوم (ص ۲۳-۲۸)

سلسله پهلوی، وضعیت سیاسی، وضعیت اجتماعی و ادبی، و ادبیات مشروطه

فصل چهارم (ص ۲۹-۳۷)

شرح احوال محمد حجازی، آثار حجازی، سبک حجازی.

فصل پنجم (ص ۳۸-۴۰)

مکتب رومان‌تیسیم

فصل ششم (ص ۴۱-۵۶)

خلاصه رمان پریچهر

فصل هفتم (ص ۵۷-۶۳)

تجزیه و تحلیل داستان پریچهر



نتیجه‌گیری (ص ۶۴)
منابع و مأخذ (ص ۶۵-۶۶)

۴. ترجمه مقالات حافظ شیرانی (جلد پنجم)

به راهنمایی دکتر شگفته یاسین عباسی، به کوشش یاسر شهزاد، دوره
تحصیلی ۲۰۱۱-۲۰۱۳م

پیشگفتار (ا-ت)

مترجم پس از معرفی مختصر حافظ محمود شیرانی، پایان‌نامه را به پنج
فصل تقسیم نموده است:

فصل اول: شهید بلخی (ص ۱)

فصل دوم: رودکی (ص ۲-۲۵)

فصل سوم: دقیقی (ص ۲۶-۴۰)

فصل چهارم: ابوشکور بلخی (ص ۴۱)

فصل پنجم: عماره مروزی (ص ۴۲-۴۵)

حواشی و تعلیقات (ص ۴۶-۵۰)

منابع و مأخذ (ص ۵۱)

۵. تلمیحات در شعر پروین اعتصامی

به راهنمایی دکتر رشیده حسن، به کوشش خالد اسد، دوره تحصیلی ۲۰۱۳م
پیشگفتار (ا-ج)

فصل اول: عصر و شرح احوال پروین اعتصامی (ص ۱-۱۳)

فصل دوم: معرفی شعر و تلمیح (ص ۱۴-۲۶)

فصل سوم: تلمیحات (ص ۲۷-۷۶)

نتیجه‌گیری (ص ۷۷-۷۹)

فهرست اعلام (ص ۸۰-۸۹)

منابع و مأخذ (ص ۹۰-۹۲)

پایان‌نامه‌های دکتری

علامه اقبال در عرصه ادبیات و فرهنگ افغانستان

از اسدالله محقق، به راهنمایی دکتر مهر نور محمد خان، دوره تحصیلی
۲۰۰۱-۲۰۰۴م

نویسنده بعد از پیشگفتار، پایان‌نامه مزبور را به هفت فصل تقسیم نموده
است:

فصل اول: اندیشه اقبال و زبان شعر (ص ۱-۱۲)

فصل دوم: نگرش اقبال به جهان اسلام (ص ۱۷-۵۲)

فصل سوم: اوضاع سیاسی افغانستان در اوایل قرن بیستم (ص ۵۴-۵۶)

فصل چهارم: انتظار اقبال از مردم افغانستان (ص ۵۸-۶۹)

فصل پنجم: دیدار اقبال از افغانستان (ص ۷۰-۸۵)

فصل ششم: جایگاه افغانستان در آثار منظوم دری علامه اقبال (ص ۸۶-۹۳)

فصل هفتم: جایگاه افغانستان در آثار منظوم اردوی علامه اقبال (ص ۹۴-۱۱۴)

فصل هشتم: پیوند فکری اقبال با بزرگان شعر و ادب و رجال سیاسی افغانستان و مسأله تأثیرپذیری او از آنها (ص ۱۱۶-۱۴۱)

فصل نهم: بازتاب اندیشه اقبال در فرهنگ افغانستان (ص ۱۴۳-۱۶۸)

فصل دهم: علامه اقبال از نظر دولتمردان و سیاستمداران افغانستان (ص ۱۷۰-۱۷۸)

فصل یازدهم: اقبال از دیدگاه بعضی از استادان، دانشجویان و عامه مردم افغانستان (ص ۱۷۹-۱۸۳)

فصل دوازدهم: علامه اقبال از دیدگاه شاعران افغانستان (ص ۱۸۴-۲۱۴)

فصل سیزدهم: علامه اقبال از دیدگاه نویسندگان افغانستان (ص ۲۱۶-۳۵۴)

فصل چهاردهم: علامه اقبال در برنامه درسی افغانستان (ص ۳۵۶-۳۶۴)

در آخر بعد از نتیجه‌گیری (ص ۳۶۵)، فهرست اعلام شامل اسامی اشخاص، اماکن، کتب، مجله‌ها آورده شده است (ص ۳۶۸-۳۸۲).

بررسی و تحقیق در فکر و هنر داستان‌نویسی سیمین دانشور

امیر یاسمین، به راهنمایی دکتر مهر نور محمد خان، سال تحصیلی ۲۰۱۲م، ۳۷۲ ص.

بعد از مقدمه پژوهشگر این پایان‌نامه را به پنج بخش تقسیم کرده است و هر بخش به چندین فصل تقسیم شده است:

بخش اول: میراث داستان‌نویسی سیمین دانشور (ص ۱-۴۷)

فصل اول: داستان کوتاه و تعریف آن

فصل دوم: عناصر داستان

فصل سوم: پیشینه داستان‌نویسی فارسی ایران

فصل چهارم: سیمین دانشور در عرصه ادبیات داستانی

بخش دوم: ابعادی چند از شخصیت سیمین دانشور (ص ۴۸-۶۲)

در این بخش به عنوان آشنایی با سیمین دانشور زندگینامه او به طور مفصل

آمده است **بخش سوم: آثار سیمین دانشور (ص ۶۳-۸۸)**

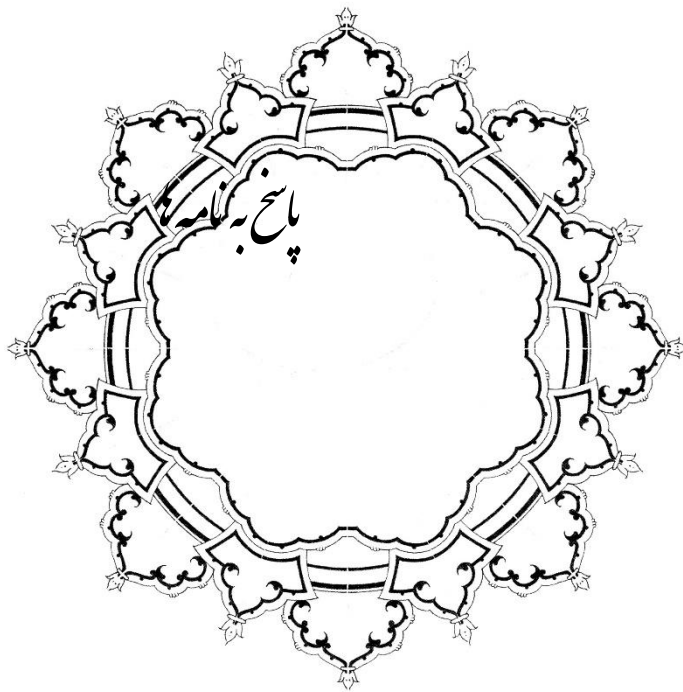
فصل اول: تراجم، مقالات و نامه‌های سیمین دانشور



فصل دوم: رمانهای سیمین دانشور
فصل سوم: مجموعه‌های داستان کوتاه سیمین دانشور
بخش چهارم: بررسی و تحلیل ساختاری داستانهای کوتاه سیمین دانشور
(ص ۳۳۲-۸۹)

فصل اول: مجموعه آتش خاموش
فصل دوم: مجموعه شهری چون بهشت
فصل سوم: مجموعه به کی سلام کنم؟
فصل چهارم: از پرنده‌های مهاجر بیرس
فصل پنجم: مجموعه انتخاب
بخش پنجم: یافته‌های تحقیق و نتیجه‌گیری (ص ۳۴۴-۳۳۳)
فهرست اشخاص، اماکن، کتب (ص ۳۶۴-۳۴۸)
فهرست منابع و مآخذ (ص ۳۶۹-۳۶۵)
سالشمار سیمین دانشور (ص ۳۷۴-۳۷۳)





ظرایف نامه‌ها

آقای دکتر محمد اختر چیمه استاد سابق گروه فارسی دانشگاه جی سی فیصل‌آباد مرقوم داشته‌اند:

شماره ۱۱۱-۱۱۰ فصلنامه *دانش عین* بر موقع عیدالفطر موصول گردیده است. بنده اعلام وصول و هدیه سپاس را به خدمتتان ارسال می‌نمایم. عرض شود که فصلنامه حسب سابق پُر از معلومات ارزنده در مورد فرهنگ مشترک ایرانی و پاکستانی و زبان و ادبیات فارسی است. در آغاز فصلنامه در بخش «نسخه‌شناسی» مقالات از خانم دکتر انجم طاهره در باب «یادداشتها و مهرها در واقعات بابری و خانم مسرت بی‌بی در مورد «تاریخ عباسیان بهاولپور» در حُسن و اعتبار مجله به حدی اضافه نموده است. به‌خصوص مقاله از دوست عزیزم دکتر مهر نور محمد خان راجع به زندگی و آثار محقق ارجمند و استاد دانشمند، جناب پرفسور دکتر عبدالحسین زرین‌کوب که استاد راهنمای رساله دکتری بنده با عنوان «مقام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی» در دانشگاه تهران بودند، به طور خاص موجب التفات بنده بوده است.

دیگر مقاله‌ای از خانم ثریا پناهی در موضوع «کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه‌قاره» با ذکر اختصاصی خدمات آقای دکتر سید عارف نوشاهی در حوزه نسخه‌شناسی نیز جلب توجه اینجانب کرده است. به دیگر مقاله‌ای از آقای دکتر نجم‌الرشید که نقد ادبی فارسی موضوع مرغوب و محبوب ایشان است. «بررسی جنبه‌های انتقادی تذکره کلمات الشعرا» دارای اطلاعات و معلومات تازه است.

در واقع فصلنامه *دانش* در گسترش زبان و ادبیات زبان و ادبیات فارسی در منطقه شبه‌قاره پاکستان و هند، سرزمین ایران و افغانستان، مقام شایسته



را دارد و باید گفت که در اوضاع این زمان آخر این فصلنامه در رونق و بهار فرهنگ و زبان و ادب فارسی سهم وافر را انجام می‌دهد. و این همه نتیجه محنت و زحمت شبانه‌روزی عالی‌جنابان است. خداوند قدس توفیقات مزید را ارزانی دارد!

پرفسور محمد اقبال جسکانی مروج زبان فارسی از سادات کالونی راجن‌پور (پنجاب) بدین گونه ابراز عنایت کرده‌اند:

مجله ارزشمند *دانش* مرتباً می‌رسد. *دانش* واقعاً «دانش» است و دانش ما را می‌افزاید. بنده درین منطقه «بی‌زبان» تنها مانده‌ام. کسی نیست که به او به زبان فارسی صحبت کنم وقتی *دانش* می‌آید و بدین طریق تازه‌های زبان و ادبیات فارسی آگاهی می‌یابم.

به قول پرفسور محمد عبدالله «درین هیچ شکی نیست که *دانش* برای مقالات گرانقدر و مضامین پرمغز در زبان فارسی مقام امتیازی دارد و این حقیقت همه نتیجه محنت شاقه شبانه‌روزی جناب عالی است».

همه مندرجات و مضامین و مقالات مجله خوب و قابل مطالعه می‌باشند و در شماره ۱۰۹ بالخصوص جنگ ارزشمند کتابخانه گنج‌بخش و شعر فارسی پیش از قرن هشتم از قهرمان سلیمانی، مطالعه ادبیات تطبیقی شعر ایران و پاکستان از سکندر عباس زیدی، همگونی‌های شعر حافظ شیرازی و کمال خجندی از سید روح‌الله نقوی، خدمات دکتر عارف نوشاهی در زمینه نسخه‌شناسی و کتابشناسی از دکتر عصمت درانی محققانه و شایان تحسین و قابل مطالعه است.

در شماره ۱۱۰-۱۱۱ «جواهر عباسیه: تاریخ عباسیان بهاولپور» از مسرت بی‌بی (در دوره دانشوری همکلاس بنده بوده است)، «تصور انجم در شعر اقبال لاهوری» از خانم انجم حمید، «بررسی تطبیقی شعر شهریار و افتخار عارف» از سکندر عباس زیدی، «دکتر عبدالحسین زرین‌کوب» از مهر نور محمد خان، بسیار ارزشمند و قابل تحسین می‌باشد.

باید که تازه‌های ادبیات ایران و شبه‌قاره پاکستان و هند بسیار از بسیار در مجله جای داده شود. بدین طریق خوانندگان محترم از رفتار ادب بیشتر آگاهی خواهند یافت. محتوای مجله همه صفحات و صفحه عنوان (Title Page) شایان تقدیر است.

آقای نوید احمد گل مربی فارسی در کالج دولتی محلی از شیخوپوره به این شرح ابراز نظر فرموده است:
فصلنامه دانش شماره ۱۱۰-۱۱۱ از طرف جنابعالی دو روز پیشتر از عید سعید (عیدالفطر) مثل عیدکارت به دستم رسید، مرا به شعر شیخ اجل سعدی شیرازی پیچیده:

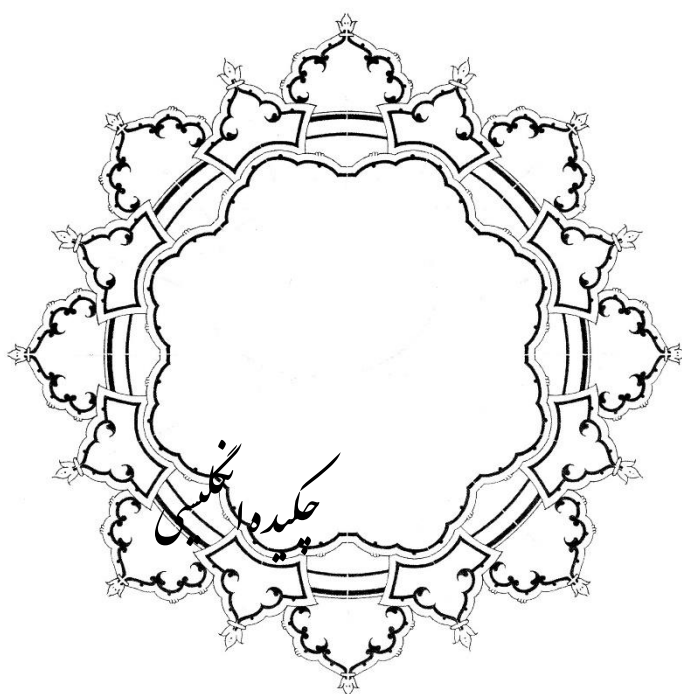
گلی خوشبوی در حمام روزی	رسید از دست محبوبی به
بدو گفتم که مشکى یا عبیری	دستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم	که از بوی دلاویز تو مستم
کمال همنشین در من اثر کرد	و لیکن مدتی با گل نشستم
	وگر نه من همان خاکم که هستم

آقای محترم! در مجله مقاله شما به عنوان «زیب النساء و دیوان شعر مجعول او» خیلی پُر مغز و محققانه است. اسلوبش هم دانش افروز و دانش آموز.

خانم دکتر عصمت درانی استادیار گروه فارسی دانشگاه اسلامیة از بهاولپور نگاشته است:

شماره تازه دانش را دریافت کردم، بسیار ممنونم. از خداوند متعال آرزو دارم که طاعت و عبادات ماه رمضان قبول کند. به شما و اهل خانواده به مناسبت عیدالفطر و ماه رمضان تبریک می گویم.





A Glimpse of Contents of this Issue

1. Haft Zabeta: Resalah-e dar Maratib-e Tarassul

Ali (Pedram) Mirzai and Saadia Rasheed

The writing manifested the history. A major part of history has been in black and white. Letters in many types of letters which have its own styles and enjoy a peculiar place. Official and court letters have its significance.

From necessary rules of official letters taking care of “*Maratib wa Maqadeer*” for the writer and addressee. Hence secretaries have the great responsibility during letter writing. From the outset, some scholars brought out it to limelight one of the best in such works is “Haft Zabeta” written by Syed Ali Naqi Khan , who has briefly dealt its rules. In this article full text of above treatise has been quoted and some necessary points have been discussed in the foreword. It is hoped that this effort shall encourage future studies and research in this field.

2. Maqalaat -e Ilmi wa Siyasi

Ghahraman Soleimani

In the Manuscripts’ collection of Ganjbakhsh library the manuscript No. 15464 has been identified in Alphabetical Catalogue as *Maqalaat-e- Ilmi wa Adabi wa Siyasi* written by Mohammad Hussain Tajer Shirazi but, in fact

the first volume of text, contain scholarly and political articles of Forsatuddaula Shirazi, the Writer, Geographer, Painter and Musician of Qajar Period, who has tried to describe scientific and cultural advancement of other countries, in simple language in the form of novel quoting an elderly person with wide knowledge so that Iranian people may get awareness regarding problems and suggest the ways to surpass it. He was a prominent scholar and writer in his times. Besides he headed the education and judicial Departments of Fars Province, for quite sometimes.

3. Newly discovered manuscript of literary criticism: *Risaleh-e- Imtiaz Andaz-e-Motakhereen as Motaqademeen*

Najm-ur-Rasheed

A treatise entitled *Risaleh-e- Imtiaz Andaz-e-Motakhereen az Motaqademeen* was compiled by Abdul-Basit in the field of literary criticism. It is kept in Shirani collection of central library of University of Punjab containing 30 sheets. The Writer has discussed characteristics of poets of recent past in this manuscript and he has divided the book in four parts. It is worth mentioning that compiler in the last part has also quoted the idioms, terminologies and maxims of poets of recent past.



4. Role of women in the life , works and thoughts of Iqbal

Humaira Shahbaz

In this article three aspects of research regarding Iqbal have been dealt-upon- Personality, Poetry and Thoughts of Iqbal. In the 1st part his life described with women who existed then. In this part's two sections, the particulars of his family, relatives and attached families and the other section provide knowledge regarding women not belonging to his family and they have come in contact with him in the field of teaching and education. In the 2nd part while surveying his poetic works women from east and west have been referred. The 3rd part is related to place of women in Iqbal's thoughts and in the end the scribe has also discussed various problems, which women - folk are facing throughout the world and its resolutions in Iqbal's views.

5. Zubaida Siddiqui's Persian Poetry and Thoughts.

Shagufta Yaseen Abbasi

Zubaida Siddiqui was born in 1943 AD in Patyala (Presently India) and his family had migrated to Multan in 1947. She pursued Masters in Persian and Urdu Languages at University of Punjab and Docterate at Tehran University. Her Poetry enjoys special significance among contemporary Persian poets of Pakistan for variety of topics and depth of feelings. Her poetic collection was published entitled *Yatafajjar Minhul-anhar* with a foreward by Dr. Ilyas Ishqi. Her love and feelings has been demonstrated in the poems like "Riha-e- Mader" and "Lahore". Her poetry is also influenced with Maulana, Hafiz,

Urfi, Habib Khorasani , Shahriyar and Rahi Moayyari. The scribe has tried, based on the poetry collection, her place in contemporary Persian Poetry may be identified.

6. A peep into life and works of Qudratullah Baleegh

Arif Naushahi

Qudratullah Baleegh -- a bilingual poet of Persian and Urdu of 12th Century AH -- lived in Hyderabad, other cities of Deccan and Bilgaram. He was a descendent of Sheikh Mohiyydin Abdul Qadar Gilani. His major works include 8 *diwan* in Persian, one *diwan* in Urdu, and few Persian and Arabic treatises. Baleeqh had also compiled a selection from 8 *Diwan* titled *Montakhab-ud-Dawawin* and he has named his other eight works in prose and poetry therein. The scribe had seen manuscript of *Kulliyat-e* Persian works of Qudratullah Baleegh in the collection of Dr. Tehseen Firaqi and had taken some notes and now after counsulting some other reference books, contents of manuscript of *Kulliyat-e- Baleegh* has been introduced in this writeup.

7. Some aspects of diction in Fauqi Yazdi's Poetry

Askar Bahrami

Migration of Persian Poets to India resulted in surfacing many problems for Persian language and literature, which has been discussed by researchers. One such poet-Fauq-ud-Din Ahmed Yazdi, who lived in first half of 11th century A.H. in India failed to get attention of researchers of poetry . He due to decandance in social and literary conditions

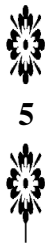


traveled to India and his poetry's sweetness was hailed in literary circles. Fauqi's poetry had effective satire and diction and idioms which attracted Indian lexicons. In *Loghatnama-e Dekhoda* for 80 word's usage, Fauqi's couplets have been quoted and in few cases it is only example given . In addition there are many vocabularies in Fauqi's poetry, which have not been enlisted in *Loghatnameh*. In this article Fauqi's biography, works, specimen of his poetry and a few of such dictions have been introduced.

8. Analytical peep into causes of Babur's expedition towards India

Mehdi Yar-Ahmadi

A study of events of early 16th century indicate that active Teimurid Prince had to choose peculiar strategies during different periods. At the outset, he used his resources, to capture Samarqand and Bokhara but his efforts due to his political and military weakness compared to other Teimurid Chieftains and Shibanis failed. On other hand, due to presence of Shah Ismail Safavi- Powerful emperor of Iran had hindered his progress towards west. As mountains of Himaliya located in east were insurmountable he had to select toward south for his military expedition leading to India. The method of research has been adopted to analyse characteristics of military geography, dealing with historic events in Teimurid lands during Babur's times. This method



has been in vogue in research articles of geography but this method has not been practised in other fields particularly in the history.

9. Role of Aristotle in conquest of Iran and India by Alexander

Ghezaal Mohajerizadeh

A large number of books, have been written about Alexander's conquest of some Asian Countries but no one has touched to role of Aristotle in it.

Hypothesis of this research based on Aristotle's close relations with court of Macdonia and his tutorial activities , provided a base for conquest of Iran. Aristotle's book on politics hold a proof for this assertion. Stimulus of this enmity started after killing of his one of the close friends Hermias. As described Alexander's attack on Iran and India was not only a military expedition but they were knowledge seekers who wanted to acquaint themselves with Iranian knowledge . For requisite proof of this idea , quotations from oldest Persian texts and latin sources have been given in it.



10. Jazb-e-Rasa: Social *Mathnavi* of Afghan Era

Faleeha Zahra Kazmi

Mathnavi Saiful Molook has been composed by different people and its manuscripts are available in many libraries.

By studying the starting couplets of this *Mathnavi*, we reach to the conclusion that the stories have been narrated in different styles. Khaleeq Lahori, who was working as secretary of one of the ministers during Afghan Era in Kashmir, composed *Mathnavi Jazb-e-Rasa* based on Persian story of *Saiful Moolook*. In this writeup the above poem has been introduced and its place in Sub-Continent's literature has been identified.

11. Kabikaj wa Bedouh

Mohammed Hussain Tasbihi

Two words of *Kabikaj* and *Bedouh* have repeatedly used in start or in the end of manuscripts. Compiler of this writeup, by availing old resources, and people's belief has tried to indicate that these two words imply for which meaning. During past people have had a belief that these two names had a role in conserving manuscripts, documents and sheets.

Syed Murtaza Moosvi

